

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۲۶ - ۲۷



شماره ثبت کتاب	۸۰۸۸۸
موضوع	کتاب نجوم
مؤلف	محمی الدین بن محمد الدین النیر
محل	کتابخانه مجلس شورای ملی

۱۸۰۸
۶۱۱۹

۳۷۵۴

۷۰۶۱

غلی، فهرست شده
۷۰۶۱

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷



کتابخانه مجلس	شماره ثبت کتاب
کتاب: نجوم	۸۰۷۱۰
مؤلف: محی الدین بن برزالی	۹۱۱۹
موضوع:	

غلی - فهرست شده
۶۲۰۸

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي بيده حكمة امة الاختيار وبقية قدرته
الاقدار الصانع على عوالمه وحجبه محمد ابراهيم المختار
المبعوث باسائه ورب الخلق ما يشاء ويختار والسلا
على الله الامجاد الاطهار صحة الاختيار الابرار ما دار
الحلال الادوار وسائر اللامع السيار ازادای
شمار قادر مختار جلت عظمته وعلت كرامته كه دست
اختيار از نقل اعمال كارخانه ابداع و مشيت و نصرت
در خزانه اسرار و قدرت و ارادت او كز نهايت كه
يفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد بر صنائع قدرت
و مدائح او كراه ان في ذلك لذكرى لمن كان له
قلب والى السمع و هو شامد ارسل صلوات بر محمد

نکبت

در خم جركان سيمين ماه نو در آورد و از يك حرف حكمتش
سبحان مركز شمس و قمر ايام بر صفات انتظام و محاسبات
ديوان دهر و در روز ناهجده شهر و رتبت ايام و لغز ايام
در آرنديكي از انظار عنايت لطف بي نهايت اوست اورد
كاري كه تحريك اجسام و دار و اجرام كو كبر ثواب و سياد
بي امان اين مركز باسكون و فرض بر قلمون عنفات
قدرت اوست و مخلوق ما مهين و سلاله طين بر انوار
دقايق انداك و حقايق اجرام مركز خاك اطلاع داده و
بر اسرار كينست و كبت حرركات نيرت و حالات ثوابت
و سيادات از قرانات و مجاسدات و غيران واقف گردان
بي از مقدمات برهان كمال حكمت اوست يادشاه كه افتا
جدال او زغال كسوف نپذيرد و ماه كمال محقق و مشفوق بيبند

دانیایی که بکمال حکمت و فور قدرت روی زمین هامون
 کن فیکون بافعا و بواج و اصناف صنایع محلی و مزین گردانید
 و از مواد عناصر و ممالید وجود انسان را بر کنیده رقم
 اختصاص لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویر ^{صفحه}
 حال او کشیده بدرجه علیا و لقد کرمنا بنی آدم و رسانید
 و بر موجب تلك الرسل فضلنا علی بعض رسلنا فضیلت
 بر دو من شقیبت صاحب رسالتی که استین بزرگیت
 بظرازل لولاک لما خلقت الافلاک مطر است انداخته
 و اولاد و اخفاء و اصحاب و احباب او که بخیر سمر امامت
 و شمر جهان کرامت اند خلقت امامت و خلافت مخصوص
 ممتاز ساخته باینها الذین استواصلوا علیهم و سلموا تسلیما
 از ابتدای آفرینش افلاک و الجمر که سیاحان
 بالا و سدا حان این ببلکون دو یا بسرعت قدم و عدم مالی

کرد

قبل از معهود تمهید مقدمه گردن که در زمان غایب
 مفید باشد بد آنکه حکیم بطالع میسر در شمره آورده است
 که انما ینتفع بالاختیار اذا کان قبح الوقت راید علی
 فضل من القواین فاما اذا کان مقتصر قسعه فلیس یفله
 اثر الاختیار و السواین وان کان مایستعمل فیهِ مودبا
 الی الصلاح و خواصه الذی یطویر فی نفسی در شرح
 این کلیه میفرماید که هر طالع که همه دلایل او مسعود و قوی
 بود صاحب انطالع را نظیر نبود در همه سعادات و خیرات
 و هر طالع که همه دلایل او مخیر بود و ضعیف باشد خداوند
 او طالع را مانده نبود در شقاوت و این هر دو با غیر مرخص
 باشند یا نادر الوجود پس اگر طالع را از هر دو منف بود
 بعد از تکافو دلایل خیر و شر هر حال که بر او قرار گیرد آنرا
 قوام آن دلایل خواهند و چون جهت شخصی اختیار می کنند

دلا

طالع اصل باشد و طالع تحویل با دلائل حاضر در ایامی که اختیار در آن
 کنند و هر یک را قوی باشد پس اگر قوامی لغوی قوام طالع اصل و تحویل
 در طرف سعادت متساوی باشد و سعادت اختیار با آن موافق
 منضم شود انتفاع آنکس بلیختیار در عایت قوت باشد و اگر قوامی
 همین طرف متفاوت باشند و سعادت اختیار از قدر تفاوت زیاد
 باشد منجما باشد که اول اما اگر سعادت اختیار مساوی قدر تفاوت
 از آن اختیار اثر سعادت محسوس نشود و اگر کمتر از آن باشد منجما اگر چه
 در هر دو صورت استعمال اختیار مودی صلاح حال باشد و وجود
 فایده فی نفس الامر خالی نبود برین قیاس باید کرد آنکه یک قوام در طرف
 بود و دیگر قوام در طرف دیگر باشد و در طرفی که است حکم
 احمد مهندس در شرح این کلمه ایراد کرده که چون دلائل طالع شخصی
 و قوت اختیار متنوع باشند در صلاح حال صاحب اختیار بقیاید
 و اگر مختلف باشند بر یکدیگر غلبه کنند و آنکه قوی تر بود و وجه او
 ظاهر گردد زیرا که صاحب اختیار به قیاس ماند و اختیار در آن حیث

سودمند که بتی در آمد از اغذیه و اوده به خانج و آرویتن در آید و تن در آن
 صحیح باید صحت در و نگاه دارد و اگر صحیح نباشد بدن با صحت الازارد
 و اگر تن بروی غلبه کند از و ریتن به بد بد نیاید اگر چه اندکی از بیمار
 بجنین طالع وقت اختیار با طالع اصل مولود یا برع اننها با طالع تحویل
 از سه قسم بر وزن بود یا هر دو سعد باشند یا هر دو نحس یا یک سعد و یک
 نحس اگر هر دو سعد باشند بر آینه سعدی عظیم حاصل آمد و اگر هر دو
 نحس باشند بیشک نحس تر است بزرگ برید آمد و اگر یکی سعد و یکی
 این نیز بر سه قسم بود با سعد غالب بود یا نحس یا هر دو متساوی
 اگر سعد غالب باشد آنچه از وی برابر اسباب خوشت برود و غ
 آن خوشت بلند و آنچه فاضل آید سبب حصول سعادت شود
 و اگر نحس غالب و آنچه از وی با اسباب سعادت مساوی
 باشد منع از سعادت بکند و آنچه زیادت بد سبب حصول

نخست کرد و اگر هر دو متساوی باشند آن
 شخص را به سعادت حاصل آید و نه خوش است و چون
 این قاعده معلوم است طاهر شد که اختیار نیک
 سودمند است زیرا که اگر طالع اصل با رخ آنها
 طالع نیک باشد و طالع اختیار که در غایت سعادت
 بود بدان میزنند و هر آینه سعادت زیادت گردد
 و اگر آن طالعها بد باشد طالع اختیار که سعادت
 مسعود بود آن خوشتر از ابل گردانند
 و باشد که سبب مزید سعادت گردد و اگر
 اختیار کردن نزدیک عملها هم در او است و هر سه
 بود و الله اعلم بالصواب

مقاله ۱۰

مهم است که در بیان شرایط طبعی اختیارات و آنکه اختیارات
 از آنکه باشد و آنکه سبب حال اختیار بود و این مقاله نیز بر سه
 اشتغال و لذت و فساد است و اول در شرایط طبعی اختیار است
 بدانکه شرایط طبعی اختیارات مختص است حاکم سلطان الحکام
 استاد البشر حلاجی بنصیر الحق و الدین محمد الطوسی مدبر و مدبر
 آنرا برین نسق نظم فرمود اختیار هر چه خواهد بود شرط اول
 نابود کار و تولید و این در اختیار است و باید که در این
 حال طالع صاحب ضربه برت الرض و این ضربه شرط است
 چون وقت مساعدت کنند رعایت مجموع لازم که اول صدق
 حال فرو این بر شرایط دیگر مقدم است و در جمیع اختیارات از برای آنکه
 او تفریک بین شماره کانت برین و تاثیر او زود و تدریجاً بر
 از دیگر ستاد کان اما آنکه نفیتم آنکه تاثیر او زود و تدریجاً بر
 نیست که وقت قمر سریع از حرکات دیگر که اگر چه اوقات عالم بود

طالع خیر و بد و اینها را نیز
 طالع خیر و بد و اینها را نیز
 طالع خیر و بد و اینها را نیز
 طالع خیر و بد و اینها را نیز

آنچه میگردید بر اضافت این حوادث مگر کات سر به قمر کردن
 بود دیگر آنکه قمر از غایت سرعت حرکت افراشته و کان یکدیگر
 آمیخته گردانند و امتزاج ایشان سبب حدوث حوادث
 گردد بنوعی اما آنکه گفتیم که تاثیر قمر در زمین و عالم نبات و حیوان
 از غایت وضوح احتیاج به شرح ندارد مثلاً رنگ کوفتن جو از
 شعاع او تاثیر شد در گمان و سبب کشته شدن حشرات و نواحی دماغ
 رسد بسیار ظاهر است و دیگر از تاثیر آب او آنست که چون از
 احوال روی به استقبال منتهی میسر میسر او را از آب شور میگرد
 میسریدن به استقبال نیانی یا غلظت که بدرونه یا پیرنه می
 جانند بر برآمد باندک مدتی و آنرا از یکدیگر بریزند و چون
 از استقبال باز گردند و نا به اجتماع در سادات غلظت بدرونه میسر
 و بجا جانند بر پیراید و یکجند هم در آن حال مانند این حرکت میگرد
 در در اجتماع و استقبال آب دریاها و آب رودها در اصطلاح

نسخه

افتد ما افکاه که ماه از آفتاب بر گردد ساکن شود و جز
 و مدد برای محیط از طلوع و غروب قمر ظاهر است و اگر چه بعد
 اختری مشاهده کرده اند که وسط السحاب باز چون بیهان آسمان
 در گذرد آب باز پس شدن گیرد و بتدریج سرود تا چون قمر باقی مغرب
 مختل شود باز بر آید و چون قمر از وسط السحاب در گذرد آب دیگر
 گردد و باز پس شود تا چون قمر باقی مشرق رسد باز آب آمدن گیرد و
 دیگر چون قمر از ستاره بر گردد و ستاره دیگر بپونند که طبعش بر ضد
 آن ستاره اول نباشد و در هر تغییر پدید آید و نظایر این در طبع است
 به جنبش در آید و از آن باد و باران و آنچه مقتضای وقت باشد ظاهر
 گردد پس بخندین دلیل روشن باشد که تاثیر قمر در زمین عالم اسرار و اکثر
 از تاثیرات را که است لاجرم صلاح حال او در اخبارات اولی باشد
 و در مدینه المنجین آورده است که صلاح قمر مزاد در اخبار را دارد

چون ماه افق
 می شود و آب
 با حشر آمدن
 تا آنکه قمر

یک

ضرورت نیست به دلالت بر احوال جزئیها از همه بیدار و سرعته است
 و مراد از لفظ صلاح علی الطلاق با حصول سعادت یا عدم محنت
 آسانست قمر از بیت و جهات آنکه شای صاعد باشد و آن بعد از
 بخار و است از نظر راست و صول نقطه ذنب ظاهر تمام است و اگر
 ذنب صاعد است و بعد از آن تا ذنب بطریق باطل که اگر کرب را طرف
 شمال مطلق صاعد گویند و در طرف جنوب مطلقا باطل است آنکه
 در برج مسننیم الطالع باشد و آن از سه طالع است تا جبرج آنکه در
 در و تدرا از او ناداریم الاطالع و در مایل الا و نادیر بگویند باشد
 و حکیم السبیل با فزیر گویند که ماه و حده اند خانه او نشاید که در
 او نادافته که کار نفس را بجا نهد و در اکثر این اختیارات ملاحظه باید
 کرد و این سخن از غریبی حال نیست و احتمالی را نشاید به احوالی
 اکثر بزرگان غلات نیست و آنکه خداوند خانه وی بوی ناظر بود

۱۲
 به اگر در میان ایشان نظر نبود دلیل دشواری هیچ بود و این
 عمل و با تمام کسر مکرر را و راند و کند و نظر جدا و مذفانه بوی از
 وند باید تا آسان نرود تا متر باشد و آنکه از سعد بر گشته بود
 و سعد دیگر متصل بود و آنکه اثنی عشره موضع او با سعد
 بود که آن سعد مواجی الفیل باشد با اثنی عشره موضع آن سعد با ویر
 بود و اگر مشتعل باشد از سنبل معلومی بعضی از ستاره بر
 و ستاره دیگر و تلك ستاره متصل البه الا ای فلك ستاره
 منصرف عنه باشد الا در جرد و سهیل این حال بر عکس
 ط آنکه در خانه سعدی بود یا در شرف و بر یا در حد و آنکه
 شمس بر ناظر باشد منظر مسود یا آنکه در در حاکم مضینه
 و نیزه باشد بیت آنکه مد مع السیر یا صفر بر سیر از سیر
 و سله که آن بکانه است زیاده باشد و آنکه زاید النور بود
 و زیاده بی نور قمر و قیاس از سهیل اول شمس که مرسته باشد

۱۵
 و به ترتیب دوم رسیده باشد و نقصان نزد قبیل که از
 ترتیب دوم در گذشته باشد و به ترتیب اول رسیده و بعضی
 گفته اند که قمر از اجتماع ما استقبال نماید از این نور است
 و از استقبال از اجتماع باقی می ماند آنکه زاید الحساب
 و آن وقت است که در نطاق سوم و چهارم باشد از خارج و در
 نطاق اول و دوم بود از نزد و در نطاق حساب و قمر بود در
 نطاق سوم و چهارم از نزد و در نطاق اول و دوم باشد
 از خارج آنکه زاید بود در عدد و آن وقت که از نزد
 در نطاق اول و دوم باشد و هم خارج و هم از نزد و نقصان
 عدد و قمر بود که در نطاق سوم و چهارم باشد هم خارج و هم از نزد
 و بهر آنکه یا در خانه مادر شرف او در شرف با فرج خود باشد
 یا آنکه یا مقارن شود یا کوکی مسود بود یا آنکه در سر و شمشیر
 بط آنکه از نخوس پاک بود آنکه متصل بود به کنگ می باشد

چه در احوال و در افق عظیم باشد چنانکه اتصال آفتاب و آنکه
 مذکور موجب غنای بود اما خنثی قمر است و در
 است آنکه تحت الشعاع بود یعنی میان و بر و آفتاب کمتر
 دوازده درجه باشد از درجه سوات آنکه محسب باشد
 آنکه در مقابل آفتاب بود و آنکه در ترتیب آفتاب بود
 و آنکه در مقابل و ترتیب و مقارن نخوس مکرر و آنکه
 نمی الحین بود و آنکه در میان او و ذنب دوار و درجه با
 با کنگه و بعضی مطلق عقدین گفته اند و آن محمول است
 آنکه در طریقه حله و با ط آنکه در بیوت و عدد نخوس باشد
 و آنکه با نخی عشره نخوس باشد یا در مقابل آن یا آنکه با در ابل
 الوند بود مگر در سوم آن که فرج است و از همه بدتر آنکه
 در نیم بود و آنکه بطی السیر بود یعنی بر سر ابر و وسط کمر

۵ بود که اگر حشر السیر بود یعنی بر جی در آید و برون آید و با
 هیچ کس اتصال نکند و بدتر آنکه در هیچ قوس بود و حشر باشد
 بهشت آنکه قرار از برها غریب و قوس بیادقی صعبی دارد
 چه از موطع بیرون آمده و بر بال سرود اگر در جوار حشر
 بود ضررش کمتر بود چه از خانه غریب جوار اقرار است
 تراست که از سرف برون آمده متوجه خانه شده و آید آنکه خبرند
 با بطن با شرمی از نقطه ذنب تجاوز کرده باشد و بنقطه راس
 نرسیده بود و آنکه در جوار بود که و مال اوست و آنکه
 و ششم با شرمی باد و آید هم با سر از هم السادیر آنکه مهر
 النور بود و آنکه با صغر العود بود و بطن آنکه با صغر کی بود
 که آنکه در درجات مطلق و فتمه و درجه آید و اگر آنکه
 خالی السیر بود و در اول روح بگویند و در آن روح دیگر
 هیچ کس اتصال نکند که آنکه اتصال با شرمی در بر جی در آید

۱۸ و در ویل برج هیچ کس را نه باشد و در او آخره چند و آن دلیل
 تعویق و تعطیل کارها بود شرط دومی صلاح آن بیت که قدر
 است و آن از سه وجه است آباد که سعد که در آن موضع بود
 یا بعد ناظر است باید که حد و نوزان خانه ناظر بود بهماه و اوقاف
 باید که از او ناظر نبوده باشد که از قوس و بعد قوس سلیم
 مشروط شود صلاح حال صاحب آگاه که قدر و روست آن نباشد
 از سه وجه باشد آباد که در موضعی نیک حال بود و بعد از ناظر
 و قوس از سه وجه که گفته اند که چون قمر محمود باشد صاحب خانه
 مضموم اهل آن کار بستند بود و از شرمی که باید که بقدر
 ذاتی خود بود در خانه با شرف یا مثلثه یا حیدر یا در حیدر
 که شاید باشد یا باوج یا صود در شمال یا استقامت و سه شری
 و زیاده از راست باشد و بقونها و قون چون بودن در او تاد
 و مایل و فرج و خیر و مانند آن مزین باشد که باید که قمر بوی

ناظر باشد و این اصل نامست در همه عملها شش چهارم
 صلاح حال طالع و آن هشت وجه است ^۱ استی و مرغ و
 چنانکه کارها ثابت را بروج ثابت و کارهای متغیر بروج متغیر
 و آنچه میان دو تن باشد و کارها را که بنویسند بروج
 دو جسمین ب باید که بجمع موافق عمل مقصود باشد چنانکه
 کارها را که تعلق با قشر دارد بروج اقشر و اعمال آری را بروج
 و قشر علی هذاج آنکه مراعات زمان بنماید شود چنانکه کاری
 که در روز خواهد کرد بروج چهارم اختیار کند و کارهای لیلی
 بروج لیلی و از چهارم و فائده کانه اول چهارم است و بزم لیلی
 تا آخر و گفته اند بروج چهارم را کارها را روز را بنویسند و بروج چهارم
 ای شنبه ^۲ آنکه مراعات طبقات خلایق کنند چنانکه
 کارها را ملوک را بروج ملوک و علی هذا القیاس نسبت بسایر
 مردمان و دیگر کارها را که تعلق بر دین بروج مذکور اعتبار

کارها

و مهمات ثابت بروج مؤنثه بروج از مذکور ثابت و چهارم
 و لیلی و طالع و مهمات هر یک بشماره روز در سال مرهف زحل
 مسطر شده از الحاق حقوق توان نمود ^۳ آنکه طالع از بروج چهارم
 الطالع باشد تا آن کار بر مراد بانمار رسد ^۴ آنکه سعود یا
 در طالع خلی تمام باشد چنانکه طالع بیت یا شرف یا حدیث
 باشد ^۵ آنکه سعود و مر باطل باشند و محسوس از روی سیاق
 که نظر محسوس بطلع دلیل دشوار و سعود دلالت بر کمال آن
 کار کند و اگر هم سعود ناظر باشند و هم خیر دلیل بر وسط
^۶ آنکه او ماد او بسعود ارامسته باشد و خیر از آن ساقط
 و رعایت این معنی میدار طالع اولی بعاشرا باشد بر سابع
 مکرر و امور سلطان که اول بعاشرا نوزد بر طالع سابع
 و سابع شش پنجم صلاح حال صاحب طالع و آن از پنج وجه
 است ^۷ آنکه ناظر بر طالع و سابع وجه ساقط باشد و اول

ابر صفت شفق اندر آنکه حال اختیار بمنزله بدن است و خداوند
بمنزله روح برآید که روح بدن متصل باشند اسم
حیات اطلاق نمایند و ازینست که طالع را بیت الحیات
خوانند و بطریق گفت است هر آن ستاره که ناظر باشد
خانه خیر همچنان باشد که کسی از منزل خود دور شده باشد
او را محافظت خانه قیام باید کرد و منصرفی که متعذر
بود پس باید که صاحب طالع ناظر باشد بطالع هو نظر که
باشد و اگر نحس بود باید که بنظر مودت بطالع نکرده و نظر
خوس از ثلث و تسدیس و نظر سمود از مقابل و تریع
بد باشند اندر سمود بی ناظر باشند چ آنکه سهم
مفاد نوی باشد آنکه بقمر ناظر باشد اما اگر نحس بود باید
که بنظر مودت بطالع نکرده و نظر خوس از ثلث و تسدیس
و نظر سمود از مقابل و تریع بد باشند اندر سمود

ناظر باشند آنکه سهم السهاده مفاد نوی باشد
آنکه بقمر ناظر باشد اما اگر نحس بود باید که نظر از قمر از او
طالع نبوده آنکه قوی حال باشد قوی ذاتی بقرضی
صلاح حال کوب غرض یعنی سناره که مطلوب تعلق
دارد مثلاً کارها را سلفاً آفتاب و شغل دهفت
زحل و تجارت عطارد و باقی برین قیاس و ازین وجه است
آنکه ناظر بود بطالع اما اگر نحس بود باید که از منابله
تریع ناظر شود و آنکه ناظر باشد بخانه حاجت جانی
آفتاب بعاشق و عطارد بتاسع آنکه ناظر باشد بصاحب طالع
که در رومه آورده است که بنظر خداوند حاجت که از
کرب الغر خدایند طالع بهیست باشد از نظر او بطالع و علم
ما شاء الله مصری نیز برین گفته است آنکه قوی حال بود
در حفظ خویش باشد که از کونست و ضعف سلیم بود

۱۲ باو که نماز جتی محمود بود میان خداوند خانه حاجت و
خداوند طالع اصل صاحب اختیار و خداوند طالع اختیار
که دلیل حسن عاقبت باشد شرط اینجاست صلاح بیت القرض
یعنی خانه که تعلق به هر مطلوب داشته باشد چنانچه
چهارم و هفت را و نیز سفر و دهر اعمال و اشتغال را
مانند این و آن از سه وجه است ۱ آنکه در خانه صاحب
قوی حال بود یا ناظر باشد بر او ۲ باید خانه حاجت از طالع
اصل صاحب احسان ساخته نباشد و در صلاح حال او
الغرض و بیت القرض و خداوند او است تنصا باید نمود که چنانچه
چون خانه او تباه باشد صلاحیت دیگر دلیلهای صحیح شود
و مانده ندهد و الله اعلم و فصل ۲ در بیان آنچه از احراز
لازم باشد بر آدمی چنانچه در اختیارات الان اجتناب باید
نمود و آنرا محذورات کلیه گویند چنانچه شرط فصل ۳

۱۳ راسخ مقامات کلیه و آن سر و هست چیز است ۱
باید کرد از آنکه ماه در طالع باشد و این معنی در او داشته
و حکیم فایق بمقرب بن اسحاق کنی هیچ وجه جایز ندارد
بودن قمر در طالع و گویند قمر مضادین دارد باطل و بعضی
از حکما گفته اند چون ماه در غایت تربیت و قابلیت قبول
اثر دارد و سرایت اثر سعادت و خوشبختی زود در وی
پدید آید پس وقتی که طالع باشد تغییرها عظیم در مراجع
انکس طالع هرگز و بعضی گویند بودن قمر در طالع جایز
است چه او در طالع طبیعت قابلیت قبول زهر دارد
و زهر در طالع مدموم نیست و این معنی در احتیاط
سفر خاصه قمر در طالع جایز ندارد و در بودن شمس در
طالع نیز خلاف کرده اند اکثر محققان روایه داشته اند بودن
شمس در طالع و بعضی جایز دارند و حیانت که بودن

که بودن هیچ نبرد و حال اختیار مناسبیت و این بلایی
که نتیجه یکی از فضا است در حال انبانی دارد از قول حکیمان
بهمان دو شمر است نیز که بود بطلع اندر هنر است
این کار جهان از آن چنین با خطر است کاند در برج
طلوع هر روز بخود است ب^ت حد باید کرد از آنکه ماه
از طالع ساقط باشد چ^خ حد باید کرد از نماز چ^ت ماه
با سرخ در اول ماه و اول روز^د حد باید کرد از نماز^چ
باز حل در آخر ماه و آخر روز^ه حد باید کرد از آنکه
ماه را با خداوندان او نظر جداوت باشد جهان و لیل
بضایت و خصومت بود در آن کار و در کار خار
زبان سهل تر باشد و حد باید کرد از آنکه ذنب در
طلوع باشد یا در خانه حاجت یا آفتاب یا ماه یا اگر کب
الفرق^ت حد نماید کرد از آنکه خدا و بد طالع باشد

خانه

حاجت راجع بود یا محرق یا معصومین الحسین یا سجاد^{سد}
کید یا مغرب^ح حد باید کرد از آنکه خداوند بخیر
در او نداد باشد خاصه در طالع اگر چه ستاره حاجت^{باشد}
که نخوست و تد صاحب اختیار از مطلوب باز دارد ط
حد باید کرد از آنکه خداوند هشتم در وقت باشد که صاحب
اختیار را آفت رسد^ت حد باید کرد از آنکه خداوند
خانه قرار وی ساقط باشد و محسوس بود که دلالت بر
افتبار کند و صلاح حال قرع بر باب سودمند نماید
تا حد باید کرد از نخوست هر چه که باشد^ت حد باید کرد
که صاحب بیت العزیز را و تاد اگر نخیر بود اما باید که بهیچ^ت
ناظر باشد از حادی عشر تا مع یا ثالث یا خلیس کنونی
طلب غریافته کنند^ح حد باید کرد از آنکه اگر خداوند طالع

۲۱
خس بود از نند بطلان نکرد و آن دلیل فساد اختیار بود
و صاحب اسرار الجواهر آورده است که نظر صاحب طالع
که محسوس بود بطلان از غیر و نند باید و سقوط طائر طالع بهج
وجه نشاندند ^{خوب} حذر باید کرد از آنکه طالع یکی از رو بهات
ا بار باشد یا صاحب طالع نیز یکی از در چهار ا بار باشد
حذر باید کرد از روزهای شوم زیده و آن بوقت راجع
ستاره کان باشد یا هبوط یا اختلاف ایشان با رو به
که در وقت غیبت باشد چون بلا و عظیم با حریف با هماری
ان ^{۱۷} حذر باید کرد از آنکه طالع برمی باشد از برج
معوج الطلوع خصوصاً در مهمات فلک که آنکار بن
سر استقامت نرود ^{۱۷} حذر باید کرد از آنکه
قره در برج معوج باشد مگر که از نظر سعد و حطی تمام

۲۲
داشته باشد و نماید النور باشد چه اگر ناظر بخیر است
درج مضاعف گردد و کار در آن شود جنگفت ^{در رو بهات} مشقت
روی نماید ^{مح} حذر باید کرد از ایام محسوس ^{آن} آنست
قبل از کسوف و هفت روز است بعد از کسوف و ^{روز} باید
بیش از خسوف و سه روز بعد پس از ویست ^{حذر} حذر
کرد از ساعات بت آفتاب که محسوبست باهل با
و حکیم اسمعیل با حریف در اختیارات خود ساعات
بت را ساعات محترقه گوید و آورده است که
استادان این صنعت آورده اند که اعراض کار را
نتوان نهاد از ملکی و مالی و در ساعات محترقه حکیم
ابو معشر درین باب مبالغه تمام است و میگوید
که هر که آغاز کاری کند از کارهای بد درین ساعات
جود بر عنت نسفت و روی بحرب آوردن و علم

در دست وزارت هستن و غیر آن جز پنهانی باریا
 و جز ندامت دور نماید و مهمتر چیزی اختیار
 که حال این ساعات را تخمین بدانند تا شناخته کاری
 آثار نهند که عاقبت بر حاکم انجامد و کیفیت استخراج
 این ساعات و احوال آن در رساله میامین المشرق
 بسطی کاملی ثبت یافته که بعد از باید کرد از آنکه
 ماه از کوکبی ظهور میصرف باشد و بکوکب سفلی
 متصل که آن دلیل بر بیان آمدن مطلوب باشد و
 انصراف او از کوکب صاعد و اتصال او بکوکبی هابط
 همین حکم داد و اگر از کوکبی برگردد و ند باشد
 و بکوکبی میوند که از طالع بساطت باشد همین معنی
 دهد و اگر این صورت در احتیارات حرب برود و
 باشد چه دلیل قوت ما حصر و ضعف خصم او باشد

حد و باید کرد از آنکه طالع اختیار ششم و ششم
 و در او هم طالع اصل صاحب اختیار بود که از سبب بیماری
 و خوف و غلبه اعدا و در طالع تحویل و انتمایز هفت حمت
 و طالع اصل معذور نباشد طالع مثله بدل آن نکارد اگر
 حتمی باید کرد از نخست طالع اجتماع مقدم که حکما گفته اند چون طالع
 اجتماع مقدم تیار و خیر بر آن مستوی باشند بر همین باید کرد از
 کارها که دوم او مطلوب آن باشد ^{۲۴} حد باید کرد از قیاس است
 که در آن ساعت قمر در آن درجات می رسد بنایت بحسب معذور
 و ناشایسته است و قاسمیات مراکز بخلاف باشد و عرب
 قاسمیات و آن هشت قاسم باشد قاسم اول از اجتماع
 در بعد و از دهم درجه است و قاسم ثانیه از چهل و پنجاه و ثانی
 نهم و ربع صد و سی و پنجم و خامس صد و هشتاد و آن معطر
 استقبالیست اجتماع بار رسد و متصل قاسمیات ^{۲۵} کیفیت
 از رساله سامرطنشی وضع کرده که حد باید کرد از اینام ^{۲۶}

استنباط

۸
و ان از اول روز سیم ماه عربیت تا نیمه چهارم روز ماه
دیگر بعد از آن تا تمام بازده روز اما در زیادت نرویس
از ابتدا روز و از ده تا نیمه روز نیز هر امارت نقصان بود
و بعد از آن تا آخر روز بیست و ششم ایام را در این روزها
حذر باید کرد از ایام مکر و همة و انفساع مکر و بیرون رفتن
و هیزد و مست و هضم است اگر حذر باید کرد از ایام مذکور
و ان اسباحت ماه عربی بود و ان روزها بحر ان ماه بود
مغتم و چهارده و بیست و بیست و ششم و با الیای در چهار
روز اختیار دارند اند اگر حذر باید کرد از این روزها در
ماهها و فارسی و آن هفت روز است که از بر همه کارها
بد است و چهار روز دیگر است که در هر مدی کاری
معیین ممنوع است و خواجه نصیر الحق و اندر این در سلسله
نظم شده بد بقول جعفر صادق علیه السلام و سادات

۹
ز ماه پارسبان هفت روز معصیت بخت روز و سیم
باز پنج و بیس از ان چو روز سینه و روز شانزده مست
دکون عشر معمر بیت بد حریبت و چهار حرمسج که
آتم بخیر تو مست بخیر عادت کاری مکر و ایام ز
اگر چه نیک و بدت هم روز و مفسوست بمادرت
خمس مختار که در محرم و حرام بخیر محض است و لذت
چهارم و هشتم سفر مکن ز شهر که خوف هلاک دین
نصر محض است بر روزها از ده روز و پادشاه مرد
اگر چه سنگ و لشت بر تو نهد چون مرگت کردن
بیزد و روزها پسند آمد که در خوف و هوا خفاص
مکن و از هر یک کسی ملاحظه که در خصوصت این دور صلح معده
ز روزها و مستوره من جهاد است که در حق حاکم و سلاطین
بخش منظومت که حذر باید کرد از وقت انصاف ماه از

۴۱
حق از شهادت مریخ و اتصال بنده حاکمه از مقدار نه یا تریس ^{۱۹}
خبر باید کرد از نخست قرآن یعنی چون اجتماع در جزو قرآن
علو بین واقع شود تا اجتماع دیگر گفته اند تا وقت استقبال
از جمعی بتدات خبر باید و اگر ضرورت باشد قوت آن
اختیارات از غرض باید جست ما قرآن سعدین در آن
جزو بوده باشد و محسوس مستولی باشد از نخست زایل شود
و آن ماه کار را شایسته باشد تا خبر باید کرد از آنکه خداوند
یا کتب الفرض یا صاحب بیت الحاجة یا خداوند قمری باشند
عاقبت آن کار و خیم بود کتب خبر باید کرد از آنکه قمر در مقابل
دخل بود یا ماه در تریس مریخ یا در تثلیث مشتی یا در حال یا در
تسدیس یا در حال از برای آنکه در وضع بروج این کتب
با قمر همین نظر است بر وقت اختیار نشاید که چون آن کتب
مخسوس بود قمر را با او همان نظر باشد مخسوس مضاعف کرد

۴۲
و بعضی نظر سعدین را در محل جایزد اشتد اند و حکم سنجی
این قول را پسندید و حق اینست که چون در اصل ^{۱۹}
با سعدین همین نظر است در اختیارات نیز همین نظر بود
سعدین چون قوی حال باشد در سعادت پیفرید و اگر در
حال باشد هنوز از سعادت چیزی باقی ماند و حال طالع
آن خبر کند از اقصای ماه محسوس ملک آن غرض ^{۲۳} حال باشد
و تراشیدادی باشد بنزدیک ماه جنبه خداوند خانه و یک
که آنگاه دلیل مسرور باد باشد اما پس از خصوصت و ^{۲۴}
خداوند حاجت که خبر باید کرد از نخست اجتماع در ^{۲۵}
مخسوس یعنی چون در اجتماع از نوزده هر درجه میران باشد
یا در درجه عقرب در آن ماه از ابتدا کارها حساب آید
که آن برای زود آمدن گو ^{۲۶} خبر باید کرد از ابتدا از هر درجه اجتماع
در اول روز یا اول سال بوده باشد یا شهادت مریخ در حد باشد

از افتتاح اعمال چون استقبال در آخر روز یا آخر سال
بوده باشد یا شهادت زحل ^{طالع} حتما باید کرد از شهادت
زحل و سهم پنج و نظر خداوندان ایشان سهم و خداوند
او اینست آنچه در باب اختیار است که از آن خبر کردی لازم است
فرد سل ستم در پنج سبب گمان اختیارات باشد
و آن همدی نوع اول است آنچه تعلق با تداوت و
و آنها آنست دارد و در باب امر تمامه لاحظه اجتماع
و استقبال است یا احوال قمر و لخبان بود که چیز مقدم
در طالع اختیار از سه حال بیرون نیست یا در او تاد
باشد یا در مایل یا در زایل اما چون جزو مقدم در
یکی از او تاد باشد حالی از آن نیست که قمر در ان اجتماع
یا استقبال یا سعدی بوده است یا نحسی یا فایز بوده
سعد و نحس یا اگر با سعدی بوده و بعد از آن ضارف از و

امور

سعدی و یک بی سته دلیل بود بر خیر انکار هم در ابتدا هم
در انتها و اگر نحسی بی سته دلیل خبر است و تبادلی انتها
بود و اگر با نحسی ^{طالع} ستم و حزن از و بر گشتند بود و بستند
متصل شده باشد دلیل تباهی ابتدا و خواتم بود و اگر هم
نحسی بی سته بود دلیل تباهی آن کار باشد هم در ابتدا هم
در انتها و اما اگر جزو مقدم در یکی از بیست مایل او تاد
بود اقسار چهار گانه مذکور میانه باشد و اگر در زایل
الوند بود اقسار چهار گانه ضعیف باشد الا در شری یا
که او تاد سعادت هر چند بد حال تر باشد خوش است ایشان
بیشتر بود و اگر قمر بعد از انصال فارغ بوده باشد و جزو
مقدم در و تاد دلیل قسط آن کار باشد مایل به نیر به
و اگر در مایل بود آن کار در درجه نرسیده و اگر جزو در زایل
بود اندک ضعیف مایل باشد و گفته اند که طالع و صاحب

و سه سعادست و خداوند ساعت آن ستاره که مریبو
می بینند دلیل آسوار کارها بود و بروج چهارم و هفتم
و اثنی عشر ماه و خداوند خانه و مردخانه چهارم از درجه
قمر و صاحب سهم السعاده دلیل ابتداء کارها بود و اگر از
ابتداء آنها خراجه ملاحظه این بکند و ایشانرا مسعود
سازد و در مواضع نیکویند و در کتاب سراج آورده که در
اختیارات از اعداد ارج از باب غرائب غافل نباید شد از این
آنکه اعمال تمام نکند الا بعواقب و صاحب سراج آورده
که صلاح حال دلائل ابتداء و صلاح دلائل عاقبت سبب تلف
صاحب اختیار بود در جامع مذکور است که حکما متفرقند که ماه
دلیل ابتداء است و خداوند خانه او دلیل عاقبت سردار
کارها حال ماه با صاحب بیت یکی از چهار قسم تواند بود اصل
آنکه قمر در و تری بود از او تا دطالع و خداوند خانه وی ناظر بود

و این دلیل خوبی ابتدا و انتها بود و دیگر آنکه قمر در و تری
و صاحب بیت از وی ساقط بود این دلیل خوبی ابتدا و تبا
انتها باشد و سر آنکه قمر در و تری نباشد اما خداوند خانه
بری ناظر باشد این دلیل تباهی ابتدا و خوبی انتها بود
پس در آنکه قمر نه در خانه بود و نه خداوند خانه بری
ناظر این دلیل تباهی ابتدا و انتها باشد نوع دوم
آنکه تعلق باحوال دلائل طالع اختیار دارد بیاید دانست
که دلیل طالع که کسی باشد که مستوفی بود در طالع و شهادت
بیشتر باشد و در برهان الکلیه آورده است که دلائل طالع
نه اند برین ترتیب اول صاحب طالع پس صاحب شرف پس صاحب
حد پس صاحب مبتدئ اولی پس صاحب وجه پس صاحب بهر پس صاحب
اثنی عشر طالع پس کسی که درجه طالع بود متصل باشد پس کسی

که در طالع بود از سجد که هر کدام را شهادت بیشتر بود
وی دلیل بود اولاد عاشره سابع و سابع و سابع و سابع و سابع
بدن دستورات و اگر او را بر وجهی که منتظر
مقام باشد از ضعف و قوت رعایت باید نمود و در صورت
آنچه تعلق مداح طالع اصل دارد با طالع اختیار حکا که
که اگر ممکن بود طالعی اختیار باید کرد که طالع اصل باشد با
عاشره اصل بشرطی که از نخوس یا ک بود و سجد و سجد و سجد
میساخته و حادی عشره اصل را طالع اختیار باید کرد و طالع
نخوس را بدل طالع اصل توان بکار داشت و بوج انتهای
و از ششم و هشتم و دوازدهم اصل نباشند و پاک باشند
از نخوس و بعضی حاسر و ناسر و شش و شش و شش و شش
و اسنه اند که طالع باشد و گفته اند که بیاید ندرست تا اول
که والی یکی از طالع ثلثه است سجد و سجد و سجد و سجد و سجد

ب

سعد بود باید که در یکی از طالع اختیار بود مادر یا پدر یا
بود که فوق الارض باشد مسعود و قوی حال و سال را از نخوس
و اگرستان نخوس بود و در مایلی باید کرد اگر چه در وقت افتد
حاجت معوق بماند و در ذایل خود نشاید و گفته اند باید
میزر طالع اختیار و طالع صاحب اختیار و نماز جتی بخورد و سجد
مسعود باشد و اگر در نخوس طالع نخوس و سجد و سجد
موجب زیاده بی سعاد است کرد و سجد و سجد و سجد
تعلق به ذایل حاجات دارد و باید دلیل حاجت که یکی بود
که در خانه حاجت باشد با او را در آن خانه حفظی باشد و گفته اند
دلیل حاجت قراست و سهم الحاجت و صاحب ساعت بخشد
و که یکی که لالت بران در دارد چون شمس در امیر سلاطین
و در محل رکابها و دهقانی و اضع اقوال آنت که نزدترین
دلیل خداوندیت حاجت بود پس صاحب شرف و پس صاحب

خدا و پس صاحب مهم حاجت پس قسم پس قسم حاجت
پس کو کبی که در بیت غایت بود پس کو کبی که در بیت الحاجت
ناظر بود پس صاحب ساعت پس کو کبی که بالطبع دلیل انکار
و چون ادلا مسعود باشند در موضع نیکو افتد از حاجت
بر وفق مطلوب مهیا گردد و گفته اند که خداوند بیتیست
از طالع شاد شده و از طالع اختیار باید میر برچی که طالع
اصل بوده باشند کنند که حاجت تمام شود و بر برچی
نبود و گفته اند که اگر در بر چی کنند که طالع تحویل بود
حاجت تمام گردد اما که نفع بود و در برج انتمایار با
در نفع و در جامع شاهی آورده است که اگر در طالع اصل
دلیل فساد حاجت باشد باید که عنایت بر اصلاح
حاجت از اختیار مصروف داری و خداوند او را
قری حال گردانی و گفته اند که در طالع اختصار

اصلاح کو کبی باید کرد که در طالع اصل دلالت کند بر حصول
آن حاجت که اختیار بجهت دست و این از جمله ارکان الحوائج
مثلا کبی که طالع سفید است و صاحب طالع و صاحب شرف
عطارد و خانه هفتم حوت و صاحب شتری و خداوند
شرف دهره و شتری در طالع و عطارد از قوس که چهار
طالعت بطالع ناظر این طالع دلالت میکند بر وقوع نیکو
در اختیارات تزویج بعد از صاحب طالع اصلاح مشترک
باید کرد که صاحب سابع است و نماز جتی محمود میان مشترک
و عطارد نکاد باید داشت و عطارد باید که بهیولی بود
از شتری و اصلاح زهره نیز در بن باب انهمالست
که کار تزویج منسوب بدوست و باقی بر بن قیاس
نوع پنجم آنچه تعلق مقصود اختیار کنند دارد باید
که در اختیاری که بکند غرض و مقصود اختیار کنند

کند تا اختیار نیکو آید مثلاً در اختیار عقد و نکاح
چند صورت متصور است شاید که این عقد برای غنیمت
می بندند که هرگز ز فانی دست ندهد و شاید که خواهد
ز فانی بزودی فراهم نیاید و در است که میخواهد
که ز فانی زود باشد و ممکن است که غرض از بر نکاح
باشد و شاید که خواهد فرزند ببرد و مانند این پس باید
که تفحص غرض او کند تا اختیار ملائم مقصود وی بود و در
چنانچه جماعتی مختلف الاعراض روی بسفر دارند و هر
در آن سفر مقصدی و مقصودی دیگر است پس اگر هر یک را
وقت اختیار کنند آن اختیار مناسب اغراض ایشان
نیفتد نوع ششم آنکه تعلق سهام دارد بدانکه اعتبار
احوال سهام از ارکان اختیار است حکما گفته اند بهترین
اختباری آنست که سهم السعاده با و ناما باشد و خداوند

در بیان

سهم السعاده قوی حال بود و آن سهم که منسوب بدان
حاجت که مطلوب اختیار کنند است مسعود باشد و
رعایت حال سهم الغیب و خداوند او نیز باید کرد و از
ملاحظه سهم المشتري و سهم الزهر و خداوند آن
ایشان غافل نباید بود و گفته اند که اگر خداوند سهم
السعاده ساقط باشد از طالع هیچ مضری حاصل
نشد چون سهم السعاده بقاء ناظر باشد و اگر سهم
و از طالع اصل با تحویل در طالع اختیار باید یکی از آنها
نهند بقایات متوجه باشند اما بشرطی که آنکس که
بود و اگر مخیر شده در مایل بحد اولی بود نوع هفتم
آنکه تعلق بقرائن دارد و آنها آت و تحولات باید که یا در
خواهد از خداوند و درها و آنها آت که شهادت
ایشان را در اختیار اشی تمام است و باید که هر کس که

که بوقت قرن صغری قوی بوده باشد در اختیار بزرگتر
حال باشد در مرض محمود و کوکی که در تحمل سال قوی
حال بوده باشد اینجا نیز همچنان باید غلام رحل کرد که صاحب
تحمل سال را بصیر در طالع اختیار و اگر طالع سال را
خانه حاجت شازی نمود تر معصود حاصل کرد و
نوع هشتم آنکه تعلق با اجتماع و استقبال دارد
بدانکه اجتماعات و استقبالات در اخبارات
اثر بسیار است تا حدی که گفته اند آن برج که اجتماع
یا استقبال در وی اتفاق افتد بمقتضا به طالع باشد
و خانه دویس بجای بیت المال و هم برین قیاس مرید
دیگر را اعتبار باید کرد پس چون خواهر که بعد از
اجتماع یا استقبال اختیار کاری نمی جود کن تا حال
بمر با طالع وقت بر می باشد که لایق آن کار باشد چنانکه

از برای بکار اختیار کرد شود باید که مرض فرباط طالع وقت
خانه چهارم باشد از جنس اجتماع یا استقبال مقدم
باقی برین قیاس و گفته اند باید ادلای قلمی در وقت اختیار
موافق باشد با ادلای فکری در وقت اجتماع یا استقبال مقدم
چه ان دلالت کند بر کمال آن کار و باید که سعید را که در
اخبارات رعایت میکند سعیدی باشد که در وقت اجتماع
یا استقبال مقدم مستقیم بوده باشد و اگر جناب آن سعید
خداوند دهد که اجتماع یا استقبال در وی واقع بود باشد
بهتر باشد و در جامع شاه آفریده که بهترین اجتماعها آن
که با شهادت سعود بتخصر مشتری چنین وضع دلالت میکند
بر صلاح کارها در آن و گفته اند که بهتر آنست که اجتماع یا
در برجی بوده باشد که طالع صاحب اختیار بود در اختیار

باید که خداوند خدا اجتماع با استغفار در موضعی نیکو بپردازد
طالع و بطالع ناظر و باید که خداوند حد مقدم در روتها
طالع اختیار باشد یا سرخانه شرف خود با در حد و سعادت
که آن دلالت بر خوبی آنکار کند احمد بن عبد الجلیل گوید
که هرگاه نیرین مجتمع باشند در درجه شرف شمس یا دیگر
اجتماع در تمامی اختیارات سعادت غلیظه روی نماید
اما بشرطی که چون قمر از افتاب منصرف رسد و برج
شور رسد ابتدا کند نوع نهم آنکه تعلق با سابع
در جامع شاهی آورده که هفته اول ماه موافقت هر
کارها را که بر استی و عدالت کنند و هفته دوم بر مناسبت
خصومت و مباحثه و مجادله و هفته سوم شاید رخ
سوی داور کارها در شوال قرار بخورد و هفته چهارم
لایق بود در کارهای پرشید و نه از بر سر در هفته

۴۵
که اختیار لایق باشد باید کرد و بعضی این معنی را از سفر
عالمی ندیده اند نوع دهم آنکه تعلق با رفات دارد
از فصل و ایمان باید که در اختیار هر کاری
اوقات بکشد چنانچه مثلاً اختیار قصد و سهولت
بوقت غلبه حرارت و برودت نشاید در ایام
خون نباید گرفت و بیست و دو قبل از طلوع
برای بعد از آن سهولت شاید خوردن برین قبایل در
دقیقه نامرغی نباید گذاشت مگر یکی از این مهملات
باشد و آن وقت مشغول شود که اختیار در این اوقات
دفع ضرر جایز باشد نوع یازدهم آنکه تعلق با سابع
بدانکه ساعات داد اختیار اثری تمام است پس باید
مدعوظ آن کرده شود چنانچه کارهای خیر را ساعت
اختیار کنند و اعلی سلطان ساعات افتاب و علی هذا القیاس

و در ماه ساعق نیز که بعد از ساعت بیست آفتاب
بود باید کرد و آن چنانست که بعد از ساعات بیست
دوازده ساعت دیگر نصیب نهی است و آنست
بود علمها از هر یی او بعد از آن دوازده ساعت دیگر
نصیب عطا و است و پسندید بود کارها و خطا در
و همچنین حال باقی کوکب را و اختیار ساعات علی حده در
خاتم امراد خواهد یافت و نفع در اورد هم آنکه بروج دارد
مدخله کیفیات بروج را موخلاً تمامست در اختیار آن
برای آنکه کادی که میکند اگر از آن قبیل است که بزود
مسیری خواهد شد چون بیع و سری و سفر و مانند آن
بر بروج منقلب باید اختیار کردن جهت موضع قمر جهت طالع
و از بروجهای منقلب قوی جدیست پس سر طالع و سر آن
با اعتدال نزدیکتر است ثابت بخاز هم حلیست و اگر طالع
بود که پای و او را شاید چون بنانهان و آنکه ثابت مطلق
قمر در بروج ثابت باید و اسد از هم ثابت تر بود و دلوتر

و ثور خوش حال تر و شایسته تر و عمر و سبکتر و اگر از کادیست
که بنی اشبن باشد چون شرکت و مانند آن قمر در بروج مجسده
باشد و حکاکه اند که چون بوقت اختیار قمر در بروج منقلب
بود بزودی فساد در آن کار که مطلوبست بدید و کدی ص
چون بخش نظر میکند و چون بصورت قمر در یکی از بروج
افتد باید بجهت کند تا خداوند طالع در بروج ثابت
افتد چون قمر در بروج ثابت بود کار بخلاف منقلب بود
یا آنکه بزودی فساد کند امید خیر و به بیشتر بود و چون
در بروج مجسده بود در میان کار نوعی آن مطلق بدید آید
و آخر الامر بهسان باز گردد که بوده باشد و گفته اند کادیها
عظیم را بر جها کوکب غلبه باید و کارها را خیر را بر جها
سنگی و کارها را سلاطین با بروج سلوک یکنار باید داشتند
و بر جها سلوک مثلثه ناری است و ضد آن مثلثه الجی

که یکی ز علل و این نکت سبب که چون در طالع اختیار
بعضی از دلایل بصلاح نتوان آورد باید که هر دو
بیکدیگر نظری باشد که آن دلایلیست بر کمال قوت اختیار
خصوصا که هر بار اسر باشد ابوعلی باید که در اصلاح
قرینت قدر بود و نحوست او دفع پذیر نباشد بخشی بگو
حال را خداوند طالع باید کرد و در طالع باید نهاد
آنت که اگر قرینکوحال باشد بطالع و صاحبش را باید
و اگر بد حال است ماقطه نظر نیرس بیکدیگر و بصا
طالع بودت مصطفی قویست و بودن سهم الصاعه در وضع
مطلوب بغایت نیکوست و بودن سعدی در طالع یا
بیت الحاحه اصلاح بر فسادها بکند و این فقیر در اختیار
همان کلی ملط کرده که چون سعدی در طالع بوده خود
بیاری از دلایل مستنده نتایج نیک

آن

ظاهر بران مرتب نبود والله اعلم بحقایق الاحوال این بود
آنچه سبب کمال اختیار باشد و ازین جمله که در فصول مزایه
ازین معانی ذکر کرده است که هر که که خاطر قور و طبع راست
استنباط اختیارات جزو ترساند کرد در در اختیار
جزو ترسفته میشود فرع این اصول است صاحب کتاب التعلیم
گوید که مرجع اختیارات جزویه دلایل فکله است و سبب
که هر کس دلایل فکله بشرط نگاه دارد از دلایل جزویه مستفید
اما بعد از اوقات بعضی استخراج این دلایل و استنباط این سبایل
و فائده لاجرم در مقاله اختیار بعضی از جزوئیات که اصحاب
بر این پیشتر است آورده میشود بر ترتیب بیوت طالع ملط
از کتاب فاصل جدول کتاب المشاوره رساله اتصالات و
اختیارات المنعین و جامع شافع و مجمل الاصول و کتاب التعلیم
و روضه المخبیر و اختیارات علامه و کتاب نکت و شرح

نفسر و شرح کتاب و اختیارات امام محمد علی مرتضی و اختیارات
 باقر و حکم الملوک و اختیارات طبر و غیر آن از رسایل مشهوره
 و اصولی السوفین مقتضای تائید و اختیارات جزو نمیکند
 بر ترتیب این کتاب میشود در حد دل نهاد و اندام از اقصای

- | | | | |
|----|---------------------|---|--------------------|
| ۱ | افتتاح و ابتداء کار | ب | مکرمه به رفتن |
| ۲ | موسر باز کردن | د | نور نهادن |
| ۵ | ناخن حیدر | و | مور لب پاک کردن |
| ذ | آهن اندام بران | ج | کشتن ناخن و خوردن |
| ط | کشتن در آب امکنه | ی | رو کسیر حیدر معقده |
| یا | ضیافت در رسم | ب | صنعت اکیر |
| ح | خود و چیز | د | فروختن چیز |
| س | سرقت کردن | ر | مال بخیر فرستادن |

- | | |
|------------------------|-------------------------|
| و اندام در کسبی | و نه خد سستی |
| فروختن بندها | و نه واسطه مال و از |
| وقت خوردن بها | سستی از خوردن |
| عمل عداوت و غریبت دشمن | نگاه داشتن و خوردن |
| عقد لسان کردن | عمل کبت و غریبت و دشمنی |
| پوشیدن قارها | نمودن زیست |
| زیارت خون و صبا | کجاست و پنهان شدن |
| تعلیم ادب و دینی | بید کردن کارها |
| تعلیم نسیانست | تعلیم فقر و مودنی |
| رسول فرستادن | تعلیم درود و احسان |
| فرزندان بکتاب دادن | نامه نویستن |
| نقل و حمل کردن | کودک بنامه فرستادن |
| بنیاد افکندن و بنیاد | بندار پیشنها و خوردن |
| | خرج موزیات با نسوت |

ویران کردن بناها	پیشانی شهرها و حصار
خراب کردن آمو مسکن و اشک	خراب کردن باغ و بستان و صیاء
آب دادن در جبههها	کندن کاغذ و جزو و فرجاء
تخم افکندن	درخت نشان دادن
اجادت دادن زمینها	تخم فرو بردن
دفعه بیرون آوردن	دفعه بنادن
نزدان و راه آبها خن	و دبعث نهادن و امانت
طلب فرزند کردن	وقت مهاجرت
شیب دادن کودک	پیران آوردن و طفل برده
از شیب دادن کودک	فرزند بویای سپردن
فرزیدی و پرورشیدن	کودک نگهدارن نهادن
نزد با خن	به هم می رفتن
چهار بار فریدن و سه بار	مشطی با خن

چهار بار فریدن و سه بار کشیدن	تماشا کردن بر خشکی
تماشا کردن بر آب	تماشا کردن بر آب
شراب ریختن	شراب خوردن
جوکان زدن	طیب و عطر بختن
هدیه فرستادن	خواب در بخت کردن
ابتداء علاج	علاج اعصاب
علاج اجسام اسامی	علاج بیماریها و قدیم
علاج دست و پا از روح المعانی	دار و دهن و دهن خوردن
دار و دهن که خود آورد	دار و دهن که صحران آورد
دار و دهن که بلغم آورد	دار و دهن که اسهال عظیم آورد
دار و دهن که کرمها ببرد	دار و دهن که احطاط کم آورد
دار و دهن که علت است و ببرد	حب خوردن
مطبوع خوردن	جوارش خوردن

تی و غوغا کردن
دار و در کوشش جنگ
دست کار جبهه
داغ نهادن
حجامت کردن
خسته کردن
بند و جودن
بند و آزاد کردن
زنا فکودن
بکشت رفتن
صداع و سرد شدن
فرستادن لشکرها
مناظره و مباحثه

دار و بی دولت بقی ببارد
علاج مسدود و مردم چشم
حفته کردن
فصد کردن و دندان کشیدن
خن بسپارد برداشتن
چهار بار خفی کردن
بند و فروختن
نکاح کردن
قبایل زن بدختر آن زمین
ناخت و شبنم بردن
و بران کردن حصارها
طلب دزد و بیدار کردن و برگیر کردن
وصف بیمار نوشتن

سز کردن بر خشکی
نشدن در آب روان کردن
بیعت و قبول بخشاج
لوا کشاد
طلب عمل کردن
رفتن بعمل
عرض کردن نامه بر سلطان
حکومت و لایحه کشیدن
قصه و حکومت سلطان رفع کردن
ابتداء اعمال و اشتغال دیوان
حاجت رساندن از اکابر و بزرگان
بیرون رفتن صید
صید بهایم و سیاه
سحر کردن در آب
در شهر شدن
لوا بستن
استفناغ خراج و جبا
ولی عهد ساختن
و بدین ملوک و اعیان
بار دادن و غرض کشیدن
نظر کردن در کار رعایا
محاسبه و کلا
اوقات دعا کردن
دوست گرفتن و عهد کردن
صید مرغها
صید در دریا

مرغان سکار و مردن
کرم و سب و سب ناخن
طرح عداوت و نزاع نکند
طلب صلح کردن
سگ و بز و حرم و تکلم
اسب و ریاضت دادن
بند نهادن در حرم کردن
و امر اعلم بالصواب

۱- افشاح و ابتداء کارها مشروط است بر محبت
باید که طالع و حار و ماه برج مستقیم لطلوع باشد تا آن کار
آسان بر آید ۲ باید که قمر شمالی مساعد باشد ۳ باید
که صاحب طالع بطالع ناظر باشد تا آن شغل خود را تمام
باید که قمر در طالع یا خانه حاجت باشد ۴ باید که
خداوند حاجت در و نند باشد و مسعود بود تا آن کار
دو برابر و نیک بود و نیم وی چهار است ۵ اگر نشاید
که عکس در طالع تا در یکی از او نداد بود ۶ نیاید که صاحب طالع
راج و محوس و محرق باشد ۷ چون صاحب حاجت شماره

۹۲
عکس بود و او نبود که در و نند افتد و آن خال دالالت
بر تعویق تا خیر مهر کند ۸ حذر کند از بد و نند در طالع
باشد یا در خانه حاجت یا در محاسنه ببرد که آن
بقایب ناپسندیده است و امر اعلم بالصواب
مستحبات وی ده است ۱ باید که قمر یا در برج
آبی یا آتشی باشد حصص حاصل و عقرب و صاحب
سر السابره در برج با دی نهند و او داشته است
و حکیم و مردان الجلی آورده است که قمر در جاهای
مرح ناستی باید بقایب پسندیده است اما شکر
که بر محل متصل باشد ۲ بهتر است که اگر قمر در سرط
باشد جلی از سعدین نگیرد و منظر مروت که آن دلیل
زمانه بی اساس بود ۳ باید که قمر در سرط طالع بود

باشد عم اگر قمر در حوت بود بر هر روز بیوندند تا کمال مطلوب
حاصل آید ۵ باید که طالع وقت یکی از بروج آبی یا آتشی
اگر ماه در عقرب باشد باید که متصل باشد به برج بنظر مردت
و مرغ نیز یکی از او تاد باشد که آن دلیل زیادتى حال
۶ باید که سعدین در او تاد باشند ۱ باید که صاحب
طالع و قمران یکی سنه یا کت بودند ۸ باید که سعدی بطالع
ظاهر باشد ۹ و در سر السرا بر آورده که باید که قمر در
بارد و هم آفتاب باشد و بعضی گفته اند که آفتاب
در ثانی یا ثانی عشر طالع ۱۰ و یحییٰ روا نمود
که قمر معادن عطار در با دخل بود و با خذری گفته است
که اتصال قمر بر دخل و زهره روا نبود چه اتصال او مان
دو کوکب در سن ذوالحجاء رکنده هست و از اتصال دیگر

بفصال
کوکب ۱۱ نبود و سبب منع زهره با آنکه کوکب زینت و
نظافت است معلوم نیست مگر آنکه اتصال هر جیب علیه
رطوبت باشد و در طوبت هر جیب مستحق اتصال باشد
مزدی بصف و طلال بود ۲ نشانده که قمر در بروج خاکی
و باری بود و گفته اند در خانه از زهره و نحل نشاید
اگر ماه در بروج منفی باشد که عطار در طالع باشد
نی مراد زود بیرون آید ۳ نباید که ماه متصل بود بر دخل
و زحل در وقت ی بود که آن دلیل دلشکی و ساسی بوده
حد و کند از آنکه قمر یا آفتاب متصل بود خصوصاً الاقوس
که در کرمانه تشنه شود و حرارت بد بیاید و گفته اند اگر
این اتصال برج باشد دلالت بر عله حرارت و صراحت و زهره
منه و طالت و بی پشت ۱۱ که قمر در بروج

مجسده باشند الا سنبله و محمد ارب در میزان و دور و او داد
و حکیم کو شیار گوید در بر چهار آبی باید باید که متصل بود
مشتی که آن موزن باشد و بر آید باید که ماده صاحب طالع
هر دو مسعود باشند بهتر آنکه قمر بر هفت یونند با اتصال
مخود تا آخر بر بد آید و در هفت صنایع بد آید و موزن بگو
ببالد اما بشطی که قمر از میزان بر هره نکود باید که ماهیا
حدادند طالع از صاحب ششم با برج هفتم ساقط باشند
ششم و چهار است باید که ماه و برج منقلب نباشد
خاص جدی زیرا که موی دیر بر آید و در غم برود و در
برج ثابت نیز نشاند و در میزان دو قوت اتصال ماه برج حل
روان بود که سبب میان کرد نشاید که قمر با یکی از حسی در طالع
وقت باشد حصصا میرج که زبان سیانند حد نند اتصال قمر

مرج که دلالت بر نواح و خصوصیت کند و در آن هفت
مشروطات و شرائط است باید که با جمیع
الساع بود از آن منفرد شده و اگر منفرد شده باشد
باید که سعد متصل بود تا آخر و دیر بر آید و شار او را بد
ماه که در برج آبی بود و محمد ارب در بر چهار بر ضرر و او است
و صاحب امر را بخود گوید که قمر در بیوت عطار و مستر نشاند
باید که ماه متصل بود بساتوگان و بیط با زمین با رجع تا موز
دیر برود و کم بر آید باید که حدادند طالع مخد بود از وسط بود
الارض یعنی آنکه قمر در غریب بود و مرجع ماطر و از رحل
ساقط باید که قمر سعدی ماطر باشد باید که سعدین
در او ماطر طالع باشند تا زمانی نرسد اگر قمر تحت الشعاع
نبود باید که از آفتاب ساقط بود تا نوره بدو را نرسد
باید که قمر ناقص النور بود تا موز کم بر آید و محدثات و شرائط

که قمر بافتاب نکر و در برجهای کثیر السمر باشد چون حمل
و قند و اسد و جدی هفتی مشروطات می عجت
باید که ماه در خانه نهار زهره یا مریخ باشد یا خانه
خود بود و از برج ثور و عقرب و سرطان هفتی است
که طالع وقت یکی از برج ثابت باشد لا دل و از منقلب
سرطان نیز جایز داشته اند ماه که ماه داید یا اسد در زند
بادر حساب باید که زحل متصل باشد ببتاره مشرق
که او در حساب نماید بود باید که صاحب طالع مسعود
و قوی حال و بطالع ناظر که آن دلیل سلامت و معافیت بود
هفته و بر چهار است حدی که ماه در خد بود بجهت
دست باد و حوت بود بجهت ناخن بای و این دو برج های قمر
نباید همه آنکه موت منسوبست به برج جد و ابی حوت

و حاد بر مشرق باشد که آن دلیل سوختن کشتی باشد و آن
دست باشد که مریخ در یکی از او تاد نیز یک
که آن دلیل تباد شدن کشتی بود
ماه و طالع هر دو دلیل اند بر کشتی و خدا و نبطالع دلالت
کند بر راکب کشتی و گفته اند که حله لیلیت سید و بر شتر
و قمر بر جایگاه نشستن در کشتی و جزا بر کنار ها شتر
و سرطان بر هر دو پهلوی او و اسد وجه او و سنبله شکر
او که در آست و میزان جانب او و عقرب جوهرها را و قمر
با و بان او و جدی سینه او و دلی خانه او و حوت دنباله
او پس از این جمله آنچه خواهی مسعود کن بماه با صاحب خانه
مسعود چون این معنی معلوم شد بداند که مشروطات او
جواد است باید که هر دو سعد ناظر باشند بطالع
باید در نبرد متصل باشند بسعدین که ماه با عطار
باشد و در نیک حال بود باید که قمر در اول حمل

و سحاب مانند آن باید که قمر بر سر بیرونند و اگر عمل در چیزایی
 زرد و سرخ چون سبزه و مواد سبزی باید که قمر با قنطاری متصل بود از شکلیست
 با قندیس و اگر عمل در چیز از سبزه که حد آن سبزه و سراب اعیان خل
 باید تا نیک آید و اگر عمل در چیز از طعن کنند باید که قمر عطار
 بیرونند تا موافق و اگر چیز آنها کند نصیحتات قمر را بر این مقل
 که دانند بنظر مودت بشر طریقه مریخ و قمر و عطارد و زهره است
 انشا به که عطارد و مریخ بود و قمر به بر همین از آنکه طالع برج
 مریخ و عطارد که با قمر کند از آنکه طالع حد مریخ باشد و اگر
 و او نبود که صاحب طالع در مقابل و مقارن مریخ و قمر و او نبود
 که صاحب طالع در مقابل و مقارن مریخ با با دین مجامده
 و او به بر مریخ از آنکه مریخ و طالع با او دین نیز باشد و انشا
 که خداوند طالع مریخ را طریقه بنظر دشمنی نشاید که نیز بر این طالع

وقت ساقط باشد $\frac{1}{2}$ باشد که این عمل در ساعات گشت کنند
 که همه بر زبان آورده باشند آن بود که با تمام زهره
 در بنای علی الاجال بیاید و انشا که ماه از آن وقت که از اجتماع
 باز کرد تا ترسیع دلیل بود بر عدل و انصاف در معاملات و از
 ترسیع اول تا مقابل دلیل بود بر حصول مقصود با بیع و از مقابل
 ترسیع ثانی دلالت کند بر نیکویی حال مشتری و از ترسیع دهم
 مقارن نیک باشد خریدن چیزهای پنهانی و گفته که قمر دلیل
 بیع است و گوئی که قمر از آن متصرف شده باشد دلیل با بیع
 و گوئی که قمر به متصل بود دلیل مشتری و اگر قمر در این
 وقت انصراف و اتصال نباشد بطلان و خداوندش نکرد که
 هر دو دلیل اند بر فروشنده و مغارب و صلیبش بر خریده
 و وسط السماء بر ثمن و تدا الارض بر بیع از هر چیزی که باشد
 بر در خریده فروخت مجمل ملاحظه این دلایل باید کرد

و هر چه از سبزه را در بسجود عز بن باید ساخت اما در خریدن
 علی التخصیل هست طرطشت آباید که ماه در برج سنبله
 بود که خرنده را فایده بسیار رسد باید که فرزند از انور
 و العدد بود باید که سهم الحاده در خانه مشتری بود
 و متصل بسجود و اگر در و توی افتد بهتر باشد و هر چه را بیشتر
 از فرود شده نفع بود باید که ماه بسجود متصل باشد تا
 در آنچه میخورد سود کند باید که دریم و صاحبش نیکو حال
 باشند باید که مریخ از خطر دساقط باشد باید
 که بدخفه کالای خریدنی بکند اگر برده باشد موضع قمر
 و طالع برج آتشی بود و اگر ستور بود بهیمی و اگر ضیاع
 و عقار بود ارضی و باقی برین قیاس و هر یک علمه در باب
 آن گفته خواهد شد باید که کوکب مسعود باشد
 و چهارواست نشانده که ماه در

که خرنده را زیان رسد نباید که قمر بمجا بنده ذنب باشد
 که عاقبت بر حاکم انجامد حد نکند از آنکه قمر ناقص النور
 و العدد بود که متصل بخوس که خسار عظیم افتد روا
 نبود که قمر بمریخ بیوندد که مریخ در برج و سری دلیل خصیت
 و اشعب باشد و عاقبت بنزاع انجامد
 مشروطات وی ده است باید که ماه از سعدی منفصل
 باشد و بعدی متصل و در جامع شامی کو بد که قمر از سنگ
 باید و بخسی طار تا فروشنده را بهتر رسد و باید که در ظرف
 مثلثه خود باشد باید که جای قمر و طالع و برج مبعوج
 باشد تا فروشنده رافع رسد باید که ماه ناقص النور باشد
 باشد تا جانب باع رافع بود باید که آن دو کوکب که قمر از یکی
 منفصل است و بد یکی متصل بدوستی بهتر رسد تا باع
 و مشتری هر اتفاقی افتد و رضا را چنین بجاصل آید

باید که ثانی و صاحبش سعود و قوی حال باشند
باید که سهم السعاده تا طر بود بحد و ساقط از نخس
باید که صاحب طالع در وندی باشد خالی از نخس و بگوئی ربع
متصل بود باید که عطارد سیب السیر بود و سعود باشد
باید که قمر عطارد باشد و بی سه چیز است نشا
که طالع و موضع قمر برج مستقیم بود که فروشنده و از آن
نیاید که عطارد تحت الشعاع یا بطل السیر بود حد کند
از آنکه قمر از سعوی باز گردد و بخشی بپوندد
مشیه طالت و بی بی است باید که او تادار به نیکو باشد
بجهت آنکه طالع دلیل آنکس باشد که ایند آند با نیازی و آنکه پس
بجست باشد و آنکه مال بیشتر دارد و هضم دلیل دیگران بار بود
و در هر دلیل آنچه میان ایشان خواهد بود و آنرا سه و چهار
لعل عافیت کار پس بنابرین چهار خانه را ۱۰ کرد و

و خداوند ایشان را در جایها قرار دهد باید نهاد باید که طالع
و جایها، بر وجه ده جسمین که آن دلیل بود بر امانت و اعتماد
و حکم را بنده هر روز او داشته اند و حکیم سید در جامع
شاهمر آورده است که در وقت شرکت کردن اگر قمر در حلال
دزد جذب یافتند حصصا که بخشی با طر بود و در شرع عاقبت
بود و مانده حاصل نشود و در جز دلیل دوستی و امانت
و در سلطان دلیل دزدی و غدر و خیانت بود و در احد دلیل
شکریه و منفعت بود و در سبیل سود بسیار و سد برضاک
یکدیگر از هم جدا شوند و در میران نذر کار همد و پیکار
انجامد و در عقب دلیل خلب و ناخوشی بود و در قومین دلیل
منفعت است اما با حضورت و در جدی دوازده شاد شوند
و در سعدی تا طر بود بهتر بود و در دوازدهان رسد و در حوت
هم دو راستی و در دزد و سطر سعد در دلال خیر میزند و در
دلیل شلند و نظر نخس دود لایل شریف میزند و نظر سعود

از دلائل خیر بفرزاید و از دلائل خیر نقصان کند. بهتر نظرها
در میان آنست که مسعود باقر باشند یا در طالع یا باقر باشند
از مسئله بطالع با بقاء که دلیل نیکی و منفعت باشد
باشد اگر خداوند خانه ماه ناطر شهر بقاء بنظر عدوت
دلیل کند که ایشان بوقت مفارقت از یکدیگر راضی باشند
و در آن شرکت سود کنند و نظر صاحب طالع بطالع همین
حکم دارد بهتر آنکه صاحب طالع در طالع باشند تا فایده
یابند و عند الضروره ناطر بطالع باید باید که طالع و شایسته
و هفتم مسعود باشند خاصه بمشتری باید که قمر
زاید النور و العدد باشد تا مرد و شریک و فایده رسد
سهم السعاده در دویم باید یاد دهد مسعودی
و محذرات اضداد اینها باشد با چهار چیز دیگر نباید
که محسوس در آن نادر باشند حد و کند از آنکه خداوند خانه
ماه بقاء از مقابله و تسبیح نکرد یا ساقط از آن که آن دلیل

خصوصیت و منافعت باشد و وقت مفارقت بریزد
از آنکه قمر و صاحب طالع بازحل بود که آن دلیل دروغ دنیا
باشد و این بود که خداوند طالع بخرید بپوشد و خصوصاً
از نظر عدوت که آن دلالت کند بر نزاع و خصومت و
نظر عین بطالع دلیل افتراق و کذب و نزاع باشد
مشروطات وی پنج است باید که ماه
عطار دهد و مسعود باشند باید که ماه ببطارد متقبل
بود باید که بیت المال و بیت الرجال هر دو نیکو حال باشد
باید که قمر در جوزا باشد یا ثور یا سرطان باشد
باید که قمر در خانه امید بود ساقط از مریخ تا مراد تمام
برای محذرات وی ضد اینها باشد مشروطات
وی ده است حکما گفته اند اصل الباب درین اختیار
آنست که قمر یا مسعود نظری باشد جهت آنکه طالع دلیل

و امستانده باشد و صاحب دلیل و امر دهنده و قری
عطارد دلیل نفس و امر بر جوف قمر ابعود و تقوا
در ان و امر سهولتی باشد حال عطارد در جنب
باید کرد که بسعود متصل بود و از نحوس ساقط
باید که ماه در عقب یا قریب باشد یا در راحت
باید که طالع یکی از بن برجه باشد باید که
ماه ناقص النور الحساب باشد باید که ماه متصل
بعطارد و مسعود و ان نحوس بری باشد باید که صاحب
طالع و صاحب صاحب مشکل یکدیگر باشند و از نحوس
یا بیهند و اگر قمر با عطارد بود و عطارد دور از مرغ
انواع بزودی گذارده شود بهتر آن بود که عطارد در
طالع باشد و سعدی و ناطر و نحسین از و ساقط و
خداوند هفتم با او با خداوند خانه قوی الیا آن کار

کوت کا و خوردن زیان ندارد چون قمر در میزان و دل
و از رحل مقبول خوردن سیر و ماهی موافق بود
قمر در حوت باشد متصل بشتی خوردن ماهی تازه و
سفر مناسب بود اگر قمر متصل باشد بافتاب یا مرغ ^{تخلیث}
خوردن آنچه ماکول بود زیان ندارد و مخدرات و یی نبرده
نشاید که در طالع وقت نحسی بود که عذاب موافق نیفتد
حذر کند از آنکه خداوند خاسر نحسی بوده باشد یا مخر
که موجب ملال گردد نشاید که قمر در پنجم طالع مخرسین
البته که خورنده راتب گیرد چون قمر در سنبله باشد
مخرسین مخرج یا رحل متصل آنکه خوردن زیان دارد و اراما
دشوار گذرد اگر قمر متصل باشد بر رحل بهراتصال که بود
کوسب قدید و نرک سود مضرت رساند اگر قمر
بتربع زحل یا مقابله او باشد کوسب و حشره و انواع صید
خوردن نافع بود خصوصاً قمر در اسد باشد اگر قمر در نحوس

بود منقوس و طالع هر قوس بود و مریخ در دهم طالع باشد
خزیدن گوسفند شکاری بسیار زیان مند باشد و انواع
علتها از وی بدید آید اگر قمر در اسد بود متصل مریخ
هر طعانی که بطبع گردد باشد زیان کند و معنی را بنابه
کند اگر قمر در حمل بود و متصل مریخ طعانهایی که در خون
در سر و مغز حرارت و بیخوشی بدید آید اگر متصل زحل
باشد از برودت و بیخوشی ضرر رسد و اگر قمر در
حوت باشد این علل در بایها بدید آید و سایر بروج در
سایر اعضاست و فی الجمله در این ابواب ملاحظه ست
و نخست قمر باید کرد و در اتصال بسعد و نحس
ناممل باید نمود تا ضرری
مشرط
وی چهارده است باید که طالع برج در جسد بی باشد
باید که این کار در ساعت دهم کند خاصه در روز شنبه

۸۱
باید که مشتری در یکی از اوتاد باشد باید که عطارد در طالع
باشد که فرج اوست باید یکی از اوتاد باید که طالع دبر
آفتی باشد بهتر آنکه سفیل بود و خط عطارد در
بیشتر است باید که خداوند طالع در برج آفتی باشد
ناظر بر طالع که آن دلیل کمال حدس باشد باید که عطارد
بیزد در برج آفتی باشد اگر در خانه و شرف خود بود بهتر
باشد اگر قصد نظر دقیق دارد در عمل چنان باید که
دلائل شمر که مشتری و عطارد و بیکدیگر ناظر باشند
و بخانه های یکدیگر بنظر رسد و محفوظات وی در
آنکه نشاید که مریخ در طالع بود که خواننده دشمن آن
علم است نباید که زحل در طالع بود که هر چه بخواند
کند و بعضی گفته اند که ناجار است از نظر زحل و طالع
در آن دلیل فکر دقیق است و حکیم باختری آورده است

که یکی پنج بستر الله ترا عطار در طالع نیک حال افتاد
 باشد نزدین در حد رسیده سیخ اذکار عظم کرده
 از عطار و چیزی ضعیف تواند بود در مشتری در خا علم
 افتاده و زحل بر تکیه او مشتری برسد و اصابه الت
 و زحل بر فترقه و فترقه مشروطات و
 سجن است باید که ماه متصل باشد به زحل در ماه
 باید که طالع یکی زهره و جهای صوری باشند بهر
 آن باشد که سنبلین و قمر در رب و تد باشند تا آخر اعد
 نزد پیامرود و محندرات وی پیدا بیاورد
 مشهورات وی نه است بقویب قصرانی و بعد باید که
 جای ماه حمزه یا سرطان یا سنبله اعراف باشد که این
 اشیا کنند و مانند بر و بالت چه دلالت بر مواضعی کنند
 از بدنی که مناسبی با این صنعت دارد مثلا و دست که

این در حد رسیده سیخ اذکار عظم کرده
 از عطار و چیزی ضعیف تواند بود در مشتری در خا علم

صنعت پرور است امید منسوب خون و حرمان
 وجه مناسب است یکی آنکه برج آبیت و قمر آنکه منقبت
 سیمین چینه سرمت میر صاحبش و سجنله حبه آنکه خا علم
 و عطار در لیل صنعتها و ناف آدی و وسط آنکه است
 بدوست و قمر نیز دلیل حرکت و هر دو آن که درین باب
 در کتب اعطست منسوب بدو و حوت هم برج آبیت و هر
 دو قدم که دفع آب بدو کنند نسبت بدو دارد باید
 که طالع نیز یکی زهره و مذکره باشد باید که ماه از کمر
 دور رود باید که صاحب طالع نیز از محست سائر
 باید که قمر عطار و ناظر بود و عطار و از رحمت احترا
 دور باید که عطار در وسط السماء باشد و بعضی کای
 عطار و فرا گفته اند باید که سمود در طالع باشند یا
 در او نادر باید که قمر بعدین متصل باشد به حوت

مجموعی که بود که وقت نیم سیاحت از رسیدن آفتاب بود
بیاورد در درجه جوزا تا رسیدن او بیاورد درجه سنبل
و اگر ماه در طالع وقت بود باکی نباشد و احتراز از خود
این مشروطات در ^{مسروحات و بیت}
کو سیار گوید که طالع برج منقلب باید محمد ایوب گوید که طالع
باید که برجی باشد که عطارد در او انقباضی است باید که
قمر در یکی از برج منقلب بود باید که عطارد در طالع
یا عاشر خطی بود و اگر این معبر نشود باید که ماه بارب
بست قمر در خطی از خطوط عطارد بود باید که عطارد در
خط خویش باشد و اگر در سنبل باشد بهتر چه دالت کند
بر یافتن مراد و رسیدن مقصود طالع و صاحب این
سیار باشند باید که حد و نه طالع در وسط السماء ^{متصل}
بود باید که مشرقی بود و مسعود ^{مقبول} باشد

از حد و نه خانه خویش باید که ماه با عطارد مسعود
با متصل بود محمد ایوب گوید در این اعتبار بهتر بود که
قمر از آفتاب جدا بود و عطارد بیونند یا از عطارد
منصرف شود و با آفتاب متصل گردد که بسیار فایده ^{سد}
اگر نامه برای حاجتی می نویسد باید که ماه متصل بود بر
ستاره که مدبر آنکس باشد که مکتوب است و مقبول
بود از آن ستاره چنانچه نامه سلاطین باید که ماه با آفتاب
متصل باشد و نامه قضاة را بختری و باقی را برین قیاس
باید که گوید لیل از رجعت و احتراق و سمانا ^{حسر}
دهه ریاست اولی آن باشد که ابتدا نامه زیستن
و حق کنند که مامور حدی از حد و عطارد باشد
باید که ماه از اید النور و الحساب باشد باید که قمر ^{شمس}
بود نامه دهه باید که او تا دوازده مرتب باشند

بدریشان نظر خصوصاً بدان باید که قمر در برج سنبل
باید که قمر سر به السیر بود تا نامه دعوت نمودن رسید و دیگر
بهتر آنکه خداوند طالع متعدد و در جایزه بود و طالع
باید که خداوند صاحب بصاحت طالع ناظر باشد بر حد
باید که عمل شاعت زهره و مشتری کند بشرط که ایشان
در طالع نهد یا وسط السما باید که طالع جدی بود در حدود
سعدی و حدود عطارد و شکران باید که قمر و عطارد
هر دو در وندی باشند یا در مایل اکثر ازین مشروطات
کتابه نعلم و محاسبه دانی پسندیده است محذورات
پنج است شاید که عطارد راجع باشد یا تحت الشعاع
بامهری که آن دلیل سامت و ملالت بود شاید که
در یکی افتاد غمی باشد که آن دلیل توقف و تعویق بود
و در کند از ساعت زحل و مریخ که کاره او نه و نشابه

۸
که قمر تحت الشعاع بود که آن نامه بکتوب الیه نرسد بقدر
کفته اند که نباید که ماه در خانه مشتری بود و سر این سخن
نبیک ظاهر نیست درین اخبار دو حال نگاه باید
داشت یکی حال مبران رسول بر اختیار سفر تجارت
و بجای او ذکر کرده خواهد شد حال رسول و رسول
و رسول الیه دلیل وی طالعست و صاحبش و آن
لرکب که قمر از وی بازگشته بود و دلیل رسول بخیر طالعست
و خداوندش و قمر و عطارد دلیل رسول الیه هفتم
و صاحبش و آن کوکب که مدبر آنکس است و شرطی
است که دلیل قمر است زده رسول قوی باشد اما مشروط
جزئی و وی بارزه است باید که قمر متصل باشد یکی
که رسول الیه بری مناسبی دارد حد مشتری و زحل
علامه او زحل شایخ و دهافین و باقی برین قیاس و نظر

بدان کوکب بموت باید از خانه پاشنه خرد باید که
قروآن کوکب که تعلق بر منسل الیه دارد هر دو مزاج سعید
باشد و از خوش ساله باید که قمر در یکی از حمل یا جوزا
سرطان و سنبله باید که بسیار پسندید و در ثور و میزان
و قوس و دلو مباه و در بواقی بد باید که طالع وقت
آبی باشد باید که موضع قمر بر برج مستقیم الطالع بود
باید که قمر متصل باشد بزمزم باید که قمر در حساب و نوا
زاید بود باید که و تا دطالع از خوشی مر بال باشند
باید که خداوند صالح و ماه و عطارد از مناخس ساله باشند
باید که عطارد در وسط استا باشد سمود و قوی حال
باید که صاحب طالع بر صاحب سابع مسل باشد یعنی در
وی باشد و مخدرات وی و حیر است شاید که قمر در
عقرب و جدی باشد خصوصاً با اتصال حشره نماند

که قمر در و بال و هبوط باشد یا در موضعی ضعیف حال بود
مشروطات وی چهار است
باید که قمر سریع السیر باشد آن کبریا از جوارح بسلامت
باید که طالع وقت بر برجی آبی باشد باید که قمر در برج
متصل بر هر بود باید که طالع برج مستقیم الطالع بود
تا کبریا را که کند مخدرات وی هر چهار است
نشان دهد که قمر یکی مختص متصل باشد که کبریا را خطر
نباید که قمر عطارد پیوندد که عطارد کوکبی مبارک است
حفظ کند از اتصال قمر بر برج خصوصاً که برج در برج
هر آبی بود که کبریا از مرغان شکاری لغت رسد
به بر هیئت از بی سن قمر زحل که کبریا را راه که کند و بکون
از نشانی هلاک شود
مشروطات
وی دوازده است باید که طالع وقت برج آتشی باشد

حصصا خانهای عطارد باید که طالع و صاحبش بری باشد
انگیس باید که خداوند طالع متصل باشند بسعدی در وسط
السماء با حادی عشر باید که ماه مقبول بود از عطارد باید
که خداوند خانه عطارد و عطارد ناظر باشد باید که صلیب بیت
قرمخداوند خانه عطارد بیوندد ناند که خداوند خانه ماه بیا
ناظر باشد اگر تعمیر با سانی از پیشتر بود باید که ماه و اعطال
هر دو انحصار ساقط باشند باید که قمر ابدالنور باشد
چیزی نفع بیاورد باید که عطارد مستقیم و مستقر باشد
باشد بهتر آنست که صاحب طالع در خانه باشد و سعادتی
ناظر باید که قمر متارن عطارد بود یا متصل بوی السعدی باشد
متصل باشند بسیار زیبا بود فرزند در مکنبار آمد کرد و نیت
بر آموختن مصرف دارد و مخدورات و نعمات است نشاء
که ماه بر محل و مریخ ناظر باشند نشاء که قمر در مقابل و تریخ

آفتاب بود روان بود که قمر در ششم و دوازده طالع
حد کند از آنکه عطارد از راه و طالع و صاحب طالع
بود نشاء که عطارد در هبوط یا راجع بود که از تسلیم
بگیرد و چیزی بخواند حد کند از آنکه عطارد تحت الشعاع
که فرزند از مکتب قوی بود بر هر هیزه از آنکه قمر در وبال
و سعدی ناقص النور که این همه دلالت کند بر آنکه فرزندان
بدشواری چیزی آموخت و از مکتب فرار کند
مشروطات وی سه چیز است باید که ماه
در خانه های نهم و عطارد بود و در محل و در جوار باشد
باید که طالع ترکی از این مروج باشد باید که صاحب طالع
نیو حال باشد ناظر بطالع و حد کند از آنکه قمر در خانه
زحل و نیرین و عقرب و قوس باشد خصوصاً در نیمه آخر قوس
که چیزی نیامد بد آنکه اکثر بخان

فرق میکنند در اختیارات میان سفر و میان نقل کردن
از موضعی بموضع و از ملکی بملی و بعضی این را منکرند
و گویند هرگاه میان سفر و میان انتقال از ملکی بملی
فرق باشد پس ادا شاه را حرکتی که افتد اختیار سفر
نماید کرد بلکه اختیار نقل و تحویل نماید کرد و حرکت او
لازم ملک او در ملک او باشد بر هر تقدیری مشروط است
و بی شائبه است باید که حمل در ثور و اسد و دلو و حوت
که بغایت پسندیده است و باقی در بروج محسوسه میانه
باید که قمر و خد و ندخانه او بسجود بیوند باید که قمر
که سهیم باشد باید که قمر زاید النور و العدد باشد باید
که صاحب ثانی از خوس دور بود و مقبول از خد و ندخانه خود
باید که قمر بخد و ند خود متصل باشد بموت که سبب کمال
اختیار بود باید که طالع و سابع و صاحبان ایشان

فردر

باشند باید که ثانی و ثامن و خداوند ایشان نیز مسعود باشند
از خوس مبرا باید که صاحب ثانی در طالع باشد با در وسط
السماء بابت رجاء این کار غایب باشد بهتر است که مسعود
در سابع باشند که آن دلیل یافتن مراد باشد باید که رابع
برج ثابت باشد خصوصاً ثور و اسد که آن دلالت بر ثبات
و نزاهت امکان دارد باید که صاحب طالع و طالع رابع
باید که یکی از سعدین در رابع بود و مشتری در رابع
غایت کار باشد باید که آفتاب از خوس بابت بود و در
شمالی بود و صاعد و زاید النور و العدد بود و محضه
و بی سج است نشاید که قمر در حمل و سرطان و میزان
و عقرب و جدی باشد نشاید که خسر و طالع یا صاحب
طالع یا صاحب ثانی بنظر عداوت روان بود که خسر
در جهاد باشد یا خد و ناطر که آن دلیل برج حد کنند

اذا لم در ثانی محسی بود که بیم تلف اموال باشد بهر هیزد
از خوست طالع و صاحبش و قمر و راج و صاحبش و افتا
و کورست این دلایل خطر عظیم باشد

مشروطات وی پنج است مآد که قمر در خانه های زهره
و عطارد باشد در حدی و محل نیز جایز است و باید که طالع
یکی از این بروج باشد باید که سعدین هر دو بقدر منزل باشند
همه آنکه یکی از سعدین در طالع بود باید که خداوند طالع ناظر
بر طالع سعدین و محدودرات وی است نشانده که قمر
در خانه های نیرین باشد در عقب و او را ممنوعت نشاید
که طالع یکی از این بروج باشد روا نبود که محسی در طالع بود
درین اخصار مشروطات سی و حین
ملاحظه حال و محل است و در باب صاحب کفانه
التعبیر و صلی مع می آورد و حاصلش آنست که جرن ساء

خانه نیرین جهان ساز که خداوند خانه چهارم زحل افتد
و وی صاعد باشد و در فلک راج و در حبات طالع کثیر
المهره و شمال و ناظر بافتاب و مشتری تا از طالع زحل
و بلند و باشکوه آید و اگر در برجی در آن معال باشد
هم بلند آید اما اگر در برجی کوتاه باشد پست آید و در برج
در از مطالع از اول سر هانت تا آخر قوس و زار الطالع
نیز گوید باید که ماه در برج خاکی بود و قمرانی گفته است
که در برج مجسده یاید و بهترین سنبله است و محمد ایوب
گوید که باید در برج ثابت باشد بهترین اسد است و نور
هم نیکوست و حکیم غزنی گوید که بهترین برجها برای بنا
دولت است و مینات و برای ارتفاع مبلکوست اما مستحب
مآد که ماه لابد السور باشد و در حساب باید که صاعد
باشد در شمال و اگر این حال سرع السور باشد نهانکار باشد

باید که قمر متصل بود بکوکبی سعدی که آن کوکب قریب السما
بتشریف و اگر آن سعد خداوند خانه قمر باشد و مقبول از
اولی باشد بشرطی که در وقت باشد یا در مایل باید که بر درخت
الارض بود و بنب فوق الارض باید که ماه روی بشفافه
باشد از هبوط باید که قمر در برجهای زاید مطالع بود که آن
دلالت بر نیکی و بنا و اتمام کند باید که آغاز بنا از هفتم ماه
تاجهار دهر که وقت کمال از یاد نبرد است باید که ماه متصل
بود بسعد از تثلیث یا تسدیس یا مقدار باید که مهم ^{السعد}
در یکی از او نهاد بود مسعود سعدی و مقبول از خداوند
خانه خویش بنظر موهبت و اگر در چهار در باشد آن بنا مبارک
و میسر بود باید که وند الارض یا چند آنکه تواند اصراع
کند که اصراع خانه چهار در که دلیل سکونت یکی از شرایط کلیه
گرفته اند پس باید که آن نخوس دور باشد و در زمین

باید که خداوند طالع و رابع و قمر صاحب بیت معاون
بکدیگر باشند بنوعی از انزع قبول باید که قمر بمنزله
بیوندد و مشتری بوسط السما باشد یا در یازدهم
ما آن بنا بخیر و خرمی گزیده شده باید که دخل بخطر و نی
خلل باشد و در رابع یفر و زهره بموت بدو ناظر که
در آن خانه آب روان حاصل آید حاصه که استعمار
قمر را باشد چه اگر دخل مستعمل بود آب ایستاده بدو
آید و باید که زهره در چهار در باشد بقرع عطارد
که آن بنا نزه و بیضا و آراسته گردد و اگر دخل در چهار در
ن تواند کرد باید که او را قوی حال گرداند و متصل بنا
بطلع و رابع و خداوند نشان ایشان تا آن بنا استوار
و بایدار بود باید که خداوند طالع و برج ارضی بود و
مشرق بود و دور از نخوس ماند که طالع یکی از برج

ارض باشد و اسد نیز جایزه داشته اند باید که خداوند
دایع مجتنب بود باید که قمار از عتده جو زهر گذشته باشد
بیشتر از سه در صد بمشتری متعطل بود باید که خداوند
خانه ماه ناظر باشد ماه از نسیم که آن دلیل بقا بود
و در مقابل این خاصیت نبست اگر قدر رثور باشد و هر
قوی حال بنا بر خداوندش مبالغه گفته اند که بهترین
آنست که ذنب در دوازده صمد طالع افتد و سر این سخن بطور
نبست مگر آنکه راس در ششم دلیل صحت و سداست
باید که از ثبات ستارگانی که بر مزاج مشتری و رحل
باشند در یکی از او نادر باشد یا با ماه یا سهیم السعاده
باید که خداوند جزو اجتماع با استقبالی مقدم گردد
افتد یا در مایل و مشرق و مسعود بود باید که سعد
مالکی از هر دو در و نند الارض باشند و کدنه داشته اند

دیگری در رایج پسندیده باشد دلالت کند بر دوار
سرو و بسیاری حیثیات باید که خواوند طالع بطالع
ناظر بود و بقدر تحت الشعاع بنود و از خوشی است
پسندیده آنست که در بناها را باید طالع و قوت یکی
از بروج ثابت کند و بروج مجسده نشاند که طالع باشد که
قوس که جز طالع قوس باشد آن بنا با تمام رسد بمصر
که حوت نیز جایز است که خانه مستقر است و در بروج متغلبه
اصل انشاید اگر خواهد که بنا باید اربود باید که اتصال
دلیل بگوئی فوق الارض اختیار کند و غایت آن بود که بعد
الراس نزدیکتر بود و باید که آن کوکب صادر بود در
اولاک و در عرض و در شمال و دلیل هم صادر و مسعود
باید و اگر بناست خواهد اتصال قمر بگوئی تحت الارض
اختیار کند هائو هم دلیل و جنوبی و محد و مراثی
شازده حیث است اجتناب از مریخ جو اکابر گفته اند
ماید - بخارایو حصه نباشد در بنیاد نهادن که آن دلالت

کند بر تباخی خانه ها و زیرانی عمارتها پس نشاید که قمر و خداوند
 او و سهم السعاده منحوس باشند بدو و اگر اتفاق افتد که او را
 نظری باشد بطالع نابکی از دلایل باید که زهر قوی حال باشد و
 متصل زیرا که میان زهر و سرخ صد لغت و نظر زهر بدو
 تدارک نظر او کند نشاید که میان زهر و زحل اتصال
 نشاید که قمر یا زحل و زنب باشند که بسیار نگرهند بدو
 نشاید که زحل بد حال منحوس در رابع بود که آن دل رنج میدهد
 و خرابی و تیره کی و غیر باشد نشاید که خداوند خانه قمر
 بود از قمر یا خداوند طالع اطمینان که آن دلیل تمام باشد بنا
 نشاید که خداوند طالع یا صاحب بیت تحت الشعاع بود
 یا منحوس کفایت صاحب آن بنا باشد پیش از اتمام نشاء
 که ماه ناقص است و باشد نشاید که هیچ بودی نظر باشد
 یا در وندی بود خصوص طالع یا رابع که دلالت کند بر حسن
 بنا و واقع شدن جنگها در آن موضع و در آمدن دزد و تبه
 خون و یختن اگر شمس و خداوند جهاد

بایکی از تیرین منکسف بود باهره و در درجه منظمه باشند یا
 صاحب رابع محض بود یا در درجه باشند آن خانه از بهر ادای
 دین فسخه شود در جامع شامی آورده است که نشاید که
 مشتری بهر بیرونند از بهر اتصال و این سخن بسیار نادر
 افتاده است بدین حالها آن بود که ماه جنید و هابط
 بود و گفته اند که بدین آنست که مابین میزان و الجدی بود
 نشاید که صاحب طالع و خداوند خانه قمر رابع و منحوس باشند
 که هیچکس را نیاورام نگیرد نشاید که صاحب ثامن طالع
 و خداوند شاطر باشند که آن دلیل آفت و محنت بود
 نباید که خداوند هشتم قمر متصل بود اگر چه سمعی باشد چه در
 حالت بالعرض نحو بود که آن خانه مرکب و خراب است و در
 خداوند سادس نیزین رعایت باید کرد که بطلان و صاحب طالع

آن بنا را کند
 که صاحب طالع

شرايطی که در باب بنا نهادن مسجد گفته شد اینجا ملاحظه باید
کرد و آنچه خاصه این بابست محدوده اسر و دیگر است بطریق
که چون خواهند در موضعی شهری بنا کنند باید که نسبت
آن زمین از کدام اقلیم است و دلیل آن اقلیم کدام کربست
او سعد است یا خسر و کدام بیج حصاوست همگوب که باید
باید که در آغاز بنا مستثنی مقارن وی باشد یا در وقت
اگر مستثنی کوب دلیل باشد باید که یکی از کوب ثوابت باشد
که بر مزاج وی باشد باید که ماه را بصلاح آورد مستثنی
ذره ناظر سازد و یعقوب قصرانی گوید که درین باب اصلاح
حال قمار اصلاح طالع موافقت است باید که ماه بر تثلیث
طالع بنا افتد که آن دلالت بر نیکی حال باشد باید که طالع
یکی از خانه های مستثنی باشد باید که خداوند ساعت بنا سعد قوی
حال باشد باید که خداوند طالع که کم مسو قوی بود و اگر

خداوند شمس خداوند ساعت بود بهتر باشد باید که ستاره
دلیل آن شهر در شرف یا فرج بود باید که آفتاب در حد
سعدی بود باید که سهم السعاده و خداوند شمس در ربع
سعد بود باید که قمر سهم السعاده بود با صاحبش ظاهر که آن
دلیل فراخی نعمت بود در آن شهر و نیکی یک کار ساکنان شهر
باید که سهم النوایدهای او بکار نوان داشت باید که دخل
و مستثنی ذره بصلاح آرند که آن دلیل بر دیر ماندن
شهر و آبادانی آن و بسیاری مردم در آن و کثرت خیرات
و صلاح کار سوطان آن شهر بر مقدار قوت مستثنی باید
که ثنی عشریه ماه در موضعی سعد باشد و قوی بود بنظر
سعد باید که ثنی عشریه و الی آن شهر نیز مسعود باشد
قوی بود بنظر مسعود بطریق گوید که در بار شهر ضا
که ثوابتی بر مزاج ذره و مستثنی باشد در او تاد افتد که

ثبات و بقا آن شهر در بسیار سالها بر حال پسندید
و عدم تغییر را آن حال حاصل شود از جهت سعادت آنجا
که اکابر متخیرند که بطبع سعد باشند بکار دارند باید که
که در بنا و حصنها از ثواب و جل الجور با بمسک الاعنیه یا
که کسی که بر مزاج علویین باشند بر جای درجه طالع افتد یاها
یا درجه سهم السعاده تا نیکو و باید آید بود بهتر آنست که
در مثل این بناها طالع وقت اسد کنند که بر بروج ملکی
و ثبات و زیاده از غریب و دلواست و دیگر روح ثابته
شاید اما بنظر مشربی باید تا نیکو آید و محذورات همان
محذورات باب سابق است و آنچه خاصه این اختیار باشد
حشت حیوانات نشاید که طالع برجی که میخیزد و درو حیط
بسیار بود حذر کند از آنکه خداوند ساعت بنا را جع
باشند و او نبود که ماه بمریخ بیوندد که دلالت کند بر قتل

۱۰۶
و تنهایی حال مردم از شهر کند نباید که ماه برحل در حال
که سبب رنج و آفت ساکنان آن بلد باشند نشاند و مرغ
بسم السعاده و خداوندش متصل آن دلیل حرای و فساد
حاصل شود از آن دیو و کی نعمت باشد نشاید که زحل با سهم
السعاده بود که در آن شهر خیر اندک باشند و در هر وقت
قصد آن فرایست کند و از حل و مرغ هر دو سهم الضعافه
باشند و یا صاحبین یا صاحب طالع یا با خداوند خدای طالع
و الی بیست و در آن شهر خیر و شعیب بود طری کرد
جهت کن تا مرغ را سافند کنی از بیرون از طالع در انداز
بنای شهری و اگر بمسیر شود باید که مشرب بر قوی
کنی که وقت مشربی در آن حل بکند
مشروطات و چهارده است باید که قمر باشد در جنوب
باید که ماه از خورشید منتهی و صعود متصل و اولی آن

سعد که قمر بدو پیوندد مشرقی و مساعد مستقیم بود اگر یسیر
نشود باید که قمر متصل باشد بخداوند خانه خورشید و حرکت یا
آسان تدویر ال کرد و اگر از تریج یا مقابل بنمود شود
باید که طالع برجهای هوایی یا آتشی بود باید که ماه
و خداوند طالع در یکی از بیوت هوایی و آتشی باشد
بهتر آنکه طالع برجهای زاید طالع باشد پسندیده تر
الکه خداوند طالع مغربی بود و ناقص و سیر و متصل باشد
بستاره ناقص و در هر دو حرکت باید که از ترایب آنها
که بر مزاج خسین اند چون منکبا لاسد و مانند آن در حاق
در وجه طالع با عاشر او تا دیگر باشند یا با ماه درین
ما با از سمری شامی که بر مزاج مریخ و عطارد است خاصیتی
دیده اند باید که قمر زابل بود از طالع و متصل بود کوی
در حرکت

که آن ابل بود از طالع باید که الهام فوق الارض بود دفع
خود بستار کند که تحت الارض بود و تحت الارض بود دفع
تعبیر خود بکند بستار که فوق الارض بود هر که کوی کوی پیوندد
کوبند ندید خود نوی دارد خصوصاً که خداوند خانه پیوندد که
او دایره خانه حفظی بود چون شرف عدد و مثلثه و درجه
و مانند آن باید که اسد را بر ابل از سمت سویرا باشد
تا آخر که وقت احصای نفاست چه در سنبالی او کمتر از
نیم جرم او باشد اگر خواهد که بنا باز کرده شود باید که ماه
معاوند ظاهر خود و اقاب با طر باشد و اگر از ایشان
باشد هرگز آبادان نکود طبعی او دیده است لا اگر اسد
طالع باشد و قمر در عقرب بود و از اقاب ساطع ممکن
که هرگز آبادان نشود باید که زحل در او تا باشد
از قمر و ضعیف و مخوس بود و مخدورات وی رجحان

ماه بستانه راجع میوزد نشاید که جداوند طالع از ح
نشاید که صاحب ثامن در طالع باشد که ویران کننده را بد
اقتد مسرطانات خفته است باید که
در برج ارضی باشد مابعد که او تا د ثابت باشند و بسود
من بن و اگر شعور را در آن خطی باشد اول و اگر جداوند
برج و شرف بود بهتر باید که نخور از طالع ساقط باشد
و اگر میخ در ششم باشد و دخل در دوازدهم مواضع
و بر عکس نیز باکی نبود باید که قمر متصل باشد بسعد
باید که دخل ناظر بود بسعد و بعضی از حرم مثل جا
دخل احترام کند و در آن محقق نیستند حوا که مثنوی
دخل ناظر باشد دلیل ادانی و زیاده دخل باشد باید که قمر
اول ماه بر تثلیث دخل باشد مارتسد سراو باید که دخل

برخی از خطوط باشد باید که قمر با فایده طالع باشند در
و تنی با مایل بنظر سعد باید که رابع و خداوند سر سعد
باشند و در اصلاح رابع باید که شید و حرم یکی انداخت
عاقبتت دوبر آنگه ضیاع و عقار تعلو بدو دارد
گفته اند که درین اختیار اصلاح هر چهار وقت ضرور
زیرا که طالع دلیل زمین است و عاشر دلیل دخل و رابع
دلیل مرد گران و سابع دلیل زراعت و صلاح حال از بر
هر چهار باید که صالح باشد و الیست که در طالع
و خداوند دلیل زمین است و عاشر زمین و مثنوی و سابع
که ماه از و بر کشته بود دلیل خرد و وسط السمار
دلیل درختان که در و بود و سابع دلیل نیای که از حیزد
و رابع و صاحبش دلیل غلام و مرابع و آنگه ماه بود

سومست است دلیل عاقبت سر هر دلیل که قوی بود حال
مبدلول او نیکوتر و منعکس بر عکس باید که ماه در حساب
زاید بود اگر در شرف خود باشد یا در وسط الساعات و
چند و نیکو دیرتر باشد باید که ماه و خداوند خانه است حال
پاشد از آنجس باید که طالع برجی خالی باشد و اگر ثابت بود
اولی باید که سهم الساعده و خداوند سر مسعود باشد
تا خیر برکت باید که خداوند اثنی عشریه قمر اربعه و نظری
باید که صاحب ثانی نیز از نظر مسعود محفوظ باشد باید
که سهم الضیاع در موضعی نیکو افتد و قوی حال باشد بخند
و چهارم است نشاید که نحسی در یازدهم باشد یا در
نشاید که وند الارض باشد یا کوکب آسمی آنجا باشد که ضیا
از بی آبی خلل نبرد نشاید که خانه چهارم برج آتشی بود
آبی

طالع

برج آتشی

و دخل از وی باز و تندی ناظر بوی که آن بهر سبب
دفع بود روان بود که وسط الصبا برجی آتشی باشد و
از وندی ناظر بوی که دلیل فساد میوه ها بود
مشروطات وی هفت است باید که وند الارض
که تعلق بر اضع مسکون برجی ثابت باشد باید که مسعود
در او تاد باشد خصوصاً در رابع باید که خداوند او تاد
شرقی باشند و زاید در سیر و صاعد در شمالی که این دلیل
انتظام کار و دوا و ثبات باشد و دین مسکن شاد
دوی نماید باید که ماه مسعود بیوسته بود و زاید بود
در حساب و صاعد در شمال باید که طالع و خداوند شمس
باید که صاحب طالع بقدر ناظر باشد باید که نیرین بود یکدیگر
نگرند و مخدرات وید و است نشاید که رابع بر محل محسوس
که بیم آفتی عظیم بود چون خرابی و سوختن و آمدن درد و حرب

و فتنه و امثال آن فتاید که رابع بر محل سحر کرده که سبب
تباهی و فساد آن جای بود بر لاله و مانند آن

مستطبات آن دوازده است باید که
تحت الارض بود در خامس یا ثالث و اگر فوق الارض بود باید
که در حدی عشر بود باید که سعدی یا حفاظ باشد از بروج ثانی
و اولی آنکه مشرقی از وسط السماء بود و نکند باز در باختر
که اگر اتصال مشرقی پیشتر نشود زهره در عاشر نهادن نیکتر
و بودن مشرقی در عاشر دلیل بود بر دوام آباد آن کایز
باید که زحل مشرقی بود و سننیم السیر باید که ماه ناظر
باشد بر محل از تثلیث باشد پس تا نیکاید باید که مادر
برج آبی بود و در اسد و در رواد اشته اند چه بر اسد
و شمار و نواز بروج امطارند باید که زحل در یازده باشد
از طالع و سعد و قور حال بود سحر گوید اگر ماه زرع

آفتاب باشد و ناظر بود بسعد بسندیده است باید
که حد اند چهارده در موضع نیکو قوی حال بود باید که ماه
زاید المود باشد نازد و زرباب باید که طالع و تثلیث
خاکه با آید و بدین کار جبر و حوت شایسته تراند باید بخین
زمین باشند و بطالع ناظر از تثلیث باشد پس اگر کرب
سعد بر نشان ناظر بنظر مودت باید که صاحبین قدر بر غیر
ثابت باشد ناظر بقر و در بروج دو حد و پنجاه باشد اشته اند
معدورات و در صراست نشاید که ماه مقادیر برج باشد با
متقابل او که دلیل تباهرند و گفته اند که نشاید که قمر یا برج اتصال
باشد هیچ وجه نباید که یکی از دو و پنجم در وسط السماء افتد که هم
و برای جود انباشتن حاد باشد نشاید که خداوند طالع بنظر
عخی بود یا راجع یا ابط یا تحت الشعاع باشد بسیار خالی افتد
و گفته اند که بودن او در مقدار بخین هم و برای با آنکه بناحق تار

بر

برود نشاید که غنیمت و تحفه الارض باشد مخصوصا در وقت طلوع
 که نگویند مباد و خورای آید
 مشروطات وی همان مشروطات کار بر است آنچه خاصه این اختیار
 آنست که باید که قمر میان طالع و دهر یا میان چهارده و هفتم باشد
 که هر یکی از این ضد است و اگر فرخند الارض بود باید که متصل
 بود بستر سعد که فوق الارض بود و قمر از ستاره هر دو در مروج
 او ضربا یا باقی باشند و مخدرات وی همان مخدرات باب سابع
 و آنچه خاصه وی بود آنست که حذر کند از بودن قمر در برج
 و آن میان چهارده و طالع و میان دهر و هفتم بود چه
 معزذالت کند بر آنکه آب از جوهر باز آید و بی نفع باشد
 مشروطات و اهمیت است باید که ماه در برج
 آبی یا خاکی یا کوبیده که طالع و خانه ماه سرجه و حذر باشد
 و بهتر از حرقت حکیم سبزه کوبد که قمر در مروج ثابت باشد و بهتر

بر هر از ثواب ثمرات آنکاه دلو صاحب نفع النعم کوبد
 که قمر در مروج در از طالع باید تا آن درخت ارتفاع باید و آن
 مروج ثابت باید تا شبانی داشته باشد و طالع نیز مروج ثابت
 در از طالع باشد باید که ماه در طالع بنجر یا درخت زرد و زرد
 باید که ماه متصل سعد باشد که آن سعد در طالع یا عاشر
 یا شرف خود بود تا درخت بگوید یا کدو و ثمر او بهتر بود باید که
 خداوند طالع مشرف بود و صاعد که دلیل بود درستی و زود باری
 و این وقت باشد که بطلع نافر بود که اگر نافر نبود فایده ندهد
 اگر شرف سود میفرمود باید که زحل قمر باشد و در و ندیا یا میل و
 او را در طالع یا در آن موضع که باشد حقیقی باشد بهتر آنست طالع
 یا خانه ماه برجی باشند که دلیل آن درخت بود در سال و موانع
 در منسوبات بر وجه سبزه کوبد اگر در برج ثابت باشد باید که

خانه او باد نافر باشد از برج آبی تا در آن درخت خلی برسد نباید
باید که ماه و طالع بنظر ابرسعود آراسته شوند باید که ماه ناله
باشد بر محل از تثلیث باشد پس باید که زحل در خانه باشد شرف
و حق خود باشد باید که قابل ته سر قمر سعد باشد در برج هوی
ناظر باشد بطالع باید که راجع و عاشق و دوسعد باشد باید که
قمر زاید النور و الکسب بود و از اشعاع تا درخت خشک نشود
باید که خداوند خانه ماه نافر بود تا صاحب آن درخت از آن شمع
گیرد و همچنین بود چون صاحب طالع بطلان نکرد باید که مشتری ناظر
بر محل بنظر مودت از خانه خود یا از شرف یا از موضع که او را در آن
خفیه باشد اگر قمر در ثور بوده و سعد بنظر دارد از تثلیث است
از مسود آن درخت نفع تمام ببرد مگر اگر قمر در برج باد بر شرف
سعد و مکرر درخت زود بر آید و بهتر باشد و مبرور بیشتر دهد
اگر در خمر مرگد که بنا بر او مظلومست چون ناله و خانه مانده از اولی

آن باشد که قمر در برج ثابته باشد خاصه نور و دلو و طالع بزرگی از برج
ثابت بود و صاحبش نیکو حال بود و اگر درختی می نشاند که بار
ندارد چون سرو و چنار و مانند آن باید که قمر و زحل در
باشد تا نیکو آید و محذورات و بی هفت چیز است نشاند
که زحل متصل باشد بیکو کبی هابط که بیم تباهی درخت و
فساد حال صاحبش بود نباید که ماه متصن بمرخ یا
بمقتضی از برج نادری که آن دلیل خشک شدن درخت
بود از بی آبی نشاید که خداوند خانه ماد خودست
بنظری که از خود پس که صاحب آن درخت از مریخ خود
و ممکن که او را بفرقشد نشاید که صاحب طالع غریبی
مخبر باشد که درخت و بر شاخ دهند نشاید که خداوند
خانه ماه مختل باشد که نشاند درخت را حلال
حد کند از نخست و سقوط صاحب طالع از خانه

که صاحبش از آن درخت برخیزد حذر کند از نظر مرغ
بطالع بهر وجه باشد که بسا زنا پسندیده بود
بیاورد است که حوت بزراست و خنم انگذرت
سنبله را و دروید جدی را و دروینوس کوید کین
و درخت نشاندن نور بر صلاح آوردن هر یک از اینها
از غریب طایفه باشد اما شرط جوفه است باید که طالع بروج
ذو جسدین و خاکی باید که خداوند طالع در برجی منطبق
بود باید که صاحب طالع بری باشد از خمر و ناظر بود
باید که ماه در برجی متقلب باشد خصوصاً سرطان و در
جدی نیز منقلب باشد باید که قمر زاید بود در حساب و عدد
باید که قمر از تحت الشعاع دور افتد و از مناجس
بود باید که رابع و خداوندش مسعود باشند
باید که صاحب طالع زاید النور باشد و ناظر بطالع اگر

رایج و متصل دارد باید که قمر در حوت باشد متصل
بزهره تا براد او بر آید و در اختار حری که رنگ و بو
دهد چون زعفران و محضر حق معنی رعایت باید کرد
اگر قمر در بروج بادی باشد و بگوئی سعد متصل رستنها
بر آید باید نفس منقطع باشد اگر در بروج آبی بود زود
تر آید و بهتر بیاید محضیات و بی چهار است
نشانید که قمر اقصر النور بود که آن محترق شود یا خنجر
درین اختیار اگر قمر را بر جبهی نقصان باشد جبهی از آن خنجر
بصلاح نیاید و منفعتی خداوند گشت نرسد نباید که
خنجر را بصاحب طالع نظری باشد که آن ذرع را آفت رسد
نباید که قمر بر محل متصل بود بنظر عدالت که هر چه بکند
در بر بود و نشود نماندک بیاید نشانید که قمر مرغ نکرد
بهر نظر که آن گشت از بی آبی تباه شود
مشروطات وی بخواست مایه که ماه در

کثیر التوالد باشد و آن مثلثه آبی و جدی و بزعم بعضی میزان
یز بسیار فرزند است باید که طالع نیز یکی از این بروج باشد
باید که صاحب طالع نیکو حال بود و بطالع ناظر باید که مهر
در رابع یا خاسر باشد باید که صاحب خاسر یا با صا
طالع اتصال قبول بود و اگر بخداوند چهارم نیز بنظر
نگردد غایت مراد باشد محذورات وی دعوات نشانه که خسر
در طالع باشد یا در وندی خصوصاً وند الارض نباید
که ماه تحت الشعاع باشد و در طبقه تحت قمر هم بد است
مشروطات وی هفت است باید که
طالع سمعود باشد و او دلیل موجبات و ماه دلیل مستجاب
و وسط السهاد دلیل اجاره و چهارم دلیل عاقبت پس اگر
طالع سمعود باشد اجارت را نفع تمام باشد و اگر طالع
سمعوس باشد پشیمانی باز آرد و مراحم کار بر او انکار باشد
باید که قمر نیک حال باشد و در بروج ارضی باشد تا اجاد

بستاند و منتفع گردد باید که ماه صرف باشد از سعدی
و متصل سعدی که آن دو معدوم بیکدیگر ناظر باشند
بنظر مودت باید که ماه خداوند خانه خود ناظر باشد
باید که خداوند خانه از صاحبش دور بود باید که او
بسمعد مزین گردد خصوصاً وسط السماء اما احادیث نافع
و دلخواه تر باشد و کار بر مراد بود و مستاجر غنی باشد
باید که خداوند طالع مزاج با مقادیر با صاحب مزاج باشد
و سعدی بایشان ناظر در باید که راج قوی باشد و خدا
وندش نیک حال و بطالع ناظر محذورات او اصداد آنها
باشد مشروطات وی هفت است
باید که قمر تحت الشعاع بود تا آن سر پنهان بماند باید
طالع و خداوندش هر دو سمعود باشند باید که قمر
خداوند طالع ناظر بود بمودت باید که خداوند

عاشق سابع هر دو ساقط باشند از نبرین باید که
صاحب ثانی قوی حال باشد و مسعود متصل بخدا و
طالع یا اتصال محمود باید که قمر در بروج منقلب باشد
اگر بر تثلیث دخل بود نیکو آید نباید که خداوند بیت المال
هر بود و اگر در و تعالارض باشد بهتر و مخدور است
دواست نباید که قمر و خداوند خانه او خداوند طالع
و ثانی بخیر بود شاید که قمر در غریب و قوی باشد

مشروطات وی سه چیز است
باید که قمر صاحب طالع متصل باشند بدلیل اتصال قبول
ماید که صاحب ساعت بشیر لیل دین بیوسه بود
باید که سعدین در او تاد باشد و مخدورات وی بودن
خمسین است در او تاد که موجب نیامی بود
مشروطات وی دواست که قمر سعدین

الک ان لا یسأل

دینی

و عطار د مسعود متصل باشد و مخدور وی بودن
خمسین است در او تاد که موجب نیامی بود
مشروطات وی دواست باید که قمر
بسی از سعدین عطار د مسعود متصل باشد و
حقه آورده است که قمر در بروج سبیل باید و در
نیز جایز است و مخدورات وی خلاف اینها بود و
دیگر احتیاز باید کرد از ضعف مشتری که او دلیل اما
چون نیک حال بود در ای امانت قصوری و اع
مشروطات وی چهار
باید که قمر در بروج آبی باشد باید که طالع نیز یکی
از این بروج باشد باید که سعدین بطالع ناظر باشد
باید که روی ناودان کائنات مشرق شمال باشد
و اگر در حدان موخلی ندارد اما اگر

در کتاب اختیار برین موجب ذکر کرده اند که یا بحکم معلوم
کرده اند محذورات وی است که نشاند روی او دانه
آب راه بجانب جنوب و مغرب بودن ناپسندیده است
مسدود طاعت وی هفت است باید که قدر در
حمل و اسد و میزان و جدی باشد که آن دلیل بود بر زیادتی
نشاط و بقای قوت جهد یا بدکردن تا قمر متصل بود بر هر
که آن دلیل است بر خرمی و زیادتی شهوت باید که ما
ناظر بود بمرح بنظر دوستی که آن دلالت بر قوت تمام
کند بهمان باشد که قمر از مریخ منفرف بود و
متصل بر هر بر عکس نیز شاید اگر بافتاب متصل با
دلیل بود بر دیگر بار کردن و از یاد محبت و کثرت لذت
رغبت اگر خواستند که فرزند بدید نباید باید که قمر در

و طالع نیز برچی باشد عظیم و قمر از سعدین محافظ
اگر قمر در حوت بود لغت زیادت باشد خصوصاً با نظر
نظمی و نیکو حال و در طالع باقی نیز همین خاصیت دهد
اما در بروج آتشی نیز از لذت و نشاط و خرمی پیروزاید
محذورات دو چیز است شاید که قمر بر محل متصل باشد
که آن دلالت کند بر سستی و انقطاع باید که زحل
دیساج باشد که آن دلیل تنهایی و خلل بود
مشهور طاعت وی شانزده است باید که ماه در
برج کبیر العواید بود چون سرطان مغرب و حوت باید که طالع
وقت یکی ازین بروج بود باید که قمر مریخ ناظر بود بر حوت
باید که از سعد منفرف باشد و بعد متصل باید که سعدی
طالع او وسط السماء باشد از حاما فید ماله که صاحب طالع خاص

بروی ناظر صاحب بران الکفاه که بد بهتر آنت که آفتاب
در جوزا و سرطان و اگر فرزند زینده خواهد باید که قمر در برج
مذکر باشد در مثلثه شمس و خداوند طالع و صاحب بیت
قمر و خداوند خامس در برج یا رابع مذکر باشد
و اگر انثی خواهد این دلائل در برج یا رابع مؤنث باشد
باید که در طلب مذکر عدد ساعت معوجه ماضیه از روز
یاشب فرد باشد در طلب مؤنث بعد از آن ساعت زوج بود
طلب ذکر باید که در رج اول روز بود که شمس زیاده است
و درین وقت نقطه بهتر کبر طلب اثبات باید که در ربع آخر
باشد در طلب بنین خداوند ساعت کوکبی مذکر باید در برج
مذکر و در طلب بنات بر عکس باید که خداوند خامس مشرق
باشد و بنحو حال باید که طالع بر جرم مستقیم الطلوع باشد
که قمر از احتراق دور بود و ساعت

نشان دهد که درجات محترقه باشند باید که خداوند ساعت در
طالع و خامس بود به پر پیروز از رجعت و احتراق و نکست
صاحب خامس خنده کند از فساد و زهره که دلیل تباکی
حال فرزند باشد مشروطات و بیخ
باید که ناقص باشد در روز باید که قمر زهره و مشتری ناظر بود
بنظر مودت و تربیع نیز جایز داشته اند بهتر آن باشد
که قمر جنوبی و یا بط باشد باید که خداوند طالع قمر در برج مؤنث مستقیم الطلوع بود
و سعدی بوی ناظر محذورات و ارضاء مشروطات است طالع یکر ازین
مشروطات و بر چهار است باید که ماه از کوس
بری بود باید که زهره مستقیم السیر بود باید که قمر قیصر و نحو
زهره متصل باشد باید که زهره در فلک خورشید باشد
محذورات وی رجعت و احتراق زهره است

یا سنبله بالاول قوس باید که صاحب و طالع شمس باشند
که آن دلیل حسن تربیت است باید که قمر از مناسبات
که آن دلیل بر قبول غذا و نشو و نما طفل کند باید که قمر صاحب
خانه خود متعلق بود باید که نرسی بیکدیگر تا ظهورت یا مولود
تربیت تمام یابد باید که قمر محصور بین السعدین باشد و دایه
بروی شفقت بر محمدورات سج است نشاید که بکر از نرسن
منوس باشد نشاید که غنیر در دوم باشد که غذا و شوار بزرگ
حذر کند از آنکه قمر محصور بین النجین باشد که طفل تربیت
تمام نیابد و دایه بر و همیان نبود روانود که زهره و قمر
از طالع مساوط باشند که دایه را بیم بود نباید که صاحب
دایه و عاشربد حال باشند و از طالع یا صاحب طالع ساقط
بود که دایه و طفل را بد بود
مشرطات و بیخفت باید که دور باشد از شعاع آفتاب

استاد در چه و بعضی بنود در چه گفته اند باید که ماه متعلق بود
خانه خداوند خویش و خداوند طالع در کتاب تحفه الملوك آورده
که درین اختیار باید که قمر خداوند خانه خویش باشند مگر
خداوند خانه وی آفتاب بود که نظر ایشان مگرد بکس و بکس
باید که خداوند خانه ماه یا صاحب طالع در برج افراسیاب
حال بود باید که طالع بکلی از دو خانه مشتی بود باید که ماه
در برج آبی بود مسعود بسعود و محذورات اضداد اینها
نشاید که طالع خانه زهره بود که آن دلالت کند بر آنکه
مادر این فرزند بجز این فرزند هیچ فرزند دیگر از شیر باز نکند
مشرطات و بیخفت باید که ماه در
برج مسعود باشد و بعضی گفته اند که در حمل و نور و سرطان
و میزان نیکت و در حوزا و سنبله و دلو حیانه و باقی بر
باید که قمر محصور بین السعدی باشد باید که طالع و او مادر
نمایند اگر دایه باشد باید که قمر و طالع در

باید که مستوی بر طالع یکی از سعدی باشد و اگر هر دو سعد با
 هم ناطر باشند اولی بود و محدودات وی و جبر است نشانه
 که خداوند ثامن و سادس ثانی عشر طالع ناطر باشند یا یکی
 از او تاد برین نیاید که قمر و خداوند طالع بصاحب ثامن
 و ثانی عشر نظر بود که آن موجب پنج طفل بود
 بداند که درین اختیار چاره نیست از احتیاط لازم
 چه نوزیدن و پوشیدن درین اثر عظیمست علی الاطلاق و درین
 باب باید که زهره نیکو حال باشد که اگر کب و ذنب است و خوشتر
 حالی او بسیار شود و نیاید که ماه در اسد باشد که بسیار
 بود و آنچه عواد میخوان گفته اند که ثابت ترین برجها اسد است
 چون ماه در اسد باشد جامه نتوان پوشید که بسیار با صا
 بماند سخنی تمام نیست از برای آنکه بسیار مشاهده رسیده است
 که کسی بسیار جامه نو پوشیده و ماه در اسد بوده چون ران
 حال و قوف یافته می حال بیرون کرده و دیگر نه چسبیده و اگر

عام

برین و قوف نبافته بی بر نیاید که بوجه ششیم آن جامه از دور
 بر کند نه پس اسد را درین معنی بیرون ز شدت ثبات اثر
 دیگر هست و حواله ده ساله و محمد قدس سر و در شرح کلمات
 بطالع و سر در تفسیرین طالع الملائمه حد مکروه علیهم السلام
 و التفرغ الاسد و لعیطه اما اکان سخن ساز و علی مقابله
 الشمس و آورد که هر اد از عمل قطع جامه نداشت و بعضی
 خیانت و فرج تر مکروه داشته اند و اولی آنست که
 خیانت نکند و نه آغاز فرج اما استمرار در عمل طالع
 نیاند و با اختیار و چون ثبات در جامه ها مذموم است
 و استبداد محمود پس در ابتدای عمل و آغاز استعمال
 بعضی پوشیدن و بان زینت کردن قمر و برج ثابت
 نشاید و ثابت تر و استوار است و بهمت الراس و زینت
 و مطالعته در بلاد شمال بسیار و ضرورت اسد و ال

بر توحش و تسلط و بعد از آمدن عقرب ثابت تر
باشد و درین باب مذکور در ترجمه هیوط قمر است
چنانچه مرغ و بعد از آن دلق که خانه زحلست دلیل
ثانی و ثبات و از همه کوه غایله تر شود باشد که خانه
است و شرف قمر حکیم احمد بن یوسف المصنف المهندس
در شرح همین کلمه فرموده است که بروج ثابته مکرر
در ساختن و بریدن و برشیدن جامه اسد از
هر بدتر است زیرا که او قهر کند بر جبهه و الجاور
او بود و در از دستی نماید در هر خطه نزد ملک او
باشد پس معلوم شد که منع اسد را از برای بنده
ثبات است و بگویند که طبع اسد آتشی گرم و
و طبع جامه زهویست سرد و تر و ترس طبع
اسد ضد طبع جامه بود بگذار و با بسوزد باید و زنده

پسندیده است باید که خداوند سبحان ناقص السبب بود
و بخورد در جنوب باید که ماه زاید النور و الحسا
باشد باید که قابل تزیین ماه ساقط و ضعیف بود
باید که قمر متصل باشد بر هر و اگر اتصال بود باشد
اولی بود باید که بریدن و نوشیدن مسعود اتفاق افتد
و اگر ساعت مشغولی بود جامه پاک بماند و اگر زهره
باشد در خرمی و شادی بخورد و در ساعت عطارد
مسعود نیز نیکو باشد اما اگر ساعت شمس بود باید
که مسعودی در طالع بود ناموجب شرف و بزرگی بود
و اگر ساعت قمر بود باید که مسعودی متصل باشد تا به
بخور و شادی داشته آید و اگر نحسی متصل بود نشا
باید که مسعودی در طالع وقت بود و اگر زهره باشد بفر
و اگر ماه در عاشر بود بهتر و از آن جامه بها و حال میفراید
ماند که ماه بان سعدی که در طالع است مسعود باشد

باید که زهره قوی حال بود و مستقیم خواهد در کتب
آورده است که در بنی اختیار طالع وقت و باز ده
باید که مسعود باشد باید که ماه خداوند خانه خوش
ناظر باشد باید که خداوند خانه ماه قمر حال بود و
از کمر سناک و مسعود ناظر باید که طالع سرطان بود
یا اول میزان قمر نیز درین دو موضع بهتر بود و در آخر
دلو اول قمر نیز روا داشته اند چنانکه حکیم باختر
گوید که آنچه مص کرده اند که قمر در برج منقلب باید موضع
جذ است و در برج منقلب که چون ماه در و باشد جامه
پوشیدن بغایت نامحسوس بود ماه در اول ثور که برج
ثابت است جامه پوشیدن را بغایت مستوده دانسته اند
و با خوردن لوبچان و در برج حوت برابر هیچ کزند و نیست
باید که ماه بلوکی متصل باشد صاحب طالع او و منقر
بود و از کوکب منصرف شود که صاحب طالع بدو متصل

باید که قمر دونه بود از دایره بود باید که صاحب
طالع مسعود در موضعی نیکو ناظر بطالع و مسعود و آن
از و احتیاط از است هشت جز است نباید که ماه
در برج ثابته باشد و تبا نه نیز هم اسد است چنانکه
در سبق ذکر یافت نشاید که قمر مقابله خوش باشد و در
مقابله و تریع ایشان که آن دلیل نامراد باشد از جهت
ملک و سداطن در وقت استعمال آن جامه از اخصا
طبیعت آن خسر صاحب که قمر در برج ثابت بود خند کند
از مفارقه و مقابله اقباب که آن دلالت کند بر آنکه آن
جامه باریج و سلال گفته شود و نامرادی بود از جهت طبع
به برهیز از ساعت زحل که جامه بود و بر کین کرد و
و اما آن جامه دارد نمکین و از هم بود حد کند از ساعت
که جامه در سه کرد و از ساعت مان خل رسد و او
نبود که قمر در طریقه محترقه باشد از بهر آنکه در در خوشتر

موشراست و بطلان می گوید خنک کن از پودشیدن ماه و نفعی
که قمر در برج آتشی بود و قدر باید کرد از آنکه ماه ابط باشد و صفت
حال که قصور تمام بدید آید مشروط است بر
باید که ماه متصل بود یکی از سعدین خاصه بنظر حدوث باید که قمر
بعطارد ناظر بود باید ماه در مجلس سخن از ادب و حکمت و شعر نگردد
و خوردنها از مزاج بیشتر آید اگر قمره بر مری متصل باشد با وجود
اتصال عطارد در آن محسوس با قمر نازد و در طوالب و سر و پا
و نشاط انگیز ملاقات کند اگر قمر با وجود نظر عطارد بیشتر
بیوندد در آن محل فقرها و اصحاب دانت و ارباب و معاصی
کند باید که عطارد خوش حال بود و متصل بیشتر تا کار بر آید باشد
اگر عطارد مسعود بر مری ناظر باشد در ضیافت نشاط
خرم بود و مع غلبه بیداری باید که قمر در بروج ذوالجبر و کبر باشد
تا امتیاج نیکو دست دهد باید که از ثواب آنها که بر من
و عطارد داند در که از او تاد باشند ما ماسمه السعاده

و صاحبش با ماه و آن مستایگان سالیان اند و سر و پا
در وقت ماندن تاد و شلک بیفزاید و محذورات بی چهار چوب
نشان بد که ماه با عطارد در مجلس متصل باشد خصوصاً بنظر حدوث
که در آن مجلس جنگ جویان و مخالفان بیدار آیند و طعناها را
کار بیشتر آید و بدین عورت جایز نبود روان بود که قمر با
عطارد اتصال کند که در آن مجمع با قمر مرد و حقیران
کند و سخنان محسن باخوش شود که موجب شامت گردد
نشان بد که یکی از مجلس درو شد بود که مجلس بر مراد گذرد
و در کند از آنکه قمر در عقرب بود که در مجلس محالفت بیدار
و بیشتر متقص گردد بد آنکه عطارد در لیل
بازیه است بر همه حال باید که رعایت حال او بکنند و حاضر
دلیل ایند اکسند بود و صاحب و صاحبش دلیل حریفه
دلیل که شامت و شتر بر آفتاب دلیل مهتر هر که که از این
دلیل مسعود و قوی باشند صاحبان دین و پروردگار

که ضعیف و نحس باشند صاحبش باشد در کفایت تعلیم آرد
که یکی از رموز هر مثل آنست که میگوید که از ده درجه نورنا
ده درجه اید شرقیت و از ده اسد تا ده عقرب جنوبیا
و از ده عقرب تا ده دلو غربی از ده دلو تا ده ثور شمالی چون
مربع در ربع از بین ربعها باشد اهل آن ربع در حرب غالب
آیند و اگر آنکه مربع با ایشان باشد چنانکه قمر اگر قمر در ربع
مغربی باشد او غالب آید بر سایر ملاحظه این حال که اصلیت
همین باب غافل نیاید بود اما مشروطات زیر است و در آن
باید که در طالع سعدی باشد تا کار عمر در رود ماه که صاحب
طالع در عاشر بود تا آغاز کنند به برد باید که در سابع و سابع
تا آغاز کنند غالب شود و اگر ماه منقذ باشد بعد از آنکه
به برد و اگر متصل به کسریه اول بارد مغلوب و اگر جدا باشد
که هر دو بر این باشد در ربع و عاشر و در وسط السماء
اگر ماه و عاشر در دو یکو باشد یا بشیند چه باشد دور است باشد

قصاتی بود که در آن جانب باید نشستن که قمر در ربع
از شمال و جنوب اگر اتفاق افتد که در جانب قمر نشیند نجیب
ان موضوع بر جهات اربعه چنانچه ماه در ربع هر یکی بود و حاصل دلیل
مشرقست در جانب شرقی نشیند و هر ربعی را باید دانست
که مشرق یا شمال بود و مغرب یا جنوب پس در نشستن
ملاحظه این جهات کند تا غالب آید باید که مربع قدر آن جانب
که مصاف بود بجهت آغاز کنند تا غالب آید اگر صاحب طالع
غنیست در صاحب سابع را غلبه در جانب آغاز کنند به برد
اگر صاحب طالع و سابع مفاد باشد در جهت الرجا و شرقی
طالع با خن ایشان مراد بود و مراد بر خیرند اگر خداوند طالع
و سابع و عاشره در طالع هر حرفی بجز می بر خیزند و غم
خوش دل باشند اگر طالع برج دو جسد بود و خداوند طالع
نموده و عاشره باشد مراد لعمراست نشیند و عا

چون این شرایط حاصل گردد و شود آغاز کنند ببرد و محمولات را بکشند
 مسرعات در سمت اگر ستر
 ریاضت یافته میوند باید که طالع و حار باشد برح منقلب بر ما
 فو بهوش گوید که حار و طالع حمل باید باشد یا اگر برح
 ذو جسد من و بقول کوشیار قمر در اند شاید و اگر این ستر
 ریاضت نایافته باشد و طالع و موضع قمر نیمه آخرین است
 با خزر گوید قمر در برج منقلب باید متصل بسدر و اگر طالع
 برح ذو جسد من گفته باشد چهار بار زود در ریاضت
 بهار شادمانت شود باید که ماه متصل باشد بگوهر سقیم البر
 بهتر آنکه از گوهر سدر باشد مشرقی و صاعد تا در بهار نیکی شود
 بنویسد باید که او تا در خوشی باشد و بعد ازین باید که ماه
 و صاحبش سلیم باشد از صاحبس باید که صاحبش شمس صاحب طالع
 و خداوند و از دهیم با و موافق باشند اگر صاحب طالع در حمل
 باشد بسیار نیکی بیاید صاحب سراسر باید که بدترین اختیار قمر

اما در بهار باید اگر قمر در آمد با حوت باشد و برج در وسط
 دلالت کند که آن تاب و طالعان گیرند و لکه زنده و ارد و در بهار
 نشاید که قمر در برج منقلب شود و ستر بود از برج نام
 چهار بار ستر کس نشند و نیز باشد و او شود در وقت
 خورین برج در صم طالع باشد که صاحبش را بکشتی برسد
 مسرعات در دور
 اگر جارا یا یا بکس نشند و خوشتر باشد که طالع وقت
 جای قمر نیمه آخرین قمر باشد اگر بکشتی در حمل
 و گوشت طالع و جارا قمر نیمه آخرین قمر باشد و در نیمه آخر
 اند نیز خوشتر کرده اند اگر خواهند که آن چهار با قیمت زیاد
 گیرد باید که طالع برج ذو جسد من کند و قمر را بستاند کان
 سعد متصل سازد محمولات و طالع است که باید که ماه نمود و در ناظر بر
 متصل باشد بعد ستر آنکه زود باشد زیرا که موافق
 نماند و طالع است تا باز آمدن آنکس سازد باز آید باید که ماه

حار باشد

در بروج دو جسد بن باید که قرار سعد منفرد شده باشد
 آنکه طالع باشد آن سعد یا کاریم ابد بود اگر ماه در برج
 دوم باشد زهره را بر پهنه درین نزهت کسان باشند
 که به درازان سادمان گردند اگر ماه در عاشر باشد
 محضور بن السعدن در آن نزهتگاه شادی بسیار است
 از برای تماشا و بوستانها باید که در بروج خالی باشد
 مظهر بنیره و طالع وقت نیز یکی ازین برجها باید اگر در
 عاشر آن مواضع که بر لب آب بر یاد در آن حلقه آب
 بسیار بود ماه که قمر در بروج ابی لوز و بر بنیر متصل
 و محذورات و درواست شاید که ماه ماسخ باشد خضرها
 از شایله و تربیع که آن دلیل اندوه و ملال باشد نباید که قمر
 بر نعل بویند که دلالت بر دل شغولی و محرت کند
 مشروطات و غیرت است باید که
 طالع بر برجی در صورت ماه که تاداد... او قرار باشد

باید که زهره خالی باشد از خوشتها باید که زهره
 ناظر بود بقمر و طالع باید که زهره خداوند طالع باشد
 باید که زهره متصل بود بعطارد و صلاح حال عطارد رعایت
 باید کرد که در همه علمها مدد و معاون است اگر عمل برای
 ذکر کنند طالع و خداوند شد ذکر باید و بخت اناث
 مؤنث چون غریبت خواهد کرد برای کاری نیکو
 تا آن کار از کدام ستاره حاصل شود و یکدام غرض
 تعلق داده پس هر آن ستاره را بر آن غرض مسلط
 باید کرد تا مقصود حاصل گردد و هر چند و همه قوی تر
 بود کار زودتر بر آید و این سخن اگر چه زیادت در علم
 نجوم و اختیارات مدخل ندارد اما چون اکابر در آن
 خود آورده اند بنا بر تتبع ایشان ذکر کرده میشود
 دلیل الکیس که غریبت در حق وی خواهد کرد یا دشمنی
 تا آنکه ستاره او مذکور بود و اگر مؤنث بود در ساعت

که زود تر فایده دهد باید که دلیل غریبت کنند و قوی تر باشد
از دین آنکس که غریبت برای دست ناکار بر مراد رود
باید که قمر در آخر سرطان باشد یا اول ثور یا میان سنبله
و صاحب سراسر ایر کوید بهتر از همه آنست که قمر در منزل
نثره باشد باید که قمر در حد زهرج بود از بروج منقلبه
تا عمل زودی فایده رساند و تخلف نکند و در توقف نبیند
باید که آفتاب مع الراس باشد و او معشر کوید که قمر
با دنب باید درین نوع عملها و این سخن از غریبتی خالیست
و محذورات وی چهار است نشاید که این عمل
در ساعت و ایام زحل و مریخ کنند نباید که چنانچه
برهه و قمر نکوند نشاید که زحل و مریخ در او قیام داشته
هند کنند از آنکه چنانچه بر مواضع سعدین مستقیم
باشند مشروطات وی در آن
باید که طالع برج منقلب باشد باید که ماه نثره در

بروج منقلب بود و جدی از جمله مناسبتر بود
باید که یکی از نحسین ماه ناظر بود و نظر زحل اولی بود
این کار در ساعت زحل باید کرد خصوصاً در ورتش
باید که زحل در وسط السماء بود و قوی حال باشد
باید که نیرین آن یکدیگر ساقط باشند بعضی
جایز داشته اند باید که طالع وقت حد زحل باشد
دعای بروج باید کرد و در تذکیر و نانیث جناج در عمل
محبت سبقه گریافته صاحب سراسر ایر کوید در اعمال
نفس باید که قمر با داس باشد اگر عمل نفرت و تحریک میکند
رهابت احوال مریخ کند جناج در زحل شرح داده شد
تسلیط باید کرد ستاره حمل را بر عضوی یا خلقی که متعلق
بوده است بر هر دو دست جناج سابق مذکور شد مثلاً
مریخ را بر خون کارد و قمر را بر بلغم و قمر علی هذا و این
خاصه حکما و هنداست و محذورات وی دو چیز است

خود نماید که از ساعت زهره و عدد در وقت عمل
نماید که قمر ناظر بود یکی از سنین بنظر مودت
مشروطات وی شش است باید که اصلاح حال قمر و عطارد
نماید باید که قمر بطالع ناظر بود باید که عطارد صالح الحال
و قوی و مسعود باشد باید که زهره قوی حال باشد و قمر
بد و مصل بود باید که طالع یکی از بروج مستقیم باشد
باید که صاحب طالع محمود بین السعدین باشد و اگر با داس
مجاور و بمشتری متصل با اتصال محمود نبکوتر بود محمود
وی آفت نشاید که عطارد محسوس باشد و ممر و زهره صغیر
حال و از یکدیگر ساقط مشروطات وی چهار
باید که طالع برج مستقیم الطلوع باشد باید که سعد
بطلالع ناظر باشند یا صاحب طالع باید که عطارد بمشتری
پیوندد بنظر مودت باید که کوکب سعد در او تادخال باشد
و محذورات وی سه است نشاید که طالع برج معوج الطلوع

۱۵۰
خود کند از آنکه قمر ضعیف حال بود به پرهیز از آنکه سعدین
از طالع ساقط باشند مشروطات وی
چهار است باید که ماه از اجتماع بازگشته بود و هنوز
تحت الشعاع بود و اگر چنین نباشد فوق الارض بود
بهتر آنست که نیرین و خداوند طالع در وند الارض باشد
باید که قمر از نحسی منصرف بود و بسعدی متصل تا کار برادر
ساخته شود محذورات وی دو چیز است نشاید که نیرین
یا صاحب طالع یا خداوند خانه قمر بر وسط السماء باشد
که آن دلیل ظاهر شدن باشد مشروطات وی
چهارده است باید که ماه تحت الشعاع باشد باید
که خداوند طالع نیز تحت الشعاع باشد باید که نیرین از طالع
ساقط باشد باید که نیرین تحت الارض باشد بهتر
آنکه دلائل تجصیر کوکب العرض تحت الارض باشد باید

و ند
که مریخ از طالع ساقط باشد باید که ماه متصل باشد بخدا
خانه خورشید یا صاحب رابع باید که صاحب طالع از وسط
السماء ساقط باشد باید که ماه متصل باشد بطلارد و قط
که عطارد تحت الشعاع باشد باید که خداوند چهارم ساقط
بعد از خداوند هاشم و از صاحب طالع تا نیک برشیده باشد
اگر خواهد هرگز آشکار نشود باید که فروری اجتناب
نماده بود و در رابع طالع بود و اگر خواهد که بعد از آمدن
آشکار شود باید که قمر از اجتماع منفصل بود و صاحب
طالع فوق الارض متصل بسعدی تحت الارض و محدورات وی
اضداد اینها بود مشروطات وی هفت است
باید که ماه در یکی از بروج منقلب باشد باید که نیر
بطلالع ناظر باشند باید که طالع وقت مسعود باشد
باید که نیرین بطلالع ناظر باشد مروت جو مروت دلیل بود
بر ظهور و شجرة و مسعود دلالت کند بر خمول و خفا بهتر

الملك آفتاب ناظر بود بصاحب طالع از ثلثت باید که یکی
از نیرین دو وسط السماء باشند باید که اکثر الکلیف فوق
الارض خصوصاً ستاره غمر و محدورات وی اعداد اینها
مشروطات وی هفت است باید که
ماه قوی طالع باشد باید که برج سوبیر مسعود باشد
باید که خداوند سوبیر در رتبه باشد یا مایل بهتر آنکه برج
سوبیر خانه سعدی باشد باید که خداوند طالع بیرون باشد
بصاحب سوبیر بنظر مروت باید که ماه متصل باشد که آن
دلالت کند بر شادی و خرمی کند و دو مریخ زیادت شود
که برادران از مهر اندر حل را بصباح آورد و اگر که مهر اندر
را و اگر بدو ن خاهران محدود در هر زاویه مجنبت طیفات
ملاحظه کند و کوب آن طبقه را به صلاح آورده و محدود است
که نشاید خداوند سوبیر از طالع ساقط باشد یا در خانه ده

با از قمر که دلیلت بر عایب بودن مرور

مشروطات وی چهار است باید که سید بر و صاحبش
مسعود بود باید که طالع یکی از خانه مشتری باشد

باید که زهره که کوکب مکتبت بنحو حال بود در سوره بران
باید که مشتری و زهره قوی حال باشند و در مطلق آفرین

باید که عطارد مسعود و نیک حال باشد تا در آموختن
کند و در غنیمت و فین النظر بود محذور وی آنست که نشأ

که کسین در او تاه باشد خاصه در طالع

مشروطات وی یازده است باید که نیکو بود مسعودی

عطارد و ملاحظه شد باید که قمر در برج آفتاب بود هر

خانه ای عطارد است مسعود خاصه نیکه باید که قمر عطارد

متصل بود باید که عطارد مستقیم السیر باشد و در برج مشتری

باید که عطارد مشتری پیوند بخورد تا مکتبت باشد پس

قمر در طالع وقت زو باشد باید که مسعود قسین یا مکتبت

باشد باید که ماه متصل بود بیشتر یا مریخ تا تمام قوت و

و طرد در باب سب و زین خصوصه فصل آورد راست اگر چه خنید

بعضی از آن نکات را معلوم نیست اما نکته تبرک بر او ذکر کرده

بسته و آن فصل مشتمل بر دو نوع نوع اول باعتبار اسباب

و نوع ثانی باعتبار الوان اسباب اما نوع اول اگر اسباب و سب

خود باید که قمر در عاشر باشد مفهم مسعود بود و اگر سه ساله

باید که قمر در وسط اسما باشد و طالع مسعود بود و اگر چهار ساله

خود باید که قمر میان و تد سابع و راج باشد و مسعود بود و اگر

پنج ساله بود آنکه خود باید که قمر میان و تد الارض و تد طالع باشد

اما نوع دوم اگر اسباب بسیار خود باید که زحل در طالع نبود و قمر

بر زحل متصل بود تا بدان اسباب و قمر متحد و اگر اسباب ^{مکتبت} بیشتر

خود باید که مریخ در طالع وقت بنشیند و قرار از وسط باشد تا زیان

و اگر مکتبت بر دماغه قمر در طالع وقت یا قمر متصل با قناب

تا دایان استاده کرده و اگر خشک باشد یا جرمه باید که زهره
در طالع وقت باشد یا قمر به متصل با آن است و نیز کرد
و نیز صورت اما بهیچ کشیدن قادر و توانا نبود و اگر
ابطول باشد باید عطار در طالع وقت باشد و قمر به متصل
نمانیک اند و برادر برسد و مخدورات از جیز است نباید که
بلو کبر منیع متصل باشد که آن حیوان بر دل صاحب ران یا غور
آید شاید که قمر بر محل ناله باشد که ستور را بیم بود و خداوند
معال افزاید حذر کند از مغایله قمر و مریخ که آن دلیل تبار
جاری بود شاید که قمر بر محل نظر باشد که حذر است باید که
جای ماه و طالعش بر جی سببی باشد به مجز از آنکه قمر کوکبی
راجح بیونند که آن جاری را اعلنی بدید آید و گفته اند که اگر آن
کوکب صاعد باشد در سن ستور نشان بدید آید و در بهار و
بیزر سواد نشان بدید که قمر کوکب باطل بیونند که نشان برسد
و گفته اند که اگر آن کوکب ارض مستقیم بود در سن ستور سواد

اینها باشد مشروطات وی شش است
باید که موضع قمر زاید السیر بود باید که موضع قمر
در بروج زاید بود یعنی برجی که ارتفاع آفتاب در روزها
میشود باید که طالع نیز بر جی معوج باشد باید که
که صاحب طالع نیز یکی از برین بروج بود باید که عاشق
و خداوند س از خوشست دور باشد باید که قمر اعطا
باشد عطار در مشرق و سیر بود سالها از خوشست
و مخدورات وی اضداد اینها باشد
مشروطات وی هشت است باید که مشتری در یکی
از بروج معوج باشد باید که قمر مقارن عطار بود
و هر دو ناقص السیر باشند باید که خداوند وسط
دور باشد از خوشست باید که عطار در بنرا خوشست
بود باید که یکی از زونند و مریخ مؤث باشد باید که صاحب
طالع ناقص باشد در سیر باید که ماه از نذر حسن است

باید که طالع از خوش بری بود و محض افاضه
دیگر آنکه نشاید که قمر در برج مستقیم بود و زاید باشد در
که هر چه ذخیره کند ظاهر شود و بدان اطلاع بایند
مشروطات وی باز ده است باید که سعدی در
طالع وقت باشد تا غذا موافق آید و هر چه خورد زیان ندهد
خداوند پنجم در طالع باید خصوص کوکبی که هر چه
اگر قمر در پنجم طالع مسعود موافق نرود اگر مستری در
پنجم باشد غذا نیکو هضم یابد اگر قمر در حمل و جدی باشد
مصل بشخص مشتری خصوصاً در حمل گوشت که سفید خوردن
نیکی باشد کسی را که از همه چیز پرهیز کند اگر قمر در سنبل
باشد متصل کوکبی خصوصاً زهره هم نفع میبرد و هاون
خوردن موافق باشد و نایان ندارد اگر قمر در جوزا
و میزان و دلو باشد متصل به طارک گوشت مرغ خوردن
مناسب باشد چون قمر در ثور باشد با اتصال زهره

در سن پسر از پیشتر باشد حلقه و نقیصه بطلی المیز باشد
باید که قمر با ثواب ناظر بود و نور از وی موهل کند که دلیل نود
صحت باشد باید که یکی از سعدین در طالع باشد
جناسات - نشاید که ماه مقابل آفتاب باشد
نشاید که قمر بر ترس و مقابل برج نرود که گوشت از او نبرد
از آن جراحات ضرر رسد و گشته اند نظر مودت مرغ ضرر نکند
حد و کند از آنکه قمر باز حل بود که دلالت بر بطور انعام
و سبب صحت صاحبش کند و نیکی شود
مشروطات و رعایت است باید که هر دو سعد در ثور باشد
و اگر یکی در عاشر بود و یکی در رابع بهتر بود باید بعد
ماه با نظر باشد باید که ماه را به النور المدد باشد
باید که ماه در حد و مسعود بود باید که صاحب طالع باشد

نیز باید که قوی حال بود و مسعود بود باید که در مثلثه
 یکی از سعدین بود و بی ح است نشاید که
 قمر برج ناظر بود خصوصا از وند که او تباهی کار باشد اگر
 درین حال در برج آبی باشد دلیل هلاکت اهل کشتی باشد
 از عرفه اگر رخ خاکی باشد دلیل شکست کشتی باشد
 نباید که ماه در دلو باشد بمقابل آفتاب یا برج
 یا زریع ایشان که و خاست عاقبت بود حذر کند از و
 برج در وسط السماء که دلیل صاحب کشتی است یا حادی
 عشر که دلیل مال اوست و ازین معنی هر دو وقت نشی
 در آب نمکدن خافل نباید بود که وی دلیل تسلط در
 است بر کشتی و بود برج درین دو خانه کمتر ضرر رساند
 نشاید که کرکب ثابت که بر مراح برج اند چون قلب البحر
 و راس العقور و دبران و مکتب الارسل باشد یا

باسانی تمام گردد و قمر نیز درین حال روا داشته اند اگر
 که و در سندن پنهان ماند باید که ماه در تحت السبع باشد
 منصف از آفتاب و منصف بعدی و منصف رات وی هفت
 نشاید که ماه برج ناظر باشد خصوصا از ربع نشاید
 که قمر در مقابل زحل و آفتاب بود حذر کند از آنکه مقارن
 زحل باشد و این از همه بدتر است نشاید که عطارد در زحل
 نکرده که در ادای آن و در تعویق افتد و باشد که عطارد
 برج بیوندد که آن دلیل آشکار شدن دام و در بیان مردم
 افتادن بود بهر هیزد از ساعت زحل و آفتاب که بقا
 ناپسندیده بود منوطات و بی هشت حیزه
 باید که ماه بشتی ناظر باشد که آن دلیل شادی بود
 و زود باز یافتن وام است نباید که عطارد و بیک از

می هشت است نشاید که قمر در طبقه محذوقه باشد
نشاید که عدید العرص باشد حد رکند از آنکه قمر جنبی
حابط باشد روان بود که ماه در اول درجه ای حور است
و قوس بود نشاید که طالع بیک ازین درجات مذکور
حد رکند از خوست قمر و عطارد و مازجت ایشان با
زحل نباید که ماه و عطارد و مریخ نبینند که آن دلیل
حسرت باشد به هر روز از ساعات آفتاب و مریخ
که در هیچ خیر نبود مشروطاتی
چهار است باید که خانه دویرو صاحبش بصلاح باشد
باید که مشتری قوی حال باشد که آن بطبع دلیل مال
باید که دلیلها در برج ثابت باشد و طالع نیز در برج ثابت
باشد باید که مشتری و ماه و سهم السعاده و سهم المال
الم از خوس باک بود حاصه از مریخ . . .

مطهر و شاعر منزه سالکان به سالک در اینجا
منابع یقین که مطالع اقرار هدایت و طوالم افاق و لایت
علی الخصوص از ستاره اوج صبحار الذی اسر و ستاره
برج و الجوز الذی قطب پیمو اصطفا حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و سلم ابتداء نیام حیات نایب
و شایم دعوات ریاضات بر وضات زاهر از اهری
حنای علوم و شاهیه مالک اصحاب کالج و جنب که بد
فقیر حقیر حسین بن علی المشقر الکاشفی امام الله بطلد
لعلی که چون خود دستیار بی رفیق توفیق با مردم و معاد تحقیق
سرخ ساله که انار انوار احاطه بهات مستمور در علم
نجوم ساخته و پرداخته شد برین رجب از رب المواب زحل
افتاح ابواب مدخل این علم برده و مستفیدان یابها
اعمال و احکام با سهل و جوع میسر است و از کتاب میان کس

از حسن حساب ارقام تویم عمل جدول تسمیها
و تحقیق بر مناظر ظهور و عرفات مورخ و جلد خود را
شد و برکت نسخ سماع المربع جوهر اصداف اعمال مرالید
در دسته انتظام فکرت نظام هر چه تمام تر بدرفت
و صحت تسمیه لواحق الشمس باشد اشعار لطایف آثار افکار
احکام سنن عالم را بر عالمیان عهد میدهد و شن کد
و برین قریب ساجد الهی و با سیم احکام مرالدخالا
و بالا به بخت هر چه قلم تر منجم است و در بیاید سنج
عطار و خنایر و دایره صابریه و کتب سایل طالع سید
و تدفین غوامض انکشافی تمام و در ضوئی الاطلاعه کشید
وقت آن آمد که باعداد رساله لواحق القمر اعنه حساب
وارنه و باقی آن با یاد فارسیان مفاهیم انشاند و زود
شهریاران ساد من تحت مدبر رسد من لا مع جهان نوزاد

سببه کاشفیه که لطافت مبعده سیار بر توبه از شعاع
سمیع بلوغ امر از ایشان توید بود رقم تمام و سمت اطلال بر
و بی غایه شہت و مضمون بیت این مضامین شجاعت و شفی
بدولت قبول خواهد رسید که بن زبانه حقیر کلام بر تو نور
علی بن جوهر دافت که بشرف مقال و خدمت استان سعادت
فرجام اصفایام دستد الانام طحا الامرا شرفا و غریبا
و غریبا معاد العزیز و رانده و کسا نقطه دایره الاولی
منطقه ذروة الجلاله مدبر اوقافین العبد الایضا فاما
العلکیه منرقق ابن الفضل بالاشرافات الملکیه
الامال الخاقانیه ابن حضرت السلطانیه عند السیاطین
غنیه مطاع لدی الحواقین میکن امن سوسوار عرضه
دفعت که در مضمار قدر ایلقی ایام رام دایم احکام
اوست اصف جم جاهد محمد الدین محمد کافیتاب در مقام

احترام از رویه اجداد است لازالت بنیان دولت
مطلوبه الدعا و ارکان چشمه موکده المباله
کرد و بنظر ارتضی و عین الرضا لم یط و تحفظه
الکریم عقل دور بین یقین می داند و خرد رهنمای
می شناسد که اهداء این تحفه محقره حکم نقل التمر الی
داروغایت با سبقت و نهایت حرمت و فی الحقیقه این
این تحفه معتبر است بطریق نظر خدای عز و جل و علوه و نقاد
اسباب فهو مستبذ غار فرامار جا و اثق و یقین صاد
است که بقوارف بسکین نرانی و عواطف درویش
پیر و ری انظار مبایمان آثار موجه این مختصر ساخته
محل رضا و موقع قبول رساند شاید که منصفی تالیف این
مجموعه باضافات مراضی خاطر فیاض و اشراق طبع عالمیت
ضیه مقدس از خضیف قلم واد بار باوج عزت و اشتها

مترقی گردد و از محض الطاف و ناصحه الاثار و غیر لایحه
الانوار بنسبت اتم اجزل و لغت علی عمر اشمل منخطی شود
می انال الذی املت سرائل او لامل املت ما املت سرائل
کرم کوشش جیم شکسته و اربابینی فلک شوم بزرگ و مشرق
و مرایله نیل المطالب المقاصد و هو مراد کل طایفه
و قاصد و وضع اساس این رساله و بلعجی ان و عواطف
بر مقدمه و دو مقاله و خاتمه لایفه افتاد حاصل در
موضع می شود مفید در تعریف اختیار و موضع و سبب
و فواید که بر استعمال آن مرتب بشود بر سه فصل فصل اول
در تعریف اختیار فصل دوم در فایده اختیار
فصل دوازدهم در موضع و مبادی این علوم مقاله اولی
در بیان شرایط کلیه اختیارات و آنچه احتیاج از آن
لزم باشد و آنچه اسباب کمال اختیار بود و این رساله نیز

بر سه فصل اشتغال دارد و فصل اول در شرایط اختیار
 بیان نماید فصل دوم در آنچه احتیاز از آن لازم باشد
 فصل سوم نیز در شرایطی که سبب کمال اختیار بود
 مقاله ثانیه در اختیارات جزو صد و پنجاه و اختیارات
 که بر تریبی لا یقین آمده می شود و در مبداء مقاله
 دو جدول مفصل خواهد شد تا هر اختیاری که ممکن
 باشد بزودی بنظر اطلاع در آید خاتمه در بیان اختیار
 متفرقه مشتمل بر بیست و پنج فصل اول در اختیار را
 در اتصال قمر بکواکب سیئه و اختیارات در حالات
 فصل در اختیارات نون قمر در ربیع و قی که
 السیر باشد فصل سی و نهم در اختیارات قمر
 بحلول او در منازل فصل در اختیارات منازل
 بحول ابوریحان فصل نهم در اختیارات منازل اجتهاد

در بروج

فتح قلاع بذهب حکما فصل ششم در اختیار را
 منازل بذهب حکما جته فتح قلاع فصل هفتم
 در اختیارات درجه مخصوصه فصل هشتم
 در اختیارات درجات بذهب قصرائی فصل نهم
 در اختیارات نون کواکب در حدود یکدیگر فصل
 در اختیارات بحلول کواکب در وجه یکدیگر فصل یازدهم
 در اختیارات ایام قمری بدو نوع فصل دوازدهم
 در اختیارات ایام مغلته فصل سیزدهم
 در اختیارات سکر یلدر و تحقیق مواضع فصل چهاردهم
 در اختیارات ساعات بت کواکب غیر آفتاب
 فصل یازدهم در اختیارات ساعات بقول ابو
 فصل شانزدهم در بیان اختیارات مامونی
 فصل هفتم در اختیارات شمس بذهب

فصل هفدهم در اختیارات کلی که هر مذهب
میکنان فصل نوزدهم در اختیارات جرجی
و صل بیست و در نکات غریبه و نوادر اختیارات
از توضیح فهرست شروع میرود در مقدمه کتاب بعون
الله ملک الهاب مقدمه در تعریف اختیار و وضع
و عباری و فوائد آن مشتمل بر سه فصل فصل اول
در تعریف اختیار صاحب روضه المجهن آورده است
که اختیار پیدا کردن وقتی مسعود است چه می
که مناسب آن باشد و نزدیک باین سخن است آنکه حکم
فصل کیا کوشیار گوید اختیار سعادت و قتی
که آن وقت موافق مطلوب و مقصود باشد و عمار
صاحب غرض را خداوند طالع الحما و جتی پسندیده و امام علما

فخر المله و الدین الدازی فرموده که اختیار عبارتست
از برگزیدن وقتی که آن بهتر و وقتها باشد که بافته
از آن اوقات که موافق مقصود وی بود و از این جهت
که آنوقت روی طلب کند و حاصل این تعریفهاست
که اختیار طالب نیست شش مورد مناسب است طلب
و موافق مقصود و صاحب کفایت التعلیم آورده است
که اختیار کردن مزاج است یا آغاز کارها
بر مبنای حکم و آثار بر وفق مزاج حاصل آید اگر آثار در
وقت آن مزاج کرده شود و بدین سبب واجبست که
نخست در اسباب کلمه آثار تا مل کند و از بعد از آن
که آنهم از جمله ممکنات با استخبارات امکان باشد آنکه
اختیار کنند تا فایده بر آن مرتب گردد و در اختیارات
با خبر آورده است که چون بر اثر اختیار همه کنند و طالع

آنگاه معلوم شد باید که در اول طالع اصل و انتهای تحویل او نظر کنند
که بران هم دلیل هست باینکه مثلاً شخص را اخبار تن و دیگر چیزها
اولا باید دید که در طالع او بر تن و دیگر دلایل هست باینکه اگر آن دلیل
فایم باشد آنگاه در اخبار آن شروع باید نمود و الا در آن
خوض نباید کرد تا طلب محال نگردد و تفسیر اوقات نمود
و اگر طالع اصل معلوم نباشد طالع مسئله را قیام مقام طالع
اصل دارند بشرطیکه در رساله منابع عطار مذکور شد و حکم
اصحیح نیز فرموده است که سلطان معادل سحر ماضی یا روبرو
مخالف را امر بود که اخبار سفر کنند و در این اخبار و در این اخبار
میان اهل این صاعقت منازعه رفت تا بر یک اخبار اتفاق
نمودند و بعد از آن اتفاق سلطان را از آن سفر بمانی افتاد
و فتح غنیمت نمود و در این همه ضایع تر شد طالع بود که از روبرو
طالع اصل و انتهای تحویل با شاه بدیدند که این خود وقوع خواهد

یا نه تا اسامی همه رنج نکشیدند و در بعضی از کتاب اخبار مسطور است
که چون حکم در طالع اسکندر ذو القرنین پنج دلالت بدیدند
بر سفر و دلیل نخستین نیز در طالع بود و در سال جائز بود
که سفر کند و اخبار را موقوف داشته و او نیز چون صورت
حال را معلوم کرده بود از سخن حکم عدول نمود و فصل دوم
در موضع و مبادی و غیره موضوع هر علمه آنچه باشد که در آن علم
از عوارض دانی او بحث کنند چنانچه در علم طب را احوال بدن
انسان از حیات و موت و مرض و موضوع این علم افلاک و
کواکب است از آن روی که از قوت بفعل آید آنچه که اخبار
بر او آورده باشند و مبادی هر علمی البانی که موقوف علیه
شروع باشد در مسائل آن علم و مبادی این علم را علم است
اسام آورده است قضایای تجربی و قضایای مقبول بوده
مجموعات در چنانچه مذهب جمیع است چه معانی است چه کاه

قمر یا صاحب طالع متصل نیاسد بکوکب غرض انستیارات هر
 آینه باید که ایشانرا متصل کرد اند بکوکبی انثوابت که بر مزاج
 کوکب الغرض باشد تا معصود حاصل گردد و معلومست که
 تجربه معرفت طبایع ستاره کان ثابته نرسد زیرا که
 کمتری شطیخ رحمت تجربه آنست که یک فعل از یک کوکب
 در یک درجه بارها بینند و این وقتی ممکن باشد که غرض
 واکند که ثوابت دودور با بیشتر تمام کنند و مغیر است
 که یک دوره ایشان بقول اصح در بیت و چهار هزار
 سال تقریباً تمام کنند پس تجربه احوال ایشان و فاکند
 و آنچه از طبایع ستاره کان ثابته معلومست جنبه بر حی
 و الحافه محیط و هر در نیامده و این از قبول مقبول است
 پس محقق شد که در مبادی این علم تقضای این مقبول است
 جناب تجربه فصل سوم در فایده احتیاج از اجاز است

۱۷۶
 کرد جهان سیر آن بنمایند و دوران از بی یکدیگر منازل و
 مراحل بی نهایت حصصا شیخ الاسلام ثوابت که نزد مهند
 اسمش بکویان اشتها دارد و مشتری که قاضی الفضا
 ولایت افلاک و الخیر و معطی سعادات دینی و دنیویست
 از روی ارادت و عقیدت ماث بعبادت ادبی شتابد
 و زعمی از اتصالات که هر دو در برج واحد جمع آیند بی
 و ادبی امر ملک دیان صورت وجود نمیکند و بخان این وضع
 و اقرا نعلوی کورند و حوادث عالمه سفلی از روی کلی
 مثل ملا مدوله و غیر آن از قران این دو کوکب و اوضاع
 ان اسنادال یجویند و سبب تغییرات و حادثات میدانند
 و رغبت جمله خلائق عمرها را رباب دولت و حکومت و اهل
 خصوصاً بدانتن امور عالم میباشند پیش از وقوع آن بعض
 اکابر زمان و فاضل دوران نظر بجانب کمر بر خلائق مجیب این

بن جعفر بن شاری فرمودید که تو بنو مدینه که دیدی و بن
شریف سنی بساز کرده و بنی حمله نماز سنی بنی و بنی زمانه
در غایت اصطلاح افتاده و دوست قدیمی با خرد کشید
و نوبت ظهور دهانت حضرت شاه ولایت پناه سلطان
سایمان تاج تخت کبیری ستون هادی بنیان جلال
پناه ماله ایران و تو را ناصب لای امن و ان
استطیاء سعد و احسان برافروخته ابراهیم و
جهانداران عزیزان حقیقه و دگستری فهرست جبرین
رعیت پروری کشف الملک و السلاطین تهران بارگاه
ظلاله فی الحقیقه ایه الله فی العالمین عدله و احسانه
وارث اولاد سید امیرسلطان ایمن شاه جمیل المصطفی
دهاد در خان جلوسه در طین سلطنته و سیادت و تاج
علی بن ابی طالب علیه و حسنه الی یوم الدین المسلمین رسیده

لوس

موجبی که سابقا حکما نامند و فضلا ذوی المقدر
قرائات این دو کتب استخراج کرده اند و احکام
بر آن نوشته اند و کتب و نسخ بسیار پر دخته اند و در آن
باقیه انبیه مشدده مانده و از چند قرآن از مشدده
باریه و قرآن الحسین در سرهنگان که در اثنای قرآن
مذکوره واقع میشود با استخراج صریح سالیسی قرآن
و آنکه بدان تعلی در دزدان و احکام در خدمت بیان
در آوردن که از شر به ادب و عفو و قانون نفس
بدیع و بعید نماید در خدمت سلیمان حکیم بن سق
التعبیه گفتند و در مجلس آن بر و افاض شروع در مسایل
حکمت کردن اما بفرموده و اشارت عالییه آن
حضرت شروع در امر مذکور نمود و از باری تعالی

توفیق در تمام آن رفت امید که مستحق افتد و
مقبول گردد و از مصا و نزل محفوظ و طالب آن از دست
نحرمة الهی و ایم تقیبت و عترة الطاهرین است
در تعریف قرآن و انواع آن قرآن عبارت از بودن و اول
یا بیشتر در تحت جرم یکدیگر در بر جرم واحد و مبداء اتصال
انگاه بود که بعد هر يك از دیگری نصف جرمین آید
و قرآن مسنونع بود ثنایه و ثلایه و رباعی
و خایه و سداسیه و سباعیه و معطر احکام
عالم برانست جنالجه بظلم سر حکم در کتاب صد
کلمه چنین آورده که لا تعقل امر المایة والعشیرین
قرانا التي لکوالب الخیرة والتیرین فان فیها علم
علم الزما یقع فی عالم الکون والفساد وخلقهم در

شرح

شرح این طه این عبارت آورده که هر قرآن که عدد
آن کمتر اتفاق افتد تاثیر آن بیشتر بود و موب ای
بعید تر تا جلدی که بیان کرده اند که قرآن سباعی دلیل
طو مانات و افتد ابات کلیه باشد و مرار مرار دیگر کن
ثنای که هر ماهی واقع میشود تا ثیری چند آن ندارد و آن
نمای سخن خواجه و لغز قرانات از ثنای قرآن علیها
بس قرآن حسین در سرطان بس قرآن سعد برین
حوت و ارباب تجرد و اهل احکام و عملا و فضلا و
و انشندان این فن اسنادا از سر کلید عالم و حواد
عظیمة و تغییرات فاحشه و نظره ترتیب آن مباد
طیة فلك و اوضاع کواکب از چند چیز آمده اند اول
احتراق و رحل در بعد ابعده که قریب بس سال شصت
واقع میشود در قرانات علویین و حدوده قرآن الحسین

وسط آنجا باشد که هر یک از سیارات در اسرار و قیاس
 هفتاد و پنج سال بر ترتیب شرفها و ذوال شمس و قمر
 پس از آن مشتری پس چهار سال و شش ماه پس زحل پس زحل
 پس زهره چهار روز و یک ساعت و آن چنان باشد که هر
 کوکبی از فلك او وسط و در آن وقت که در اسرار و قیاس
 بر ترتیب شرفها باشند چنانچه حصه هر کوکبی همان
 باشد که در فلك او است و هر یک از آن که در فلك او
 بعد از آن که در فلك او است و هر یک از آن که در فلك او
 و در فلك او است و هر یک از آن که در فلك او
 متساوی کنند و بکریب دهند به ترتیب افلاك و بندگان
 از صاحب فلك در کنند و در بی بکر اعتبار کند و اندک
 مدت آن چهار روز و یک ساعت و فلك او سال باشد بقدر مجموع
 عظاما و عظمیا و کواکب اقمار باها و چهار صد و سیست

اندک

و در هر ۱۱۰ اربعه در راه و قمر و فلك او
 و در هر ۲۰۰ و شصت و ۴۰۰ و در هر ۲۰۰ و شصت و ۴۰۰
 مدت که در باز و بفتاب رسیده در مبد و تابع
 ملائکه و هفتاد و پنج سال و در هر ۲۰۰ و شصت و ۴۰۰
 بوده است اما فلك عبارت از آنست
 که زوفا و فلك او است و در هر ۲۰۰ و شصت و ۴۰۰
 و در هر ۲۰۰ و شصت و ۴۰۰ و در هر ۲۰۰ و شصت و ۴۰۰
 بقدر که در فلك او است و در هر ۲۰۰ و شصت و ۴۰۰
 فلك او و در هر ۲۰۰ و شصت و ۴۰۰ و در هر ۲۰۰ و شصت و ۴۰۰
 که در فلك او است و در هر ۲۰۰ و شصت و ۴۰۰ و در هر ۲۰۰ و شصت و ۴۰۰
 فلك او و در هر ۲۰۰ و شصت و ۴۰۰ و در هر ۲۰۰ و شصت و ۴۰۰

و از نگاه در سصد و هشتاد و شش سال شمسی که بمهر سصد و شصت و شش
 ملک ابروچ است و قباب در دریا دور نزدیکه
 شهرند و آن دور ابروچ قسمت کنند و هر سمر را فصلی خواهد
 نزد بعضی مدت فصل را بعد متفاوت است زیاد و کم می باشد
 حکیم بر معشر و مانند او از متاخرین فصل دور
 کما بیش کرده نزد هر فصلی نزد سال شمردن ندی که بیشتر
 و صریح حکامیان است که هر سال یک برج انقضاء کنند
 یک کواکب را نسبت دهند بر توالی سال و بتدوین
 بخور آمده است و نسبت زهره را رسیدن برای که دور
 دو از دهم بوده بدان دلیل که از روز آدینکه طوفان واقع
 شده مادر بخور به حرکت سه هزار و مئصد و هشت سال
 شمسر است و سه ماه و بیست و هفت روز و کسر چون دو و یک
 و کسر

زمره که از اول فرست تا وقت طوفان برین مسجل زیاده
 کند سه هزار و مئصد و هشتاد و سه ماه و بیست و هشت روز
 و کسری باشد چون انحراف بسبب صد و هشتاد و شش
 حاصل آید باز ده دور تمام و چهل و یک سال دور جویز شده
 و نوبت زمره داده و آنها را سال از سان جهلم از جود
 بسطه و نوبت از زمره بمشتر و امروز که مادر ویم و آن
 اول محرم نهصد و ستر است مو فی و عا و ملکیه آنها دور
 و نوبت قدر اعدان و پس که سپرده دور تمام شده و از دور
 چهاردهم ده و بیست و یک سال گذشته و از فصل بیوم حمل
 یک سال و از و آن طوفانی چهار هزار نهصد و دو سال شمسر و انتهای
 سال اس دو مئصد که از دور چهارم و بیست و یک سال که کمر
 در طوفان چهار و نهصد و دو سال و از نهصد و هشتاد و شش
 خانه و زمره از آن تفاوت بواسطه سال شمسر و فرست

و انهار سال از سال دولت بخت و یکم از اسد بنوسر
رسیده و نیت از قمر کج چون س مده معلوم باشد
که نیک تمام مظهر صحت نزد جمهور و از رسیدن و زینت
درجه و چهارده رتبه حوت نزد بعضی از اوبال
و آن چهار نوع است عظم و کبر و و طهر و کبر
و استاد مندم بقدر کبر و زج بیان فرموده و در کتاب
به این عبارت فی العنوان الاصفی تفصیل قرآن
فی الاوسط القرآن التفصیل الاعظم بعمر
مقتضی قرآن اعظم است در قرن وسط باشد
و یا از آن مناسب و یا در قرن غصه باشد و یا کبر
حکمت قرآن در سال به و یا در سال مداین و یا
قرآن صغر باشد چنانچه بقیه حکم قرآن عظم و صغر
و اسفر در سال بلکه در ماه در مبرن از هرگاه بدلال

از سبب طبع آشی شر و از سبب سوس و زینت شود و نیز
تا از چادر دارد و نس مقبوضه و فرمانده بود از آنکه دلیل اسد
دل و سینه بود و حکم اسمعیل اخذ کرد که در حده و
دیدم که معروفی یکی از نزد یگان خود را قبا بی چشمه و یکی
کلاه و یکی را موزه و هر سه روز بر پوشیدند که ماه در اسد بود
و در آن روز احراق زحل در اسد و ماه در حاق آت
هر سه را بخیزد کردند که روزی بنایت منجوس است و دو کبر
کلاه و موزه داشتند بدیگری کشیدند و آنکس که قباد
آنروز مریض گرد و پس از آن روزی چند بر شید پس آن کلاه
پوشیده بود و حمل و بخور و بیمار شد و بیمار محض و
بقا قبت از آن مرض بصوت رسیده و آنکه موزه پوشیده
نمی بود و بیمار شد و عاقبت شفا یافت و آنکه حامیه پوشیده
نشد و روزی بیمار شد و او را از روی ملامت آن بردند بعد از
دو روز حفته یافت و در آن حال خطایی کرد که سبب نکو شد

و سوزید و زهلاک شد و ظن جنان مرافتند که مرض آنکس
برای سبب افتاد که او دیگر باره مراجعت کرده جامه
جامه را پوشیده و غرض از رجعت آنست که مراجعت
با آن لباس بعد تر از حال اولست و بزعم بعضی از حکما
اعتماد بر بردن و پوشیدن بر منازل قراست در
مضی منازل که از بردن و پوشیدن منع کرده اند
و در کتب نجومی ثبت کرده اند در آن باب خطا مقرر
و ما اختصارا باین توضیح در این باب
گفته اند که در اصل حکم جامه پوشیدن و بردن و باز
امکنند بر ساعتها کنند و بدان ایما پی خواهد رفت
و آنکه حکما از ضربات درس باب حکم کرده اند هفتند
جیناست باید که فرد در برج منقلب باشد خصوصا
حمل و سرطان و میزان و در حد مکرره داشته اند
و در ذو جسدین نیز شاید بتخصیص حوی که بجا

در برج میزان جمع آمده اند بخان آن زمان که انور شیخی
ارثان است بطونان با حکم کرده اند و وقت قرآن بر میان
و مواضع مرتفعه جدا جدا فروخته اند چندان که نباید که مکرر
سازد و در بعضی ولادت که پیوسته با می آمده در آن زمان
با نوزیده و آنکه موایی که در سرطان واقع شده و در
بهر بعضی حکم سلطان آب کرده بودند این نشان ضریحیت
چون که این حکم کند که برج سرطان ضعیف ترین برج است
و اگر آب بمان در آن جمع شده بودند و لازم نیست که اثر قرآن بخورد
در وقت قرآن باحوالی آن از قوه بفعل آید و گفته اند که اگر کسی
علم بعد از امتزاج ظاهر شود و آنکه تجزیه احوال ایشان
از این عالم دور تر است و اگر کسی که در سرطان دیده اند
تجزیه رسیده است آنست که احوال همه که آب بر سر آن رسد
پیرسد و ابرو الحامه غریز در کناره آورده که زحل را پس

میکنند و از پس تجربه بر قول او دالت و حادثها که در عالم واقع
بعضی پیش از امتزاج بوده بعضی بعد از امتزاج و نیز مقدار است
و تجربه دالت بر آن که بعضی که دیر دیر واقع میگردد مثل قرآن
اکبر و اعظم و اوسط و اجتماع کوکب در برجی واحد گاه هست
که اثر این بعد از امتزاج بعدی از قوت بفعل سراسر مثل قرآن
که دال بود و طوفان بعد از قرآن بدو نیست و منقاد و کسب طوفان
نوع علیه السلام از قوه بفعل آمد و دیگر لازم نیست که اثر اجتماع
کوکب در میزان طوفان مادی باشد که بر جایست و خدای تعالی
طوفان باد بخار میاید که تغییرات و خدای تعالی و تفرقه ظاهر شود در عالم
بر اسطرلاب مادی که طبع او عاقل را با اثر مثل خون که کرم و ترا
و در توابع مذکور است که ملاک آن بجان خراسان و عراق و غیره
آمده بعد از اجتماع کوکب بوده در میزان و خدای تعالی واقع شده
در اکثر اعالم خاصه بباد مذکور و معلوم شد که سراسر از هر آنکه

واقع شده و خلق بسیار گشته شده اند چنانکه بسیار از مواضع و کلمات
علم خلق حجاب و دیوان شده و هنوز حجاب و دیوانست و بهما
نیامده است و نیز اگر علوم نجوم نوع و احوال آن از احکام
و زیجات و علم بیانات باطل و بر و اعتبار نزد اکثر اهل عقیده
و متاخرین که در صیغ علوم معقول و مستقول آورده جهان دیدند
مدید اوقات صرف علوم مذکوره نمود و خدای تعالی چنانکه میگوید
صرف رصد ستارگان کردند و نیز بخود آنکه عظمای عالم و اهل
حبابی که بیرون تقویمت از هیچ چیز دیگر بیرون نیامدند
چنانکه فی علی چنین شریف کردن او عمل عقلا دور باشد و در علم
احکام از علوم ظلمات بعد از آنکه بکنه آن رسید باشند
و ظن احوال صدق و کذب دارد پس اگر علم نجوم بر و اسطرلاب
اعتبار میباشند یا نه پس علم که از جمله ظنیات باشد
بسیار مثل طب و عدالت و آنکه انبیاء علیهم السلام خواص عالم را

براسط آن بود که در این زمان معصرا از غنیه دیگر افلاک و انجم و احوال
ایشان را علت غایب ماعلا اسرار از عالم اسباب شناسند آنرا هم
همینند انسته باشند چه فرست حیاتی آنکه جمیع خلایق عالم عالم و
جاهل مکتوبند که آتش و آب بخت شد براسط همه و طبایع و حیوانات
سایر احوال و افعال که از حوارج صادر میشود همس و دستور
و آنکه معصرا علما گویند که افلاک و انجم و اوضاع ایشان مسبب ظهور
وجود اشباح معنی است و در عالم کون و مساود و بواسطه
این این ممنوعیت و عمر معتبر و آن پسندیدنی مستحق غایب است که هر
که این عقیده باشد مخالف شرع نخواهد بود بعد از تمهید این
شرع کنیم در احوال و قرائات و احکام آن و طلب قسمتها
بوصف امامان از زاری و تضرع و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه
مشکله نماید و احکام او را از ابتدا و سر ۳۷۳ اراعه طایف

زهر زحل در شطابق چهارم اوچی مشتری در شطابق اول
اوچی اما زحل قرب باشد پنج و در دو در شطابق چهارم تدویر
اما زحل قرب بدر و تدبیر و عرض هر دو شمالی اما عرض زحل
از بد مستل کرکب و مشتری او شریک دارد در حتماء و با
و در برج قوس در وقت تحول سال مذکور سفین به تثلیث
و برج نه فرس طلوع و غروب و معارض زهره در حوالی قوس
به تثلیث زهره و برج قوس تثلیث زحل و برج مشتری
و قریب باس سال اندک دور از چهار و دهم به باز دهم انتها
از اسد بسند و والی و صاحب نوبت کرکب زحل و ان
قریب منتقل شده و والی فصل اول کرکب برج با سایر دلائل
و شریک ملت را الله اعلم بر تعبیر کلی در مال و دول
و امور عالم و فوز و فن و کرم و بیرون آمدن عومی که در علم
دین ملت کنند و سخن در باب شریعت و طریقت که بینه و دا

۱۹۴
برک از وقت بسط آید که سالها و قریب از ان می گویند
و تاریخ سازند و مردم طویل و جیم صاحب قوس با جرات
دلبه نجام قدم بیاورد و وجود نهند که عمر اکثر سال طولانی
و طول در درش رسم و عادات اکابر و اعیان و انصار و
امرا و رؤسا و سرهنگان در عاگاه در حال دولت آید باشند
بج مناسب با صاحب دولت گذشتند انداخته باشند و
صاحب قران غریب باشد به نسبت با اهل اقلیم که در تحت
تصرف او در آمده باشد و اوج عظمت و شرف صاحب
قران در او ابل و او احراز باره باشد در او اسطو او کشت
خروج و خارج و ظهور و محال قبض و محال و تنزه و شرف
کشتند و محاربه و مقاتله و جنگ و جدل و لشکر کشی محتاج شود
و غالب و فیر و زیرو و فتوحات کلی بدین باید و محتمل نش
حوال و موری که قران قوس و و آخر حردی اقتضا کرده باشند

و کند در حال این فرمان از قوت بفعل آید و بظهور رسد و صفا
فرمان بپوشان و عظمی قرآن قوسی و او آخر حرقی است در زبان این فرمان
صهور کند با اثر دولت او در مدت این فرمان ظاهر تر گردد و
مرتبه اش اوج گیرد و حکم و فرمان او در آتش بلاد و فای
منتسب گردد و در خرابی صفا و کبار خواص و عوام در وقت
انتقال دولت و سلطنت انواع مضرت و تشویش کشند
بعضی مراضع خراب شود و مردم بسیار از او با و طاعت
و تنگی و قحطی و بیماری گرفت شوند و تلف گردند و ارم
شیر و بد نفس و اعدا و مخالف مجادیه و مجادله و محاصره
زبان و نقصان کشند و جلای وطن اختیار کنند و اهل
وشام و عربستان و مغرب زمین بغایت پریشانی کشند
و ملک و ملکت و سلطنت و حکومت بد یکی مشتعل
گردد و بدین جهت انواع خرابی و پریشانی مردم آن بلاد

و مجادیه و مقاتله و خون ریزش و قوت خلائق و راحت
تالان و برده و بیهوده ظهور رسد و اغنیای مردم مالدار
فقیر و عاجز شوند و مردم در ستم و دودن معنی و مالدار گردند
و جاه و مرتبه و عزت یابند و تغییر کلی در امور آن بلاد
شود خاصه در دین و مذهب و بلاد دهند و ستم از ایشان
و فتنه خرابی و ویرانی پذیرد و شور و شرف و فتنه و جزایر
و دریا بار و سواحل از قوت بفعل آید و عوام دولت و
استیقا در امر سلطنت تشویش و مجادیه و مقاتله و ظلم
و تعدی باشد و اهل مشرق و جنوب و مخالفان
متضرر شوند و ملاک مستند و در سال سی و پیر ازین فرمان
خوف کلی باشد و اندوه کشند اما عواقب آن بخیر و خند
مبدل شود و دولتش اوج و رجعت یابد و قادر بر کلی
بسرورت و آسانی از پیش برد و اید و محاصره و فتنه

و سال بار دهم ازین قرآن مرتبه شریفایت آمد شود و وزیر او کتک
و اهل اصل و علم و مدبران و اهل هنر و فضل و در مزاج خاص
قرآن داشته باشند و بهرام ملکی بدست ایشان باشد
و مهمات را روی عقل و تدبیر از پیش برهند و از قاعد
و قانون بیرون نروند و شدت و دغدغه و تفرقه و دور
تنگی و حیرت در اکثر قلایم شایع گردد و در هر گوشه لنگار
از هر فرقه بی محال می رسد و در و حری و در بر می کنند خاصه در
خرابی از پیمان و عداوت و بقاء و کفر و مدار و مسلح
مایر و معطل ندارند و بعضی مخدوم سازند خاصه در میان
سجده ازین قهر و جل و فضلا و اشرف و اکابر پریشان
دعا باشند خاصه در عراق و محرم و معنی این قرآن لایزال است
بر اکثر امراض طویل و در وقت خداین و شدت و بخت
و منافع و سادق و تب و تب و حیرت و حیرت و خوف

خاصه در مشایخ و ارباب خاندان قدیم و مرد و جوانان
و مزارعان بیخ و تعب و دشواری و جد محاش بدست
آرند و حیوانات اهلی تلف شوند و کمر باشند و است
در فصل شتاد اکثر زمان و کثرت ابر و بخار و سرد
و برف و بادهان و برف و سیر و تحریر و غرق شدن کشتیها
و شور و شر و افساد اثمار و اشجار و خرابی باغ و بستان
و کثرت عداوت میان احم و انصار و در ترویج دین
خود کوشند و اختلاف در میان علمای خلافت و جنت
دین و مذهب و لغت کوی و زبان و کثرت فطاع
الطرفی و خرابی بناهای قدیم و عالی بن اسطر لزل و هیبت
ریاح مضرب و سخی حکام و و نه و اکابر و ارکان دولت
باعت حصار و قلعه و سر و بدن و بیعت و کثرت
فتن و فخر و دشواری و فتن و فوت و موت اطفال

و زمان حامله و از زرافه جواهر آینه و میل اکثر خلایق
مطالعه علوم دقیقه و ریاضی و نجوم و حکمت فلسفه
و کثرت تزویجات و خلایق و سراج کار معرکه کبریا
و مسعبدان و امور مذکور اکثر در طرف مشرق
و قستان و عراق و دینور و بغداد و نیشابور و
جرجان و ابوالاب و دماوند و رفس و مغرب
واقع شود و در دیار بکر و فارس و آذربایجان و ساری
و شام و قزاق و طوس و کابل و خوارزم و سمرقند
دلیلت بر بسیاری مناکحات و مزاجات و زفاف
و سفر و نقل حرکت و جلاء و طرد افتادن ارباب خاندان
قدیر و اکابر و اشراف و مراتب ظهور و کبر و
نراوت و حصومت و محاربه و فقر و فاقه غایب و زبانه
دوران و مردم سفله در مدینه الرسول علیه السلام

و زمان

و زمین حجاز و بمن و بصره و طرابلس و سام و امل و ساری
و موصل و تبریز دلیلت بر ظهور سنن انبیاء و روح
شریعت و عز و میل اکثر خلایق با امامت و دیانت
و معرری مساجد و مدارس و بقاء الحیز و رابطات
و عدل و انصاف و سویت و ماستی و خیرات و طاعت
و آمد شد تجار و قوافل و کثرت بیع و شر و خرید و
و سلامتی مسافران و بر طرف شدن زدن و طاع
الطریق و میل اکثر خلایق مطالعه علوم دقیقه و حساب
و نجوم و تواریخ و قصص و علم ادوار و ساز و نواز و لغز
سازها و بنی نقشبند و علمها و کثرت لغز و لعب
و سوره شادی و عیش و طرب و کلمه ای و محبت
و مودت میان اکثر مردم و طرح نمودن عمارات
عالیه و انجام یافتن عمارات حصار و قلعه و سر

و بلند و قصور و باغ و بوستان و اسعال حال مردم از نوبی
 بیخ در بار و طلب هوا و اکثر اوقات و چون دولت صاحب
 اوج گیرد و قایم شود و مخالفان و معاندان ملک و مملکت
 و دولت و ملت از میان بر خیزند و احوال بدتر گردد و نایب
 مکتوبه مسدود و اکثر بلاد منقطع شود و عاقل و معالمان
 طرح نداشتند و طرق مملکت پیش گیرند و عبادت و ذراعت
 آبادانی نداشتند و در ظل دولت صاحب این بزرگوار روزگار
 گزاشند و از عدل و انصاف بهره نگیرند و دست تقدیر ظلم
 شیرین و به فسان از سر فقر و عجز کوتاه کرده و بیکجا بازند
 از میان بر خیزند و ابرار و اشراف و اکابر و ارباب فضل و علما
 و قضاة علیه السلام و حرمت و عزت یابند و در بیشتر بلاد ملوک
 و سلاطین از سخن ایشان راه روند و احتمال دارد که قرآن نوبی
 و اشعار قبل ازین واقع شود و قرآن مسرود باشد و قرآن

قرآن صوری و از هر نوبت در مثلثه بابی و آیه باشد
 و این قرآن قرآن کبر باشد و از قرآن در مثلثه بابی واقع شد
 باشد بعضی ثابته و بعضی متغییر و قرآن کبر و هم انتقال است
 بابی مثلثه نشانی شود که این قرآن است هر وجه که باشد در
 این قرآن و حوالی او تفسیر کامل و اکثر اوقات ظهور و
 از هر بابی در عالم دیگر لحن شود و بعضی مسموم و بعضی از
 در زمانه و غفلت زمانه و با بر خیزند و به میدان
 بگیرد و در بدو کار امران و سعادت و در این
 قرآن از قرآن او از درین و سال و ناقصه قرآن کبر و قوس
 دوم و سالی و در این و در سلطان و آنها جزو
 قوس سیم و قوس سال و کوف و آنها طالع سال قرآن قوس
 و آنها طالع سال قرآن از آخر در

در این سالی و سال و سال

و آنها جزو قرآن فوسر دو بر نوبت به برج اسد سال اول است
 و آنها طالع سال رسیده به برج جعد سال اول است
 آنها جزو قرآن یک می رسیده به برج اسد سال اول
 نوب و طول نیا غفر بخا ذات نقطه اعتدال یعنی بعد از
 ۱۷ از دور میست ۹ هر ربع الاول است ۱۰۹۳ هجری
 ۱۶ هر ربع اول است ۱۰۹۲ از جردیه ملاحق اول و هر ربع
 ۱۰۹۱ ملک به طالع سال عالم احو و هر ربع عالم مسلم
 ۱۰۹۰ عاشر جزو طالع هر ربع
 نایب طالع شهر مع الاول نایب واقع فی الکونین

مسوول و شهر دید به طالع موجود نیست و مسوول به زمان
 عصاره در شراکت است و مشتبه و عطار در بعد است
 و محل در شهر در دو از دم مقابل از هر دو نشد پس برج و در وقت
 اول ماه رجب است و شهر به طالع ملاحق به طالع
 ملک به قرآن علوی است و در ربع اسد و در نصف النهار
 در روز مذکور حده و جمیع مسوول به طالع و ملک
 بشرکت هر روز در طالع و در وقت در نصف النهار و در وقت
 با وج و در دو در نفاق چهارم تدویری است و در وقت
 و عصر در وقت و اما عرض محل از بدست مسوول
 و هر دو در وقت سال در دو از دم به طالع و طالع
 در ربع اسد و در زمان قرآن سوری به طالع
 علویین در یک سال جزو آن یکدیگر در ربع اسد با با

بسیار دلاور و شواله دلبست بر شدش در مملکت و جیش
ترک و عساکر و ظهور اعدا و مخالف و جمع مدعیان
از اطراف و جوانب و محاربه و مقاتله و عداوت و مباح و محرم
و سلاطین و ارباب دولت و اشوب و تشویش و تفرقه
و فتنه و ناخفت و تالان و برده و بیسار در اکثر اوقات
خرابی و بخلای بلدان و عمارات و تنوع الحیر و مساجد
و املاک و بناها و قتل و حرکت عامه از اوطان و
در اختیار و فوت ایشان در بیشتر اقلام و تلف و ناب
و قتل و کشتن بسیار در ناحیه مغرب و افتقاده و درو
و جیرانی اغنیاء و اکابر و تجار و مردم دارند و استغناء
و برزگی و محرم و عزت و جمع اسباب و اموال
در مردم و ن و سمل و دون و عاجز و فقیر و در مردم

۲۱۱
ایشان قلم و دست و نهاده تی ملوک و امرا و لشکر
و کتاب و دستریان و عمال با رعایا و محرم
مساکین و مزارعان و برافشاده کی ارباب دولت
و اعیان بیوات قدیر از ان ممر گرفتاری
پر شانی و حال و نهاده و ارکان دولت و ملوک
از جانب عدو و مخالف و تلف خزاین اموال و اسباب
سلطان و مضرت اشرف و سادات و قضای
و علماء و اهل فضل و ارباب زهد و تقوی و ارباب
و مفیدان و نعمت و مردم را و باش و مردم را
اهل خوف و ارباب صفت و و برافش و خرابی
بازارها و شدت و تنگی و غنیمت و غنیمت
در اکثر بلاد و فوت و موت از اوان بیرون
الحرف خارجی از جاده شریعت و ظهور مردم و مردم

کلی را مو عا از لباس و بر شتر و مرکب و سوار
و سلوک و احوال و اشغال و دین و مذهب و حکم
مرد و بی بی و هر و هر و هر و هر و هر و هر و هر
با بی طرحی و هر و هر و هر و هر و هر و هر و هر
از میان بر خیزند و قوت دیگر مردم در میدان دهند
که وضع احوال ایشان هم مناسبت مردم سایر نواح
باشد بخلاف مردم پیش و نند و در زبان و خلق
معاش تغییر یابد و در احوال این قران صاحب هویتی
پیدا شود با ملکه و شجاعت و هر از ناحیه
که قریب بجانب شمال باشد از جانب مشرق و شرارت
و نقدی و تفرقه از مردم او مردم عالم رسند
و هر ستم و آیین تو بپند و او از دولت او در آنش
اقالیم رسد از اهل مغرب متضرر شود و
دولتش طو لانی باشد و در سال دوید از این قران

۱۰۰
لغان
یا بازدهد یا دو اندر دهد و دولتش اوج گیرد اکثر محافل
و معاندان و عدو ملک و ملت از میان بر خیزند
خاصه در سال دو از هر و هر و هر و هر و هر و هر
ظهور کنند بدست صاحب کشته شود و انواع غنیمت
و اسباب اندو بصاحب قران رسد و عساکر و اعوان
از وفایده و بهره برند و احوال مذکوره بیشتر در قران
قران یا سال پیش از قران از قوت بنعل ایدار الحجه
نا ملایر باشد و از الحجه بسبب فراغت و راحت بود
بعد از قیام دولت بظهور رسد اعدا و خوارج
بر طرف شوند و از ازل و مردم شریک و مغلوب
و متکوب گردند و برابر و اشراف و علما و قضاة و
اکابر و وزراء و ارباب بمنزعت و حرمت یابند
و رعایا و مردم صوابت از عدل و سعیت و سایر

بهره کلی باید و عمارت و زراعت و آبادانی و معوی
گوشه و وجه معاش باستانی بهر دساند اما چون
صاحب طالع صاحب قران علوی را جمع اند و بد حال و غلبه
نیز بد حال دال باشد بر آنکه اکثر مردم در مدت
و شدت تنگدستی این قران رنج و تعب کنند و زنگاری بر ایشان
بیشتر دشوار گردد و از باری تعالی طلب نمایند
و موت بر حیات اختیار کنند و هر طرف که نقل
نمایند و تحریک کنند آن محل برایشان بدتر باشد
و راهی نیابند و جانب مشرق و شمال را
و دمشق و تهران و مداین و خراسان و سند
و ارمیه و ترک و باب الابواب خرابی و ویرانی
بیشتر واقع شود و از صاحب قران و نزاع او
مضرت کنند و اهل شام و اندلس و فرات و

و ک...

کوفه و مرسل و بعضی از فارس و عمان و سیستان و اندلس
احوالشان بهتر گذرد و از عدل و انصاف ملوک
و ارکان دولت و زراعت و اعمال بهر یابند و از شدت
و تنگی و بعدی سال و معرفه الحاضر باشند و عامه
خلاقیت و اکثر اکابر و اشراف اصمهان و صحاب
تهستان و دیار هند و روس و مغرب و روس و کازان
بموجب خاطر خواه گزینانند و مراتب عالیه یابند
و در آبادانی کوشند و هر امر و احکام بدولت
و اقبال و سعادت و کارهای و منبر و شادمانی
در آید و سال صدم ناقصه شمسر از قمر اول
سال ستم از قمر اول و آخر خواجه و سال صدم از قمر
دوم و قمر سال ستم و یکم از قمر نخست و در سال
و انتهای جزو قمر اول و سیمیده به برج حوت

درین قرآن زحل باشد و در وقت قرآن سوی ذره باقی
که آلب نظر بجز قرآن با سایر دلائل و شواهد دلیلست ^{و الله}
بر خروج و ظهور کسانی که دعوی ملک و مملکت نمایند
و در دین و شریعت و ملت سخن گویند و انتقال دولت
سلطنت از ناحیه شمال بجانب مشرق و انتقال دولت متغایر
بطلار و تعدی و شمشیر و محاربه و مقاتله و عدل و انصاف
و در همه باشد و سملکان و مردم و دون از مباره بر
خیزند و اکابر اشراف و حکام و انراکت و غنم و
و نفقه کشند و تناوبت رخها و کثرت بیماریها
حاده یا یسه و زیان آبها و خشک سال آب و تنگی آب
فان و قحط و موت خلافت بدان واسطه و تغییر و تبدل
در سوم و عادات و سلوک و معاش و معیشت
و لباس و آلت این تاثیرات در جانب مشرق و اقلیم

و دیگر واقع شود و خرابی و ویرانی عمارات و مدارس
و بنای الخیر و قلاع و حصار و خوار و املاک باغ
و بوستان و مزارع و قنوات و نفقه مزارع و ارباب
از کثرت ظلم و تعدی و نکالیف و یوانی بمرتب که صورت
کجه و بخشش بنده و آوردن از املاک و اراضی کینان
و به نجه گرفتن باشند و یوانی سازند و جلا وطن کنند
و انواع نفقه و دفعه و خرابی و پریشانی حال خلایق
و عوام الناس و اجمع گردد و اختلافات کلیه و تغییر
فاحشه در میان عامه از وقت فعل آید و اهل زمانه مرکب
از بادریت ^{بجاده} خواهند و ملا و فضلا و فقها و قضاة بخت و
و گفت و گو در ملل و دول و دین و مذهب کنند و تغییرات
در امور مذکور واقع شود و مجوسیه دین خود را رواج و
دهند و حوادث عظیم از فوت بفعل آید که سالها بسا

و قریه های پیش از آن سخن گویند و تاج سازند و بعضی
انوال و اوضاع که قرآن قوسراول و دویید و او امر حقیقی
اقتصاد کرده باشد در حوالی این قرآن تازه گردد و بکنیم
بعضی مواضع در جانب شمال از آب کثرت بارندگی
خراب و ویران شود و صاحب این قرآن آواره دولت
و سلطنت و حکومت او با کثر بلاد و اقلیم برسد و در
رابطه و عظمت و مملکت گذراند و هر کس که در زمان دولت
او ظهور کند از اکابر و اشراف و قریه ها و مملکت
دولت و امر او صد و مر و قضاة بعد از و سبب و سبب
و معتمد و ابایان با بل باشند و خیرات ایشان بفرای
بخیزد و عاید گردد و در رسم و رسوم و آیین سلطنت نگاه
و طبعه و عریخی غالب شوند و اکثر مردم در روش و پیش
و معاشی و در اتمات کنند و سال اول از این قرآن

کار صاحب دولت بالا گیرد و بر اعدا و مخالف منظر
گردد و در سال دوازده دولت سلطنتش اوج گیرد و
بمرتبه کمال رسد و انواع فتوحات و بر تابد و مملکت
و مملکت او محو و آبادان گردد و در سال نهم از خروج
خارج خوف و تغرقه کشند و در ضبط ملک و مملکت
و قلاع و بلاد سمرقند و عساکر نصرت شعار را
که آورند بر اعدا و مخالف غالب آید و اهل
را از صحر و در کار باک سلطه و رعایا و مردم او را
بفرات و سرحد و شاد کنند و عمارات عالی
طرح اندازند از مدرسه و حوائق و حطین و بر اتمات
و ساحد و مدار سر با تمام رسانند و مراجع و
اهل کشمیر و قندهار و جیلان و بعضی از عراق
و عزیز و نرستان و لرستان و کردستان

و خرمینان و بغداد و کوفه و بصره و بادیه و بلاد مغرب
و سواحل و در اوایل این قرآن انواع ضرر و برکت
و حیرانی و مسخره ای کشند و بعضی باغی و طاعی بشوند
و تغلب و زیادتی جویند و بار عایا و عجمی ظلم و تعدی
نمایند و راحت و بالان کشند و سوار و بلده و حصه
قلمر مستحکم سازد اما باندک زمانی اکثر مبتلا شوند
و کوهن اطلعت نهند و مطیع و منتقاد گردند یا بقتل آیند
و آنان که تابع شوند نزد صاحب قرآن جاه و حریت
و عزت یابند و در امور ملکی و مالی و حل مسافند
و بیشتر افتند و مردم بابل و آذربایجان و سام و دیار
طبرستان و دیار بکر و عراق عجم در مدت این قرآن
مختلف الاحوال باشند و خرابی و ویرانی و بعضی از
بلاد مذکور واقع شود و الحمد لله تعالی و تقدیر

و اولی آنست که این کتاب را بدین فصل ختم کنیم چه در قرآن
مثله اکثر بسیار از مواضع و شهرها و کاینه ها حاکم کرده
و عمارت و محو و در نقصان و خرابی نهند خاصه ربع
که در میان مشرق و شمال باشد از حال از ناخوشی
و فرغانه و خوارزم و دیار طبرستان و شهرهای
بلغار و خزر و روس و ارمنیه و بلاد این ربع بیشتر
خراب شود و بحر محیط بحر کت جنبش و آید و جانب
جنوب معمور و آبادان گردد و از اوضاع که اکبر قرآن
مذکور چنان معلوم میشود که در زمان مدت قرآن
حقیق که در سینه ثلاثین و تسعاده واقع میشود ظهور
صاحب دولتی باشد که او را امام زمان توان گفت و دین
و مذهب و شریعت عمرانی و بیحد و عدل و عالم را بداد
و عدل و راستی و محو و آبادانی و تنویر و سعادت و دین

مصطفی و طریقی بر نصرت تقویت کند و او از ده دولت
 و نیک نامی او با کثر افاق رسد و اهل بیعت را
 از صحابه ایام براندازد و حلالی در ظل دولت ارمیه
 الحال باشند و از ترقی و غوغای بیوفایند
 و از حوادث زمانه محفوظ گردند و از لکن مثال
 بیرون آیند و در زمان قیامت قوی اولی و دوم با قرا
 او اخراجی که آنرا بعضی قرآن عظیم می گویند و تفاوت
 بر اسطریح بود باشد و طوایف و احادیث عظیم
 بر خیزد و در سنجیده و عالم و مکتب ایام و در خلق بسیار
 تلف شوند و آنچه مانده باشد هلال خرد از یاد
 طلب نمایند و اندکست جهال و در دوزخ و سخط و شریک
 و بد نفسان و در میان و عیاران و راه نازن بجای
 و هیچ نوع جاره نتوان کرد و کرون بر صا و عصا نهند

و پریشان انگشت و بی چیز می برند و وجه معاش را
 نیابند بهر طرف گریزان شوند و انتظار قیام قیامت
 کشند و بحقل که در زمان قرآن مثلثه انشی حاصه
 در قرآن قیامت و دیگر حادثه طاهر شود و فتنه
 دیگر بدید کرد که نزدیک نبوت باشد
 بدیر اختصار کردیم و ارجح تعالی
 طلبا امری شد در ایر و استغفار
 سئلیم اراکمه کتبیم و ناسیم
 و هو الولی المعقود و لا یعلم
 العیب الا هو و هو العبد
 و احکم بحکم الامور
 سم الکتاب
 بعد الله
 مدد
 الزمان

۲۲۲

111